

علم و جامعه

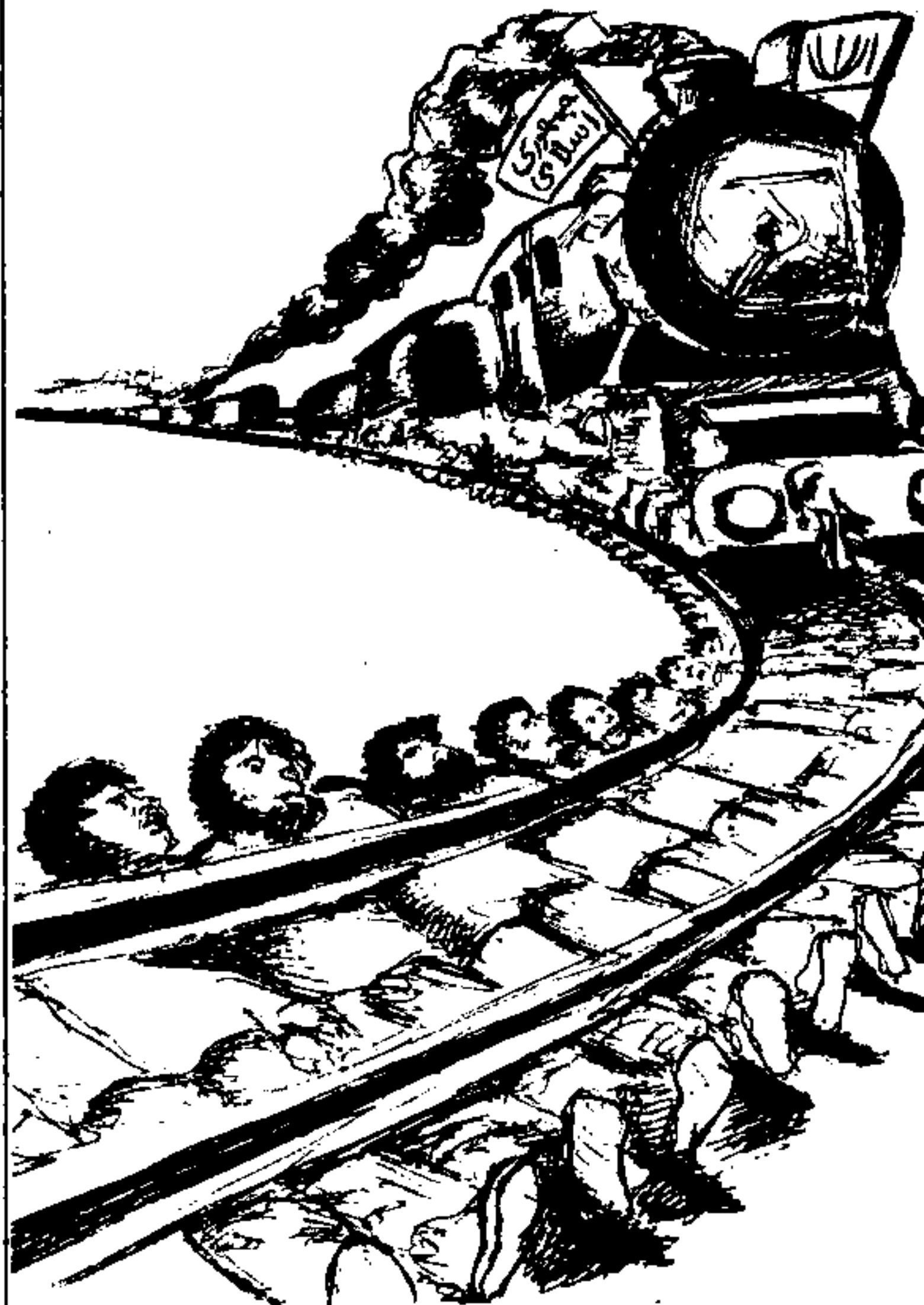
شماره مخصوص (۱۰)



در این شماره :

- سعید سلطانپور،
نوری که فاجعه کشتار گاه را روشن کرد...
- امتیاز و ویژگی پایگاه شعری - هنری
سعید سلطانپور
- «اول دفتر» از احمد شاملو
- اشعار تازه ای از: م. آرم
- شیخ فضل الله نوری
بنیان گذار جمهوری اسلامی
- اعلامیه کمیته دفاع از حقوق دمکراتیک
در ایران
- پدیده فاشیسم و علل پیدایش آن
- نگاهی به وضع موجود عربستان سعودی
- تحلیلی از جنگ ایران و عراق

☆☆☆☆



قطار جمهوری اسلامی

☆ فهرست مطالب این شماره ☆

۱ - سعید سلطانپور، نوری که فاجعه کشتارگاه راروشن کرد ۳

۲ - چند شعر از شهید سلطانپور ۷

۳ - روابط ایران و عراق و مسئله جنگ ۱۰

۴ - پدیده فاشیسم و علی پیدایش آن ۲۲

۵ - شیخ فضل اله نوری، بنیان گذار جمهوری اسلامی ۲۷

۶ - نمونه هائی از مبارزات مذهبیون ارتجاعی ۶۱

۷ - اول دفتر (احمد شاملو) ۶۳

۸ - چند شعر از م. آزم ۶۴

۹ - نگاه بی بوضع موجود عربستان سعودی ۷۱

۱۰ - اختیار و ویژگی پایگاه شعری - هنری سعید سلطانپور ۸۵

۱۱ - نامه ای از ایران ۹۲

۱۲ - اعلامیه کمیته دفاع از حقوق دمکراتیک در ایران ۹۳

اطلاعیه شماره یک

کانون نویسندگان مرقی ایرانی خارج از کشور

"در شرایط دشوار ثنوی که انقلاب شکوهمند مردم ما را از مسیر اصل خود منحرف ساخته، شدت فسیلی اساسی و اولیه آن یعنی آزادی و استقلال را فدای برپاداشتن دستگاه واپس گرایی بنام جمهوری اسلامی کرده اند. در شرایطی که ارتجاع برجای مانده، همه دستاوردهای انقلاب را مورد تهدید قرار داده است. در شرایطی که کشور ما مورد هجوم رژیم تجاوزگر عراق قرار گرفته، هر روز مجوانان، در خاک و خون میغلتنند ولی سربازان فریبکار جمهوری اسلامی بجای بسیج همه نیروها علیه این تجاوز آشکار، اصیل ترین گروههای انقلاب را امواج حملات و حشمانه خود قرار داده اند. در شرایطی که کلیه حقوق و آزادیهای انسانی، آزادی اندیشه، بیان، قلم، اجتماعات، آزادی زنان و اقلیتها زیر پا گذاشته شده است، در شرایطی که دانشگاهها و دیگر مراکز علمی تعطیل و فرهنگ خلاق و پویا را ایرانی در خطر رزوال است، همه روزه جان و هستی نویسندگان، شاعران و روشنفکران مبارز و متعهد مورد تهدید است، بار دیگر این وظیفه خطیر ما را فرامیخواند تا فریادهای حقه شده، گلوی هموطنانمان را هرچه رساتر و از دهنم و جهانیان را از آنچه در کشورمان میگذرد آگاه سازیم.

در چنین شرایطی ما نویسندگان مرقی، با وقوف کامل به مسئولیت خطیر و رسالت فرهنگی، اجتماعی و انسانی خود ضمن پذیرش و تأیید منشور کانون نویسندگان ایران، هنگام با تمامی کانونها و گروههای متعهد و دمکراتیک دیگر همچون کانون استادان مرقی و متعهد دانشگاهها، کانون معلمان، کانون زندانیان سیاسی و دیگر حوابع پیشرو، تاسیس کانون نویسندگان مرقی ایرانی خارج از کشور را اعلام میداریم و از همه نویسندگان متعهد ایرانی دعوت میکنیم برای تشکیل در راه مبارزه با اختناق و کسب آزادیهای دمکراتیک مردم ایران با ماتمس برقرار نمائید.

هیئت موسس

نشانی موقت

PIWA

P. O. BOX 822

BALA-CYNWYD, PA. 19004

نظریاتی که به علت تشدید شرایط اختناق در ایران امکان دسترسی به نشریات و سازمانهای مرقی احتمالاً دشوار خواهد شد لذا علم و جامعه تعدادی از صفحات خود را در اختیار سازمانهای مرقی و رزمندگان داخل و خارج از کشور قرار میدهند تا به مسئولیت خود و بارعایت ملی کلی "علم و جامعه" اخبار و نظریات خود را از طریق "علم و جامعه" با اطلاع علاقمندان برسانند. از سازمانها تقاضا میکنیم که چنانچه مایل به استفاده از این فرصت میباشند با ماتمس بگیرند.

"علم و جامعه"

بمناسبت حوادث اخیر ایران و تشدید اختناق و یورش جدید ارتجاع به نیروهای مرقی درون کشور، این شماره به مطالب خاصی اختصاص داده شده است و از شماره آینه "علم و جامعه" با مقالات عادی خود منتشر خواهد شد.



با فعالیت‌های مبارزاتی و ادبی شهید سعید سلطانپور کم و بیش آشنا هستیم اما چیزی که برای اکثر کسانی که با وی آشنائی نزدیک نداشته‌اند چندان روشن نیست روش متعهدانه او در ادغام زندگی و هنرش بود. خوشبختانه یکی از دوستان «علم و جامعه» که سابقه آشنائی درازمدتی با سعید داشته و از نزدیک شاهد فعالیت‌های هنری او بوده است نوشته زیر را در اختیار ما قرار داد که با عرض تشکر از نظر خوانندگان می‌گذرانیم.

سعید سلطانپور

نوری که فاجعه کشتارگاه را روشن کرد...

ظاهراً چنین است که همه‌ی ما زنده‌ایم و زندگی می‌کنیم. اما میان نفس کشیدن، پر و خالی کردن معده و رسیدگی به اسافل اعضاء از سوئی و «وجود» داشتن، از «زندگی» پر و خالی شدن و در «زندگانی» دیگران تاثیر گذاشتن از سوی دیگر تفاوتی است به میزان تفاوت بودن و نبودن. بعضی‌ها که گاه لبخندی بر لب، گاه گره‌ای بر ابرو و اغلب «سوزی در دل» دارند می‌پرسند که این یعنی چه؟ عده‌ای می‌گویند آری، اما «رژیم گرفتن» کار مشکلی است. پس پر و خالی کردن معده را — «در این چند صباح عمر» — ترجیح می‌دهند. برخی نیز که از «هوای سالم ارتفاعات» وجودی چالاک ساخته‌اند، با تکیه بر «دشواری صعود» به «لذت عرق‌ریزی روح» اشاره می‌کنند. اما معدودی که در ارتفاع کوهساران «وجود»ی خورشیدگونه یافته و بالهای نورانی خود را به «اعماق تاریک» می‌گسترند، حتی به مفهوم «زنده بودن» و در «زندگانی» دیگران تاثیر گذاشتن نیز شکلی «زنده» می‌بخشند. آیا این گروه را مرگی نیز خواهد بود؟ میتوان تعابیر مختلف از «زندگی» را در تعبیر «مرگ» نیز بکار بست. همچنان که گروه اول در «زنده بودن» خود نیز نوعی «مرده» محسوب میشوند، خورشیدهای گروه آخر پس از «مرگ جسم» در سیمای «وجود یافتگان» از پرتو حیات بخش خود، تکرار میشوند. و بدینسان «مشعل نور» نامیراست و زنده میماند. «سعید» یکی از این خورشیدهاست. یکی از این «زنده»ها که اکنون با چهره خورشیدهای دیگری که در مسیر زندگی نورافشان او «زندگی» یافته‌اند، «موجود» است و در قلب وطن با سپاه تیره می‌جنگد.

آیا گلوله «نور» را میکشد؟ گلوله بر گوشت می‌نشیند و از مغز استخوان می‌گذرد و قلب را پاره پاره می‌کند. جسم سوراخ شده در کفنی از خون به زمین می‌غلتد و تمام میشود. اما «نور» همچنان آنجاست. «نور» حتی به تیرانداز «کور» نیز می‌تابد. «نور» فاجعه کشتارگاه را روشن می‌کند. «نور» به خیابانها میرود، شهرها را زیر پا می‌گذارد. «نور» نورانی میماند. آیا باید گفت سعید مرده است؟ یا حتی او را کشته‌اند؟ نه، من به مرگ «نور» گواهی نخواهم داد. و از همین رو بر مرگ جسم او نخواهم گریست. مگر او «زنده به جسم» بود؟ در سالهایی که من در طلب آموختن و دانستن پر پر می‌زدم، زنده‌های به جسم در اطرافم وول می‌خوردند که همه هیکل‌هایی تاریک در تاریکی شب بودند. اما در برخورد با او، خود به چشم خویش

دیدم که سعید یکپارچه «نور» بود؛ نوری که می تابید و اطرافش را روشن میکرد. نوری پر از «خط» و «خاطره». خطوط روشنش در لابلای کتابهای شعرا و برای همه «مشهداران» زنده است؛ و خاطره هایش هر لحظه در من بیدار و بیدارتر است.

□ ■ □

بارهای اول در «آناهیتا» دیدمش. گروه و تأثیری کوچک که آرزوهای بزرگش بر یاد رفت. آنجا، سعید ایمان، عشق، اشعار و جوانیش را بازی میکرد. شاید بهمین خاطر بود که خیلی زود با اسکوئی ها نزدیک شده بود و اکثر بعنوان مشاور، دستیار و نویسنده نیز با آنان همکاری کامل داشت. اغلب مطالب و گزارشاتی که از سفرهای گروه به شهرهای مختلف ایران در نشریه ماهانه آناهیتا نشر می یافت به همت و قلم سعید نوشته میشد. در همین هنگام زندگی او به عنوان «معلم مدرسه»، «دانشجوی دانشگاه» (دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران - رشته تئاتر) و «شاعری مبارز» ادامه داشت و از این رهگذر دائم در حال تأثیرگیری از اجتماع و تأثیرگذاری بر اطرافیان خود - حتی اسکوئی ها - بود.

نخستین دیدارهای ما ملاقاتهایی پراکنده در تئاتر، در دانشگاه و در خانه اسکوئی ها بود. آنروزها من ضمن فعالیت تمام وقت در یکی از روزنامه های تهران، گه گاه نیز مطالب، گفت و گوها و گزارشاتی هنری برای مجلات مختلف تهیه میکردم. شورو شوق پی گیر و عشق و صمیمیت پرحرارتی که سعید در کل جریان آناهیتا نشان میداد، علیرغم خواست مدیر و سردبیری از آن مجلات - که خواهان مصاحبه هایی با «هنرمندان سرشناس» آنروزها بود - مرا واداشت تا گفت و گوئی با او ترتیب و انتشار دهم. شاید فرهنگ ضعیف و برداشتهای خام آنروزی من، سعید را از حاصل آن «مطلب» راضی نکرده بود. در اینمورد چیزی نمیدانم. بخصوص از این لحاظ که اگر هم راضی نبود بخاطر «صمیمیت» و «علاقه» ای که در من می دید بر زبان نمی آورد. اما حاصل آن «دیدار و گفت و گو» و آن «نوشته» در زندگی من مهم بود؛ در مسیر کار و پس از نشر آن در یافتم که «چیزهایی» در من تغییر می کنند.

□ ■ □

بیشتر از هر جای دیگر، او را در محیط دانشکده و با «بر و بچه هائی» میدیدم که هیچ شباهتی به بقیه نداشتند. از سوی روزنامه، من خبرنگار «حوزه دانشگاه» بودم و از اینرو هر روز سری به «رئیس»، معاونان، استادان و دانشکده ها میزدم و بخاطر علاقه شخصی خودم اغلب در دانشکده هنرهای زیبا و در میان بچه های «معماری»، «نقاشی» و بخصوص «تئاتر» پرسه میزدم. در حالیکه بسیاری از دانشجویان اطو کشیده و رنگامیزی شده بوضوح در پی «ورقه لیانس»، «عنوان هنرمندی»، «شهرت» و «افتخار» بودند، می دیدم که سعید با تنی چند از دوستان هم رنگش سخت در تلاشهای سیاسی - اجتماعی اند. در هر جلسه ای که ممکن بود حضور داشتند و هر فرد نیرنگ بازی را در هر موقع و مقام به زیر می کشیدند و با مدافعان آنان به گفت و گو می نشستند و با حرارت بسیار سعی در افشای دشمن داشتند. این کلمه «دشمن» - به مفهوم خاص آن - را اول بار من از زبان او شنیدم.

درست در زمانی که عوامل تعیین کننده فرهنگی - هنری رژیم با تبلیغ «هنر پوچی»، «تئاتر پوچ»، «هنر پیچیده»، «هنر ناب»، «هنر برای هنر» و ابطاطیلی از این دست، توانسته بودند محیط مناسبی برای رشد «متظاهران» و گنده گوئی و فخر فروشی آنان بوجود آورده و با مطرح ساختن بعضی نام ها و سبک های خرننگ کن غربی جوانان معصوم علاقمند را مرعوب نمایند، «سلطانپور» و یارانش در جبهه مبارزه با «طراحان و استادان» از یکسو و جبهه «دانشجویان دنباله روانان» از سوی دیگر می جنگیدند. چنین مبارزه ای - با نابرابری نیروها و قدرتها - البته جنگی طاقت سوز و توانفرسا بود. اما من، حتی یک مورد، خمی در ابروی سعید ندیدم. او می نوشت، پخش میکرد، می خواند، فریاد میکشید، تمرین میکرد، به مدرسه میرفت، به دانشکده می آمد، در جلسات حضور می یافت، با استادان فریة نیرنگ باز مجادله میکرد، با بچه ها به بحث می نشست، نمایش های خود و دوستانش را کارگردانی و رهبری میکرد، با مشکلات سانسور دانشگاه و سانسور رژیم سرو کار می یافت، از جلسات محروم میشد، به کلاتری و کمیته میرفت، سیلی میخورد، در زندان حبس میشد... و دوباره آغاز میکرد. آنقدر «رفته» و «آمده» بود که دیگر ترسی از «رفتن» نداشت. نه فقط او «ترسی» نداشت بلکه حضورش در جلسه ای، کلاسی، تئاتری و محفلی مایه «ترس» سپاه دشمن بود.

□ ■ □

* مهین و مصطفی اسکوئی زن و شوهر هنرمندی که هر دو تحصیلات نمایشی خود را در مسکو تمام کرده و به قصد ساختن تئاتری اصیل به وطن بازگشته بودند. آنها با تشکیل هنرکده آناهیتا توانستند گروهی باز بگر خوب تربیت کنند که در نمایش های تئاتر آناهیتا به ایفای نقش پرداختند. اما متأسفانه بعدها و با مرور زمان به دلیل شرایط حاکم بر محیط و بسیاری نکات دیگر که فرصت بازگویشان اینجا نیست گروه تئاتر درهم پاشید و نه فقط طومار «آناهیتا» بلکه طومار زندگی مشترک اسکوئی ها را نیز باره کرد و شاگردان به فراخور «آموخته ها» و «مقاومت هایشان» هر یک به جهتی کشیده شدند.

در گرماگرم برگزاری فستیوال‌های هنری گوناگون که از یکسو کشور را به مهمانسراشی مجلل برای پذیرائی از «خارجیان» و «چاق و چله کردن آن‌ها» تبدیل کرده و از سوی دیگر مردم را مرعوب و هدف فرهنگ و هنر را در نزد «هنرمندان داخل» تغییر میداد، سعید از هیچ کوششی برای مقابله با این «جریان‌های هنر بین‌المللی ۱» فروگذار نکرد. یکبار در جریان برگزاری «جشن هنر» که تنور پتربروک (کارگردان سرشناس تئاتر تجربی غرب) با دعوت او به ایران و به کوشش ایادی جشن، در فضای هنری کشور داغ شده بود، سعید کاری کرد که پس از آن دیگر هنرمندان بنامی که حتی «ذره‌ای داعیه مردمی بودن» داشتند، دعوت جشن هنر را برای شرکت در «نمایش بزرگ اشراف» نپذیرفتند و از حضور در آن عذرخواستند. در یکی از آنروزها داود رشیدی** که سمت استادی دانشکده تئاتر را داشت پتربروک را برای آشنائی و گفت و گویا شاگردان به کلاس برد و خود نقش مترجم و رابط بروک و دانشجویان را به عهده گرفت. در میان دانشجویان سعید سلطانپور نیز نشسته بود که وقتی فرصت یافت بدون واژه از نتایج کار و با سئوالات گزنده گوناگون پتربروک را به میدان بحث «هنر متعهد» کشاند و علیرغم پرهیز رشیدی، او را و داشت که سخنانش را برای بروک ترجمه کند. او حتی از ظفرها و گریزهای رشیدی در افشای رژیم سود جست و بروک را که از مجادله «شاگرد» و «استاد» به چیمزی پی برده بود و داشت تا از رشیدی بخواهد که عین سخنان او را ترجمه کند. و داود رشیدی «ناچار» چنین کرد. تمام وقت بعدی به گفت و گوئی دراز و افشاگرانه بین سعید و بروک گذشت و آخر سر شاگردان از زبان بروک شنیدند که «اگر واقعاً چنین است که شما میگوئید و احساس می‌کنید، این در وظیفه شماست که با آن بجنگید» جلسه در میان شور و غوغائی بی نظیر خاتمه یافت و سعید بار دیگر به «زند» کشیده شد.

اما او شعله‌ای نبود که با چنین بادهایی بلرزد و خاموش شود. یکبار دیگر او و یارانش در سالن تئاتر انجمن ایران و آمریکا بهنگام اجرای نمایش سوپراسنوب «پژوهشی ژرف و ستروگ در سنگواره‌های... یا فرقی نمی‌کند!» که از تلویزیون و مقامات هنری تائیدی بزرگ یافته بود، حضور یافتند و در حین اجرای نمایش به افشای کارگردان و بازیگران پرداختند. موج مخالفت و شعارهای آنان تا جایی بالا گرفت که بازیگران ناچار از توقف بازی شده و از سر لجاجت به پاسخگوئی و ادای کلمات رکیک پرداختند. جمعی از تماشاگران نیز به گروه سلطانپور پیوسته و صدای اعتراض بلند کردند و کشمکش لفظی آنقدر طول کشید تا پلیس فراخوانده شده با به سالن نمایش گذارد و «تماشاگران معترض» را دستگیر و روانه کلانتری کرد. نمایش با وقاحت کارگردان و بازیگران آن ادامه یافت و ساعتی بعد از میان معترضان، سعید سلطانپور که چهره‌ای شناخته بود، نخست به کمیته و از آنجا به زندان رژیم انتقال یافت.

□ ■ □

اما سعید را فقط از داخل تماشاگران به «زند» نمی‌بردند. او را حتی از روی صحنه نیز به زندان کشیده بودند. و این وقتی اتفاق افتاد که او و رفیق نزدیکش ناصر رحمانی نژاد نمایشی از محسن یلفانی را به نام «آموزگار» تمرین و به اجرا گذاشتند. نمایش چنان پرده‌ای از رخسار دشمن میدرید که رژیم تاب تحمل اجرایش در سالتی کوچک و برای معدودی علاقمند به تئاتر را نیز نیاورد. دستور صادر شد و در یکی از شبهای نمایش، پیش روی تماشاگر، پلیس صحنه را پر کرد و نویسنده، کارگردان و بازیگران را یکسر روانه زندان ساخت... بموازات فریگی و غلظت یافتن آرایش چهره کارگزاران «هنری-اجتماعی-سیاسی» کشور، سعید در زیر ضربات مشت و لگد پاسبانان، افسران و زندانبانان کلانتری‌ها، کمیته و زندان‌ها، عضلاتی تر و مقاوم‌تر میشد. دیگر زندان جزئی از زندگی او و بشکل یکی دیگر از اماکنی در آمده بود که روزگار سعید در آن‌ها میگذشت.

دشمن بسیار کوشید که او را از طریق ممکن به راه آورد. پیشنهاد استخدام در کار دولتی با حقوق خیلی خوب، سپردن مقامی در امور هنری تلویزیون، سرگرم شدن در «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» و انتشار کتابها و اشعار او توسط این کانون در مقابل پرداخت پولهای گزاف، تهیه نمایشاتی برای پخش از تلویزیون در عوض پرداخت دستمزدهای دائمی کلان، و بسیاری پیشنهادهای دیگر... که اغلب مورد قبول بعضی از «هنرمندان مخالف» قرار گرفته و صدای آنان را لااقل برای مدتی خاموش میکرد- هیچکدام نتوانست سوسه‌ای در «وجود» صخره مانند او پدید آورد. او که به حقانیت راه خود «ایمان» داشت

* سهمی از این کوشش در کتاب معروف «نوعی از هنر، نوعی از اندیشه» (نوشته سعید سلطانپور) دیده میشود.

** کارگردان و بازیگر تئاتر و سینمای ایران که تحصیلات تئاتری خود را در فرانسه تمام کرده و با کوله‌باری از تجربه عملی به ایران آمده بود و در بدو امر چند نمایش با ارزش به کارگردانی او بر صحنه آمد ولی بعداً توسط «وزارت فرهنگ و هنر» و «سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران» تطمیع شد و آخر سر بنوان «تصمیم گیرنده» به «نظارت» در کار تهیه فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی پرداخت و از این رهگذر یکی بخدمت رژیم درآمد و در سرکوب هنرمندان متعهد و آثار مردمی نقشی مهم بازی کرد و خود نیز به ورطه «فیلمفارسی» غلتید.

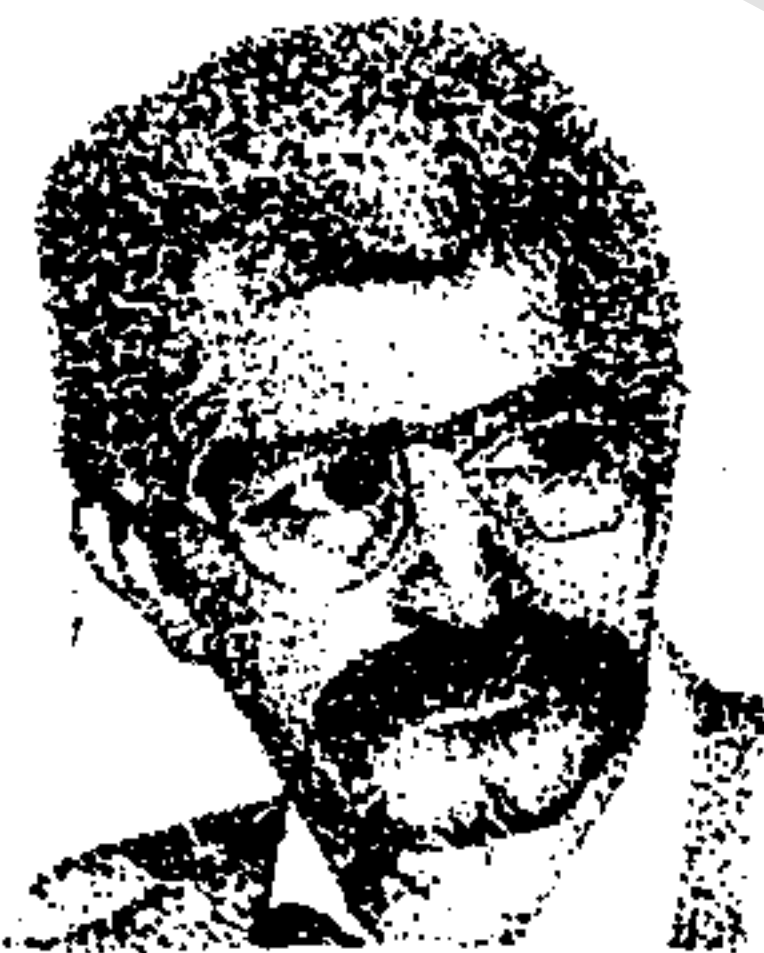
نه فقط از «تهدید مرگ» نمیراسید بلکه از «زندگی» خود تهدیدی مرگ آور برای دشمن ساخته بود که خواب و آرام را بر او حرام میکرد. هر زندان و هر شکنجه نه فقط او را محکم تر و استوارتر میساخت بلکه شتاب پیوستن به عمل و سازمان دادن به عملیات و رفتن به میان سازمان های تشکل یافته چریکی را در او بیشتر و بیشتر میکرد. در مسیر پیمودن «راه» و آگاهی دادن به مردم و تجهیز آنان به شورش، او یک لحظه نیز مرعوب نام ها و مکتب های پوشالی دهن پرکن نشد و از هر عاملی برای تفهیم بیشتر «حرف» و روشن کردن فضای تاریک سود جست. اجرائی که او از «دشمن مردم» ایسن در برابر مردم گذاشت، علیرغم داد و قالی که «منتقدان هنری مطبوعات» بخاطر تغییر پاره ای از صحنه ها و حوادث و گفت و گوهائی که سعید در اصل نمایش داده بود به راه انداختند، آنچنان شوری در تماشاگر انداخت که نخست قسمت اداری دانشگاه، سپس روسا و بدنبال آنان رژیم را به وحشت کشید و یکبار دیگر او را راهی محبس کرد.

□ ■ □

و بالاخره روز موعود فرا رسید. سعید که تازه از زیر شکنجه برخاسته و به نیروی خواست مردم از زندان رژیم رهائی یافته بود روزی را دید که سال ها با آرزویش جنگیده بود:

و در هر دست سنگی بود
 و تالار از طنین سنگ ها و ریزش آینه ها پر شد
 و خون مردم بیدار، داغ ننگ بر دیواره های سرد مرمرزد
 و صدها چلچراغ و قالی ابریشمین در سراسرهای شگفت انگیز رنگین شد
 و ما بر لاشه صد مرد خندیدیم
 و صد زن در سرود خشم ما مردند
 درون من «من» من همچنان گرم حکایتهاست:
 شبی بود و... *

اما «شب» از پشت خود «شبی سیاه تر» داشت. و سعید که در کار شناخت عناصر شب ماهر بود، حتی پیش از غروب نخستین «روز» اینترا دریافت و باران را به جنگی دیگر فراخواند؛ جنگی ناگزیر که همیشه بین «روز» و «شب»، بین «نور» و «تاریکی» و بین «حق» و «ناحق» ادامه خواهد یافت. آیا می باید او از «خشم و غضب» دشمن تازه میترسید؟ نه، او به این یا آن کس کاری نداشت، او با «نظام سیاه» می جنگید و به پیروزی نهائی چنان «اطمینان» داشت که بداند «مرگ تن» از «مرگ انسان» جداست. سراسر زندگی و سراسر اشعارش گواهی صادق بر تشنگی او در رسیدن به نقطه ای است که بر پایان «زندگی جسمش» نهاده شد.



من تشنه شعری هولناکم
 شعر تصادم یک صخره
 با من
 و پراکنده گی پیکرم
 با ستاره های خون
 و استخوان های شکسته
 بادافره لبخندهای متروک
 من تشنه صخره و سنگستانم
 و فرسنگ فرسنگ
 از رامش های نباتی می گریزم *

☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

اشعاری از شهید سعید سلطانپور

☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

غزل رفیق

به رفیق راهم ، حمزه فراهتی

□

به سوگوارترین سوگواران صد
رفیق سارده‌الدوز
که دل به موج سپرد
مگر بگیرد گلخون خلق را از رود
و بر کرانه فرهاد ماند و چنگ اوس
بر آمد از دل گرداب و اخوان را برد



ای تب تشنه هستی ام ، نبش بلفند و پستی ام
گر چه به خون شکنی ام ، گر چه به شعله پستی ام
با تو و بی تو من توام ، چنگی و چنگ ، هر دوام
تاب و تب کرانهام

سج گران گذار من
زخمه مانند گار من

سلی زنگد ارتو ، جوهر جاودانه شد
خشم هراسبار تو ، جذبه بیکرانه شد
ای غم جاودانم
شاری بیکرانم

شورش من ، قرار من
زخمه مانند گار من

با تب و خون خنده مات ، شب آفتاب میشود
دره برف بهام یخ ، می نهد ، آب میشود
می نهد آبرنگ خون ، رود شراب میشود

ای سحر شبانم ،

آتش ، جاودانم
ای گل سحر خانم

شور من و شرار من
زخمه مانند گار من

چشم تو خنده سحر
دست تو متگری مرا

در عجب سرد گارگر
ای ز سحر نشانم

نیلر ستاره بار من
زخمه مانند گار من

ای عیال روانم
ای تپش تیرانم

نغمه روزگار من
زخمه مانند گار من

غزل شکنجه

اگر چه در لب نندسکنجه می سوزم
ز خون ریخته خورشیدها می امروزم

نکت بیکرم از آ درخت خوبالود
دست تندر کلماتی های جاسوزم

به خون نپیدام از بازیانهها ، که چرا
نهنگ معربه حناب می زیدن سوزم

نسمه در لب حونس ، کنار آتش زخم
ز بزرگ خون ، تپش زندگی می امروزم

هزار شعله خاموش می کشم بر لب
هزار نعره ، خون در جگر می انسوزم

به چشم خسته بین آهوانعام در بند
به خم خفته بکره خوابگاه پلسوزم

چنان هوای سحرزدیسر نشانه مرا
که شاخه شاخه فرو ریخت روی سر روزم

چو آفتاب به میدان صبح خواهد رست
حماسه لب خوبین و چشم خوننوزم

بیا شو بسراه می ز نسیم ، تما همه بساخ خون شوم
لاله و ازگون شوی ، لاله و ازگون شوم
ای گل سرخ سازمان

چشمه و آبخار من

لاله و رود بار من ، دره و کوهسار من

غفل ارغوان توئی

آتش نغمه خون توئی

بابل آسمان خون

در شب غسولچکان توئی

آ... ای منم

غونگل و ازگون توئی

وا... ای منم

پرو پر نند ، خون توئی

خنده اشکبار من

هق هق بیقرار من

حدا... زمانم

بستی خست زان بهسار من

زخمه مانند گار من

غزل برای دلاوران

گوهی،

که ایستاده کنار سپیددم

بر کاکت هنوز نشسته ستارهای

رودی،

که در هوای سحرگامی تپی

پهوسته و شکسته، چو آئینه وارهای

چون رود، مهربان

مانند کوهسار شکبائی

زیبائی ای دلاور، زیبائی

وقتی پرندگان سبکخیز و آرمها

از شاختریان سوپر وارمی کنند

دمی که صد مهابت، غوغای شیر و نور

مرطب شکرگفته این تنگنای سرد

رنگین گمان همه می بندد

و چشم های پاک تو

این چشمه های مهر

با شوق کودکان می خندد

در قلب من

دست سحر،

زمان را

بیدار می کند

صبح ستاره، صخره و دریائی

زیبائی ای دلاور، زیبائی

اما

زیباترین گوهان

گوهان سنگرند

و روده های خاطرمانگیر

آواز مخوان بجانب دریا، شناورند

توکوهسار مردان

انسانگونه

نورود بارتوفان

انسانرود

آنطور که طبیعت و اسان

آمیزه شگفت دودنیائی

زیبائی ای دلاور زیبائی

نامت پرندهای ست که یک روز

از آشیان سوخته خون ریخته

پرواز می کنند

برمی کشد بسوی افق های تابناک

برمی کشد به جنگل

برمی کشد به دشت

برمی کشد بشانه صبحی گسسته پال

صبحی شکسته با سم آتشگون

در حلق شب

هرای بازگشت

نامت پرندهای ست که می خوانند

نامت پرندهای ست که می رانند

در بساط آرزوگون

آنجا که آرزوگون

بانهرهای شکسته

افتاد روی خون

در شب تپه

جمعه، دورناک شب

روابط ایران و عراق و مسئله جنگ



معاهدات ایران و عراق در گذشته :

- * قرارداد ۱۵۵۵ آماسیا، معاهده صلح بین ایران و عثمانی .
 - * قرارداد ۱۶۳۹ : زرناب، تأیید عمومی قرارداد آماسیا .
 - * قرارداد ۱۷۴۶ : تضمین اجرائی قرارداد قبلی (زرناب) .
 - * قرارداد ۱۸۲۳ : در تأیید برسمیت شناختن قرارداد قبلی .
 - * قرارداد ۱۸۴۷ : منعقد براساس مذاکراتی بمنظور روشن نمودن مفاد قرارداد قبلی .
 - * صورت جلساتی که در ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴ بمنظور اجرای قرارداد قبلی تنظیم شدند .
 - * قرارداد ۱۹۱۴ : براساس صورت جلسات ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴ .
 - * قرارداد الجزیره ۱۹۲۵ : بمنظور تصحیح قرارداد قبلی .
- توضیح : ۱ - اغلب معاهدات بالا در ارتباط با دولت عثمانی و تاثیر د خالت های دول انگلستان و روسیه تزاری در منطقه تنظیم شده بودند .
- ۲ - قرارداد ۱۳ ژوئن ۱۹۲۵ الجزیره شامل ۴ ماده بودند که پس از توافق طرفین در ۲۶ دسامبر ۱۹۲۵ امضاء گردید .

بیش از ۹ ماه از آغاز جنگ ایران و عراق میگذرد و در این مدت خرمشهر (خونین شهر) بگلی نابود شده و شهر آبادان و پالایشگاه نفت آن خسارات سنگین دیده و شهرهایی مثل سوسنگرد، اهواز، قصر شیرین و دهها دهات و قصبات کوچک و متوسط در زیر آتش تپهخانه دچار خرابی و آتش سوزی گردیده اند و در این گذار بخش قابل توجهی از خاک وطن ما تحسنت تصرف نیروهای متجاوز عراقی درآمده است . البته این اولین باری نیست که در تاریخ ایران به این مناطق تجاوز میشود . آخرین تجاوز از خاک عراق به ایران در سال ۱۸۴۷ توسط نیروهای نظامی ترکیه عثمانی و از طریق بمباران صورت گرفت که در جریان آن خرمشهر بگلی ویران شد و تمام آن منطقه جز متصرفات دولت عثمانی درآمد .

ماهیت حمله عراق به ایران و علل آن

- بنظر میرسد که عوامل زیر در حمله عراق بایران موثر بوده اند :
- ۱ - وحشت رژیم صدام حسین از تبلیغات و تلاشهای نیروهای مذهبی ایران در بین شیعیان و عراق .
 - ۲ - جلوگیری از تأثیرات انقلاب ایران در کشورهای اسلامی .
 - ۳ - تبلیغات بازماندگان رژیم سابق ایران در باره ازهم پاشیدگی کامل ارتش ایران و باور این توهمات از جانب زمامداران عراق .
 - ۴ - ارزیابی نادرست از استحکام هیئت حاکمه کنونی ایران در ایام قبیل از جنگ .
 - ۵ - حمایت ضمنی آمریکا از مجرای عربستان سعودی و در ارتباط با جریان گروگان گیری .
 - ۶ - انزوای بین المللی ایران .
 - ۷ - چشم طمع که دولت عراق از دیر زمان به این مناطق وطن ما دوخته است .
 - ۸ - گامی در تحقق پیشگویی عراق در جهان عرب .
 - ۹ - دسایس پشت پرده دول امپریالیستی برای تسلط بیشتر در منطقه خلیج .
- ۱ - تثبیت موقعیت متزلزل رژیم بعثی عراق از طریق برافروختن آتش جنگ خارجی .
- گرچه ارزیابی تاریخی از علل و انگیزه های تجاوز عراق هنوز مسجل نشده اند معینا هر یک از عوامل بالا کم و بیش نقشی در تصمیم گیری برای حمله به ایران را بازی کرده اند .
- در این نوشته به علت محدودیت صفحات مجله فرصت توضیح این علل و سایر مباحث مطروحه وجود ندارد و امیدواریم که در نوشته های بعدی با استفاده از منابع موثق و معتبر موفق به تحلیل و تشریح مبسوطی از علل و جریان جنگ ایران و عراق گردیم .

بطور مسلم ماهیت این جنگ نه یک جنگ قومی بین ایرانی و عرب آنچنان که عراق تبلیغ مینماید ، نه یک جنگ دینی در راه اسلام آنطور که سران کنونی ایران ادعا دارند ، نه یک جنگ قبیله ای آنچنان چینی مدعی شد ، نه یک جنگ امپریالیستی آنچنان که بعضی نیروهای چپ ایران مدعی اند ، نه صد درصد از جانب شوروی و نه صد درصد از جانب آمریکا و یا اروپا و از پیش ساخته و پرداخته و تصمیم گرفته آنها ، محسوب میگردد . ماهیت جنگ دارای ریشه های ملی است که تحت تاثیر دسیسه ها و توطئه های امپریالیستی برای احیا و یا تسلط نفوذ دوباره خود از اختلافات موجود وسائل مطروحه بین ایران و عراق ، مورد استفاده قرار گرفته است . تمامی عوامل بالا در قشریبه اختلافات بین ایران و عراق تا به حد جنگ تجاوزگرانه بجای خود و بانسبست های متفاوت موثر بوده اند .

امکانات عراق در ادامه جنگ

* مساحت : ۴۴۵۰۰۰ کیلومتر مربع (۱۷۲۰۰۰ میل مربع)

* جمعیت : در حدود ۱۳ میلیون

* تعداد کل نیروهای نظامی تا سال ۱۹۸۰ : ۲۱۲۰۰۰۰

* تخمین تولید ناخالص ملی : قریب ۱۷ میلیارد دلار

* تخمین بودجه نظامی ۱/۷ میلیارد دلار

بموجب قرارداد نظامی منعقد میان دولت عراق و شوروی ، هر سال ۳ تا ۳/۸ میلیارد دلار بعدت ۴ سال بدولت عراق اسلحه و مهمات تحویل داده شده و تعداد مستشاران شوروی در عراق از ۵۰۰۰ به ۱۵۰۰۰ افزایش یافته است . (۱) هواپیماهای میگ ۲۵ زیر نظر مستقیم کارشناسان نظامی دولت شوروی در پایگاه هوایی شعبیه () مستقر میباشند . تعداد

افراد نیروی هوایی عراق در حدود ۱۵۰۰۰ نفر میباشد . در مجموع عراق دارای ۸ پایگاه هوایی است . موصل ، کرکوک و باینه ، بغداد ، رشید ، بصره ، شایبسو ، آبادان در سال ۱۹۷۹ واردات عراق از ژاپن ۱/۶ میلیارد دلار ، از اروپای شرقی ۹۰۰ میلیون دلار و از اروپای غربی ۳/۲ میلیارد دلار بود . صادرات نظامی شوروی به عراق از ۹۵٪ در سال ۱۹۶۳ به ۶۳ درصد در سال ۱۹۷۹ تقلیل یافت و مابه التفاوت خرید وسایل نظامی عراق به کشورهای فرانسه ، ایتالیا ، یوگسلاوی ، پرتغال ، برزیل و حتی آمریکا تعلق گرفت . فروش تجهیزات نظامی فرانسه به عراق در سالهای ۷۹-۱۹۷۸ در حدود ۲/۲ - میلیارد دلار بود که در سال ۱۹۸۰ به رقمی بالاتر از این رسید . در اوایل سال ۸۰ فرانسه ۲۴ میزازه ۲۱ به عراق فروخت که تعدادی از آنها در سه ماهه اول ۱۹۸۱ به عراق تحویل داده شد . دولت عراق همچنین تعدادی میزازه ۲۰۰۰ که هنوز در مرحله اولیه تولید است ، به فرانسه سفارش داده و - مذاکراتی برای دریافت سیستم دفاعی هوایی کرویئل ، با فرانسه انجام داده - است . همچنین عراق اخیرا تعداد ۱۰۰ تانک متوسط ۳۰ - و تعداد

زیادی نفر بر حامل موشکهای ضد تانک ۱۱ - ۶۶ و نیز تعداد معتدلی هلیکوپتر نظامی سفارش داده است . (۳)
 بایسته شدن بنادر وارداتی عراق در دهانه شط العرب (از قبیل بصره) حمل و نقل های نظامی و غیر نظامی لازم از بندر عقبه و از طریق اردن و همچنین راه زمینی ترکیه و عربستان و کویت افزایش یافته است . لکن بخاطر اشکالات موجود (از قبیل بعد مسافت ، محدودیتهای حمل و نقل و تضییقات مالی برای حمل و نقل کالاهای مربوطه) امکان حمل بیش از ۵۰۰ هزار تن کالا در سال به عراق وجود ندارد ، حتی اگر تمام ۱۵۰۰۰ کامیونی که عراق در مجموع در اختیار دارد ، صرفاً باین منظور مورد استفاده قرار گیرند . در حالی که واردات کل عراق در سال ۷۹ ، قریب ۷ میلیون تن بود که در شرایط فعلی ۷۰۰ تن آنرا میتوان از طریق بندر عقبه تامین نمود . بنابراین در کوتاه مدت تا اتمام جاده در حال ترمیم عقبه - بغداد و افزایش ظرفیت بندر عقبه عراق با مشکل وارداتی بزرگی مواجه خواهد بود .

باید به یکسره شدن روابط عراق با شوروی در ارتباط با مواضع و عملیات عراق توجه نمود : ۱ - مخالفت عراق با لشگرکشی کشور مزبور به افغانستان در کنفرانس اسلامی اسلام آباد در سال ۱۹۸۰ ، ۲ - مخالفت عراق با پشتیبانی شوروی از اتیوپی در مقابل کشور " عربی " سومالی ۳ - تغییر سیاست عراق در رابطه با کمک به جنبش های جنوب شبه جزیره عربستان . بعنوان مثال پشتیبانی عراق از تلاشهای عربستان سعودی بمنظور جلوگیری از گرایش یمن شمالی بسوی شوروی (و عراق طبق قولنامه ای پرداخت مبلغ ۳۰۰ میلیون دلار برای تعلیمات نظامی ارتش یمن شمالی را تضمین نموده است) . مبارزه عراق با زمامداران یمن جنوبی (در ۲۶ مارس ۱۹۸۰ دولت عراق اعلام کرد که جبهه ای از گروه های مخالف دولت کنونی یمن جنوبی بوجود آورده است تا این کشور را از دست " نمایندگان کمونیست و آقایانشان " نجات بدهد) . ۴ - لغو عملی پیمان وحدت ۱۹۷۲ میان شوروی و عراق در اثر اقدام ۲۱ نفر از اعضای حزب کمونیست عراق در سال ۱۹۷۸ و دستگیری تعداد زیادی از اعضا و رهبران این حزب بوسیله مقامات دولتی عراق . (اگرچه صدام حسین در دسامبر ۱۹۷۸ به مسکو مسافرت کرد مع هذا ۲۷۱ نفر دیگر از اعضای حزب کمونیست عراق در ماه آوریل ۱۹۷۹ از نیروهای مسلح عراق اخراج شدند و این امر منجر بسه دستگیری وسیع اعضای این حزب و فعالیت های زیرزمینی آن گردید) .
 بطور کلی با توجه به عوامل بالا محدودیتهای و امکانات عراق را

میتوان بشرح زیر ارزیابی کرد :

* باگذشت زمان محدودیتهای کنونی و تاکتیکی عراق ، بزبان آن از نظر

استراتژیکی تمام نخواهد گردید .

* روابط این کشور با شوروی علیرغم تمام مسایل مذکور در بالا ، در اثر اتخاذ سیاست معتدل تری نسبت به شوروی به نفع عراق پیش میرود (بعنوان مثال میتوان دریافت تعدادی تانک و سایر تجهیزات نظامی از لهستان - از طریق

عربستان سعودی - را نام برد (۴)

- * روابط عراق با آمریکا رو به بهبود است
- * مناسبات عراق با کشورهای اروپای غربی در حال توسعه است .
- * عراق موقتا از تشبیت سیاسی برخوردار است و مخالفت‌های ریشه ای با حکومت صدام حسین تحت الشعاع جنگ و تبلیغات دولت بعثی عراق قرار گرفته است .
- * استحکام روابط با بسیاری از کشورهای عربی (مخصوصا ، عربستان سعودی) و پشتیبانی ضمنی کشورهای منطقه خلیج موجب شده است که عراق از نظر استراتژیک در موقعیت بهتری قرار داشته باشد .
- * کمبود مالی در بودجه عراق به علت خسارات وارده به تأسیسات نفتی - در اثر برداختهای مستقیم و غیر مستقیم و یکمکهای مالی عربستان ، تأمین میگردد - (عربستان پرداخت ۷ میلیارد دلار کمک مالی به عراق را تصدیق کرده است) .
- * اتخاذ سیاست تدافعی نظامی کنونی عراق بجای سیاست تهاجمی نظامی قبلی آن ، در رابطه با حفظ سرزمینهای اشغالی ، از نظر نظامی منفع‌سراق است .

اگرچه عراق دارای محدودیتهای بسیاری در قیاس با ایران می باشد معینا اتکاء به نظریاتی از قبیل از هم پاشیدگی رژیم صدام حسین ، قیام شیعیان عراق ، طبع برادر گشی ، انزوای عراق در جهان عربی ، عدم جبران خسارات وارده ، قیام سربازان و افسران عراقی بر علیه صدام و غیره در این مقطع از پیشرفت جنگ بین دو کشور کاملا تحسینی و زاده خواست ذهن است تا واقعیت عینی اگرچه در همین حال توجه باین عوامل و استفاده درست از آنها میتواند منفع ایران تمام گردد .

امکانات ایران در ادامه جنگ

مساحت : ۱۶۲۰۰۰۰ کیلومتر مربع (۶۲۸۰۰۰۰ میل مربع)

جمعیت : ۳۸ میلیون

کل نیروهای مسلح : ۴۱۲۰۰۰

تولید ناخالص ملی تا سال ۱۹۷۹ : در حدود ۲۲ میلیارد دلار

بودجه نظامی تا سال ۱۹۷۸ : در حدود ۱۰ میلیارد دلار

پس از پیروزی انقلاب ، در حدود ۹۰ درصد سفارشات نظامی قبلی رژیم سابق لغو شدند و بجز خریدهای نسبتا کوچک و تأمین وسایل یدکی و دریافت سلاحياتی که در راه بودند ، ظاهرا قرارداد تسلیحاتی بزرگی با ایران بسته نشده است .

بر رویه ایران دارای ۲۴ فرودگاه نظامی و ۱۷۵۷ هواپیمای مختلف بود که در بخش های نیروی هوایی ، هوانوردی و نیروی دریایی قرار داشتند . نیروی دریایی تعدادی سام سی کت و سام استاندارد در اختیار داشت و نیروی هوایی نیز تعدادی سام را پیر و سام تایگرکت داشت که گرچه ریز تصدات ،

نوع و محل استقرار آنها تا سال ۱۹۷۹ - یعنی در دوران قبل از انقلاب - در دست است لکن در حال حاضر بعلت شرایط موجود اطلاعات دقیقی در این باره در دسترس نمیباشد. در مجموع ۶ اسکودرون بمب انداز ۱۶ فروندی ۱۷۷ فانتوم که در حدود ۱۰ اسکودرون میباشد هسته های ضربتی نیروی هوایی ایران را تشکیل میدهند.

از نقطه نظر جغرافیائی بعلت وجود بنادر دیگر - از قبیل بندر عباس، بوشهر، لنگه، چاه بهار در جنوب و همچنین بنادر دریای خزر در شمال - ایران از امکانات بیشتری برای حمل و نقل کالاهای مورد نیاز خود برخوردار است. علاوه بر این، راههای زمینی به پاکستان، ترکیه، شوروی و راه آهن جلفا، امکانات بیشتری برای ایران بوجود آورده است.

ایران در کوتاه مدت، بعلت وجود روحیه و جوان انقلابی، از قدرت مقاومت بیشتری برخوردار است. برعکس، در دراز مدت، به علل مختلف ادامه جنگ بِنفع ایران تمام نخواهد شد و گرچه بنیه نظامی و طبیعی آن زیادتر است ولی بدلائل مختلف و از جمله بی سرو سامانی اوضاع سیاسی کشور، انزوای سیاسی ایران در صحنه جهانی، بی برنامه گی، فقدان رهبری متمرکز و سازماندهی لازم یا گذشت زمان اوضاع بِنفع ایران نخواهد بود. علل عمده قابل ذکر میباشد:

۱ - تضعیف بنیه مالی داخلی، عدم وجود اعتبارات مالی در سطح بین المللی و نداشتن پشتوانه مالی خارجی.

۲ - تقلیل تدریجی ذخایر جنگی و مهمات و قطعات یدکی مورد نیازی کسه تولید آنها در داخل امکان پذیر نمیشد.

۳ - اجبار در اتخاذ تاکتیک تهاجمی بمنظور بیرون راندن نیروهای نظامی عراق از مناطق اشغالی که حتی در شرایط مساعد نیز دشوار است چه رسد به زمانیکه تشکل و تمرکز و سازماندهی لازم نیز وجود نداشته باشد.

بنابراین ایران علیرغم داشتن امکانات بیشتر و همه جانبه، و با وجود تمام فداکاریها و از خود گذشتگی های افسانه آمیز مردم مادر د فاع از وطن شان معهدا از تفوق ایران نمیتواند سخنی در میان باشد و اگرچه تضاد های درونی عراق قابل کتمان نمیشد لکن نباید کلیه تاکتیکها را بر مبنای امید های پواهی و تخیلات خود ساخته قرار داد. (۴) بهمین جهت و بر خلاف تبلیغات هیئت حاکمه کنونی ایران، گذشت زمان و ادامه جنگ در شرایط موجود نمیتواند بِنفع ایران تمام شود.

در شروع جنگ ایران از نظر تسلیحات در موقعیت مناسبی قرار داشت و بیشترین کمبود در زمینه تشکیلات یک ارتش منظم مشهود بود. با مرور زمان تشکیلات ارتش دارای قوام بیشتری گردید، و در عوض تجهیزات رو به کمبود گذاشته است. در عین حال مسئله سازماندهی امر جنگ در صحنه عملیات تهاجمی که عامل عدم تجربه عمومی و نداشتن رهبران نظامی متخصص میباشد کماکان وبال اقدامات جنگی ایران میباشد. بعنوان مثال استفاده از تانک

در صحنه جنگ به معنی استفاده از دستگاه توپ آن نیست . امری که عراق در جنگ بین اعراب و اسرائیل بکار برد و موجب شکستش شد . بلکه استفاده صحیح از قدرت حرکت ، تمرکز قوا و حمله متقابل است . در غیر این صورت تانک لازم نیست بلکه بجایش میتوان از توپخانه زمینی استفاده نمود . این امر در زمینه حملات سولو از طرف نیروی هوایی ایران نیز است . قدرت استفاده از هواپیمای جنگنده مسئله استفاده گزوهی بر مبنای استراتژی و تاکتیک حساب شده ای است . حملات سولو با تمام دلوریها معیذا تنهها یک حرکت ضربتی است و قابلیت تعیین موقعیت در جنگ را ندارند .

مواضع ایران برای پایان جنگ (۵)

- * اتکا به قرارداد ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ و مواد متمم آن
- * خروج فوری تمام نیروهای عراق از خاک ایران
- * اعتراف حکومت صدام به تجاوز بخاک ایران و محکومیت آن توسط کشور های غیر متعهد و تقاضای طرد عراق از جرگه این کشورها .
- * قبول تعهد پرداخت غرامت جنگی توسط دولت عراق
- * عدم گنجاندن مسئله سه جزیره در قرارداد صلح

مواضع عراق برای پایان جنگ (۶)

- * امضای قرارداد ۱۹۷۵ تحت فشار انجام گرفته و بنابراین از نظر عراق معتبر نیست
- * حاکمیت عراق بر تمام شط العرب تا ساحل ایران
- * استرداد سه جزیره به امارات عربی
- * عدم دخالت ایران در امور داخلی عراق
- * تعیین تکلیف اراضی مرزی عراق که ایران حتی بر مبنای قرارداد الجزیره هنوز وضع آنها را روشن نکرده و پس نداده است .
- * استقرار نیروهای عراقی در بخشی از خاک متصرف شده تا پایان عقد قرارداد صلح و اجرای قدم بقدم آن .

نقش مجامع بین المللی در حل مسئله جنگ

۱ - مواضع کنفرانس کشورهای غیر متعهد ، ۱۳ فوریه ۱۹۸۱ در ماده ۲۶ متن اصلی انگلیسی بیانیه کنفرانس چنین آمده است : (۷) " . . . کنفرانس بار دیگر تکرار و تاکید میکند که هیچ کشوری حق ندارد سرزمین های دیگر را باتوسل به قهر تصرف نماید و سرزمین هایی که باین طریق اشغال شده باشند بایستی مسترد گردند . هیچگونه اقدام تجاوز گرانه ای نبایستی علیه کشور دیگری انجام پذیرد و تمامیت ارضی و حاکمیت تمام کشورها بایستی محترم شناخته شود . هیچ کشوری نباید در امور داخلی کشور دیگری دخالت

نماید ، تمام اختلافات و دعاوی موجود میان کشورها باید از طریق صلح آمیز و از دیدگاه حفظ روابط حسنه بین کشورها حل گردند .
کنفرانس کشورهای غیر متعهد از وزیران امور خارجه کوبا ، هند ، زامبیا و مسئول دفتر سیاسی سازمان آزادی بخش فلسطین تقاضا کرده است که تمام کوشش خود را برای اجرای مفاد بالا (در رابطه با حل مسئله جنگ ایران و عراق) بکار اندازد .

کنفرانس موضع شخصی نسبت به خود جنگ نگرفت و فقط بزرگ خواست " پایان شرافتمندانه جنگ " اکتفا نمود . در حال حاضر هیئت مزبور به کشورهای ایران و عراق سفر میکند تا راه حلی برای مسئله جنگ ایران و عراق پیدا کند .

در مجموع علاوه بر کنفرانس کشورهای غیر متعهد ، کنفرانس کشورهای اسلامی ، کوشش های دسته جمعی و تکی کشورهای اروپائی مثل سوئد ، اتریش فرانسه و کشورهای آفریقائی و سازمان آزادی بخش و پاکستان و غیره بعمل آمده است . لکن تمام این تلاشها تاکنون بی نتیجه مانده اند . بنظر میرسد اهتمام کشورهای غیر متعهد با ایجاد جو مناسب و انتخاب یک کشور میانجی بی طرف مورد پذیرش طرفین که بتواند در حل مسئله جنگ موثر افتد ابتدا یک سلسله مذاکرات محرمانه صورت میگیرد . این امر در سمیناری که در ۳۰ آوریل ۱۹۸۱ از طرف دانشگاه پرینستون برگزار شد و نمایندگان دائمی ایران و عراق در سازمان ملل نیز در آن شرکت داشتند ، مورد تأیید نماینده ایران و نماینده لیبی قرار گرفت و نماینده عراق مخالفتی با این امر نشان نداد .

موضع د و ابر قدرت

در کنفرانسی که در ۲۰ فوریه ۱۹۸۱ توسط " انجمن آسیا " در شهر واشنگتن برگزار شد ، پس از سخنرانی رابرت نیومن — یکی از مشاورین نزدیک ریگان — که اخیرا بسفارت آمریکا در عربستان سعودی منصوب شده است — یکی از حضار از میان جمعیت پرسید : طبق گفته شما ، منافع آمریکا در منطقه بویژه در خلیج فارس مبنی بر حفظ ثبات و امنیت آنجا است . با توجه به این سیاست ، آمریکا در رابطه با پایان دادن به جنگ ایران و عراق که عامل عدم ثبات منطقه است ، تاکنون چه نقشی بازی کرده است ؟ و یاد رنظر دارد — بازی کند ؟

جواب رابرت نیومن حاوی مطالب جالب توجهی است که در زیر نقل میکنیم :
" نباید هر نوع جنگ را عامل عدم ثبات دانست . این جنگ در سطح محدودی ادامه دارد و دامنه آن به سایر کشورها کشیده نشده است . ادامه این جنگ ایران و عراق را مشغول و تضعیف مینماید . مسئله تضعیف ایران در این مهتر است زیرا معلوم نیست ایرانی که تحت هیئت حاکمه کنونی قرار دارد در صورت عدم مشغولیت به جنگ کنونی ، به چه دخالتهایی در امور کشور

های مجاور و آنسوی خلیج دست خواهد زد و ممکن است در چنان صورتی خیلی بیشتر از حالت کنونی عامل عدم ثبات باشد. بنا براین ما اصراری نداریم که جنگ خاتمه یابد و اصولاً بما ربطی ندارد و دخالتی در آن نخواهیم کرد. در عین حال استفاده از تضادهای مذهبی بویژه میان عربستان سعودی و ایران برای ما امری قابل توجه و مورد استفاده است. باید کاری کرد که عربستان از نظر مالی بیشتر به عراق کمک برساند. تصمیم مسامحانه بر عدم تحویل سلاحهای خریداری شده در گذشته، بدولت کنونی ایران، بخاطر آنست که بهیچ وجه مایل نیستیم رنج و دردی را که محصول رژیم کنونی ایرانست تداوم بخشیم.

این گفتار توسط یکی از مقامات برجسته حکومتی آمریکا صورت گرفته است که در ضمن عضو قسمت مسایل استراتژیک جهانی دانشگاه جرج تاون (واشنگتن) نیز میباشد.

از خلال این حرفها چنین مسئله روشن میگردد. با اعلام رسمی و علنی عدم دخالت در جنگ، آمریکا در نظر دارد که از زیر بار مسئولیت مستقیم جنگ در منطقه بیرون برود و در عین حال حداکثر استفاده از ادامه جنگ را ببورد. استفاده های مشهود آن حضور مستقیم مستشاران آمریکائی و هواپیماهای آواکس در منطقه جنوبی خلیج فارس و عقد قرارداد انباشت اسلحه در عمان همراه با انجام تمرینات و مانورهای زمینی و دریائی در عمان و دریای عمان و از همه مهترتدارک همه جانبه برای ایجاد ناوگان مستقل خلیج فارس (تاکنون طرف دیگر بوده است)، که از پایگاه دریکی نیا تمامی مناطق شرقی اقیانوس هند را با تمرکز به دریای عمان و بویژه خلیج فارس را تحت نظر و قرار خواهد داد میتوان نام برد که از دست آورد های شایان توجه آمریکا است که پس از جنگ ویتنام میتوان آنرا اولین و وسیعترین بازگشت در صحنه نامید. بنا براین آمریکا خواهان خاتمه این جنگ نیست. تا این جنگ ادامه دارد از آن بعنوان ابزاری برای ترساندن کشورهای منطقه و تقویت روابط خود با آنها استفاده خواهد نمود.

نظریات برژنف در رابطه با خلیج فارس

برژنف در سفر اخیر خود به هند در پارلمان هند پنج نکته را نسبت به خلیج فارس مطرح کرد. با اشاره به کشورهای آمریکا، اروپای غربی، ژاپن و سایر ممالک ذینفع نکات معاهده عدم تجاوز خود را چنین بیان داشت.

- ممالک ذینفع قبول کنند که پایگاههای نظامی را در منطقه خلیج فارس و جزایر مجاور مستقر نخواهند ساخت.
- که از اسلحه هسته ای استفاده نخواهند کرد.
- قول بدهند که از تهدید نظامی علیه کشورهای منطقه خلیج فارس پرهیز نموده و در امور داخلی آنها دخالت ننمایند.

— کوشش نمایند که ممالک منطقه خلیج فارس را در گروههای نظامی شرکت دهند .

— این قدرتها توافق کنند که مانع و یا تهدیدی برای مرادات عادی تجاری و استفاده از خطوط دریائی که ممالک مختلف خلیج را به سایر نقاط دنیا برقرار میسازد بوجود نیاورند .

نکته قابل توجه آنست که اصل نیاز به انعقاد یک همچو معاهده ای بین دول معظم جهان خود حاکی از دو موضوع است : الف تثبیت دخالت دول معظم در منطقه خلیج فارس " برای حفظ و اجرای این مفاد " ب : تشدید رقابت و تصادم منافع آنها در منطقه .

با توجه به این پیشنهادات برژنف ، مفهوم روابط و موضوع شوروی نسبت به جنگ ایران و عراق کاملا روشن میگردد . اگرچه شوروی خود را طرفدار حفظ صلح در منطقه میدانند لکن در عین حال موضع عدم جانبگیری در مسئله جنگ ایران و عراق حاکی از آنست که روسیه نیز از ادامه این جنگ منفععی دارد .

— تقلیل توجه بر دخالت شوروی در افغانستان

— تعمیق روابط با کشورهای عربی منجمله سفر شاه اردن به مسکو و گرمی روابط با کویت

— فشار برای حضور مستقیم در صحنه سیاست کشورهای خاور میانه بالاخص مذاکرات صلح با اسرائیل

— عقد قراردادهای ترانزیت با ایران و نفوذ هرچه بیشتر از داخل — ترمیم روابط با عراق

شرایط صلح

با توجه به مشکلات سیاسی و اقتصادی داخلی ایران و عراق ، — مذاکرات هیئت نمایندگی کشورهای غیر متعهد موجب پیشرفت‌هایی در زمینه یافتن راه حل صلح آمیز جنگ گردیده است و بنظر میرسد که بحران جدید میان سوریه و اسرائیل نیز بهانه خوبی برای رفع این مشکل گردد زیرا عراق اخیرا اعلام داشته است که هر آینه سوریه مورد حمله اسرائیل قرار گیرد علیرغم تمام اختلافاتش با سوریه و جنگ با ایران ، بیاری سوریه خواهد شتافت . گرچه این موضوع عملا تحقق نخواهد یافت و شواهد موجود و تجربیات گذشته نشان میدهند که این اظهارات بیشتر جنبه تبلیغاتی دارند لکن بهر حال اتخاذ این تاکتیک تبلیغاتی از جانب دولت عراق ، سران جمهوری اسلامی ایران را — نیز مجبور خواهد کرد که خواه نا خواه در جدال احتمالی میان سوریه و اسرائیل با پایان دادن به برادر کشی میان کشورهای اسلامی موافقت نماید ، در رابطه با فعالیتهای هیئت نمایندگی کشورهای غیر متعهد و مسایلی که در حال حاضر در مقابل هر دو کشور قرار دارند بایستی توضیح داد که همه در جستجوی فرمولی هستند که :
— هیچ یک از طرفین برنده قلمداد نشوند ،

۲ - هیچ یک از طرفین بازنده شناخته نشوند ،

۳ - و در عین حال هردو باید برای توجیه سیاست خود در مقابل ملتشان کارت برنده یا لااقل عذر موجهی داشته باشند زیرا در غیر این صورت این مسئله مطرح خواهد شد که جنگ بخاطر چه بوده است ؟ برای انجام این برنامه اقدامات زیر در نظر گرفته شده است :

قدم اول

طرفین متخاصم ، کشور سومی را که تدبیر و بی طرفی آن مورد تأیید دو طرف باشد بعنوان میانجی مذاکرات انتخاب نماید . (نظیر ماجرای گروگانها و وساطت الجزایر) علت این امر آنست که میانجی گری بوسیله چند کشور ، شرایط مذاکرات و محرمانه بودن آنها و مسئله اعتماد و غیره را بفرنج ترمیم سازد .

قدم دوم

اعمال فشار از طرف کشورهای اسلامی ، ممالک غیر متعهد ، سازمان ملل و کشورهای مختلف در سطح بین المللی بر روی طرفین متخاصم ، بمنظور ایجاد شرایط اضطراری برای پایان دادن به جنگ . برگزاری کنفرانسها و مذاکرات هیئت های نمایندگی و غیره در تمام این مدت بعنوان یک عامل جنبشی موثر جریان خواهد داشت و تبلیغات بخاطر پیش گیری از حملات بزرگ و تخریبی طرفین به شهر و سایر نقاط مسکونی شدت خواهد یافت .

قدم سوم

مذاکرات به چند بخش تقسیم خواهند شد :

- ۱ - لازم نیست همه مسایل در یک زمان حل شوند ، بنابراین مذاکرات در چند مرحله بر سر مسایل مختلف جریان خواهد داشت .
- ۲ - مذاکرات بدون آتش بس و یا همراه با آتش بس ادامه خواهد یافت .
- ۳ - مسئله تخلیه نقاط اشغالی ایران از طرف نیروهای عراقی با در نظر گرفتن امکانات عینی و نظامی مورد توجه قرار گیرد ،

مسائل حاد در مورد مذاکرات

- مسئله عدم استقرار نیروهای نظامی ایران بر مناطق اشغالی تخلیه شده (مثلا بصورت اعزام تعداد محدودی از نیروهای انتظامی ایران باین منطقه)
 - مسئله نظارت منطقه ای یا بین المللی بر مناطق اشغالی (اعزام نیروهای امنیتی از کشورهای منطقه خلیج فارس ، کشورهای اسلامی ، سازمان ملل به مناطق مرزی یا اشغالی)

- مسئله شط العرب - بر مبنای قانون مربوط به راههای آبی و قانون دریاهای

(تعلق نیمی از آن به هر کشور و آزادی حق عبور و مرور برای طرفین)

- مسئله اختلافات مرزی موجود از گذشته و رسیدگی به موارد مابین اختلاف به وسیله هیئت داوری منتخبه و حل آن در دراز مدت .

در مورد مسئله سه جزیره بایستی متذکر شد که در گذشته سه جزیره مورد بحث در ارتباط با مسئله بحرین و فراندوم کذائی بحرین و مذاکرات بیسن ایران، عربستان سعودی و شیخ نشین هامطرح و حل شده است. بنابراین بازکردن مسئله سه جزیره به معنی بازکردن مسئله بحرین خواهد بود. در خاتمه باید ذکر کرد که ادامه این جنگ نه بنفع ایران است و نه بنفع عراق. ادامه جنگ از یکطرف خسارات، بی خانمانی و دشمنی بیسن دو ملت ایران و عراق را دامن میزند و از طرف دیگر مانع پیشرفتهای اقتصادی و استقلال واقعی هردو کشور و رفاه و آسایش هردو ملت خواهد گردید. خطر جنگ نه تنها از زاویه طرفین درگیر بلکه از زاویه دخالت دول امپریالیستی در سرنوشت هردو کشور و دسرنوشت تمامی کشورهای منطقه در نظر گرفته شود. خسارات وارده از این زاویه بمراتب عمیق تر و ریشه‌ای تر از خسارات فوری خود جنگ میباشند.

محمد اقتداری

توضیح: این مقاله قبل از حمله اسرائیل به مرکز اتمی عراق در بغداد و سقوط بنی صدر تهیه شده بود و بهمین جهت تاثیر عوامل مزبور در این نوشته منظور نشده اند.

منابع

- ۱ - کتاب نیروهای هوایی جهان، مارکت سویت من و دیگران، چاپ سایمون شوستر ۱۹۷۹ صفحات ۱۶۱-۱۵۶
- ۲ - مجله فصلی "سیاست خارجی" (FOREIGNPOLICY)، موسسه صلح بین المللی کارنگی، نیویورک زمستان ۸۱-۸۰ شماره ۴۱ صفحات ۱۵۳-۱۳۴
- ۳ - از متن سخنرانیها، سمینار جنگ خلیج، مرکز مطالعات بین المللی دانشگاه برینستون ۳۰ آوریل ۱۹۸۱
- ۴ - بعنوان مثال فتوای آقای خمینی بمنظور خیزش شیعیان عراق در پائیز سال ۱۹۸۰ که بی نتیجه ماند. این نوع فتوا بدون پایه عینی (آنچنان که در مورد انقلاب ایران انجام گرفت) تنها خواست ذهنی یک طرف قضیه را مطرح میسازد. شاه قاجار نیز نزدیک بود در مقابل حملات از روسیه تزاری شمشیرش را از قبضه بیرون بکشد. که او با ساده لوحی فکر میکرد جهان را به لوزه در میآورد. که البته پیش از تخیلی نبود.
- ۵ - از متن بیانیه بهروز نبوی در کنفرانس وزیران کشورهای غیر متعهد، دهلی نو ۱۲ فوریه ۱۹۸۱
- ۶ - از متن بیانیه صدام حسین در مورد جنگ ایران و عراق در سومین اجلاس کنفرانس اسلامی ۳۵ تا ۲۸ ژانویه ۱۹۸۱
- ۷ - مصر به کنفرانس وزیران کشورهای غیر متعهد دهلی نو ۱۲ فوریه ۱۹۸۱، سازمان ملل متحد
- ۸ - از متن کنفرانس "جامعه آسیا"، تحت نام ایران پس از گروگانها چه؟ واشنگتن ۱۹ فوریه ۱۹۸۱

فاشیسم و علل روی کار آمدن هیتلر در آلمان پدیده فاشیسم و علل پیدایش آن



جنبش مردم گرایانه آلمان در ۱۹۱۹ مخصوص هیچ یک از احزاب سیاسی نبود بلکه در تمام احزاب، تشکیلات و اتحادیه های علنی وزیر زمینی دست راستی های ضد دموکراتیک بورژوازی رخنه کرده بود. وقتی در ۱۹۲۰ شورش گران گروه کاپ KAPP یعنی جنگجویان بالکتیک تحت فرماندهی ارهارد ERHARD وارد برلن شدند، علامت صلیب شکسته را بر روی کسلاهِ خود های خود حمل میکردند. میلیونها نفری که در انتخابات ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۸ به بورژواهای دست راستی رای دادند، اکثرا کمابیش تحت تاثیر ایده های مردم گرایانه قرار داشتند، مخصوصا برای جوانان روشنفکر آلمان مکتب مردم گرایی و "رایش سوم" بمنزله یک رسالت آسمانی برای آلمان نویسن تلقی میشد. هیچ یک از این واقعیت بوسیله آدولف هیتلر آفریده نشده بودند ولی او بعد ها در اثر موقعیتهای ویژه ای توانست این واقعیات را به نفع خود و حزبش مورد استفاده قرار دهد.

نهضت سوسیالیستی کارگری آلمان در ۹ نوامبر ۱۹۱۹ (روز اعلام جمهوریت) تمام کارتهای برنده را در دست داشت ولی بسرعت روز افزونی از نفوذ آن کاسته شد. بطوریکه حتی در ۱۹۲۰ بعلمت اشتباهاتی که صورت گرفتند و همچنین در اثر عدم وحدت میان کارگران، نیروهای سوسیالیستی بقدری تحلیل رفته بودند که حزب سنتروم، رهبری رژیم رایش را در دست گرفت. ولی تلاشهای این حزب میانه رونیزی شمر ماند و دو سال بعد زمام امور آلمان بدست نمایندگان سرمایه بزرگ افتاد و تشکیل دولت کونو CUNO در ۱۹۲۳ در واقع بمعنی پیروزی قانونی فاشیسم در آلمان بود. پرولتاریای آلمان در مقابل بحران وحشتناک ۱۹۲۳ - که حکومت و اقتصاد آلمان را تالپ پرتگاه سقوط و نیستی کشانده بود - نتوانست دست به اقدام موثری بزند و تشتت و بی عملی خود را ادامه داد. در اواخر ۱۹۲۳ چنین بنظر میرسید که پس از دوران احتضار اقتصاد سرمایه داری آلمان، انقلاب سوسیالیستی فرا نخواهد رسید بلکه به دیکتاتوری فاشیستی منتهی خواهد شد. مجالس ایالتی و مجلس ملی بی اعتبار شدند و قدرت دفاعی خود را از دست دادند و همه جا قدرت اجرایی در دست ژنرالها متمرکز شده بود. مقاومت پرولتاریا در هامبورگ، ساکسن و تورینگن بسرعت درهم کوبیده شد.

در بهار ۱۹۲۴، حکومت نظامی پایان رسید و دموکراسی پارلمانی مسالمت آمیز احیای خود را جشن گرفت و دوره جدیدی از دموکراسی آغاز گردید که از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹ بطول انجامید. این امر بیشتر معلول شکوفائی نسبی اقتصادی بود که در اثر سرمایه گذاری جهانی و مخصوصاً سرمایه های آمریکائی بوجود آمده بود. و سرمایه داران بزرگ آمریکا باین شرط در آلمان سرمایه گذاری کردند که آرامش و صلح داخلی برقرار باشد. ولی وقتی در سال ۱۹۲۹ بحران اقتصادی جهانی آلمان را نیز فرا گرفت، توسعه فاشیسم — که در سال ۱۹۲۳ موقتا متوقف شده بود — بار دیگر ادامه پیدا کرد. در اواخر سال ۱۹۲۳ سرمایه داران آلمانی پسی بردند که باید به ماجراجویی در ناحیه صنعتی روهر خاتمه داده شود تا سرمایه گذاریها انجام گیرند. بهمین جهت مبارزه منفی کنار گذاشته شد و مذاکره با سرمایه های جهانی آغاز گردید. و در همین رابطه ایده برپا نمودن دیکتاتور فاشیستی در آلمان بدست فراموشی سپرده شد. و شخصیت هسای متنفذ، کارخانه داران بزرگ، بانکداران و ژنرالهای رایش و سران بوروکراسی بدوور ناگهانی و باظرافت به تمکین از مقررات و حکومت قانون پرداختند و برخی از گروههای توطئه گر و ماجراجوی ناسیونالیست که دیر متوجه این چرخش صد و هشتاد درجه ای سرمایه داران بزرگ آلمان شدند، بزور اسلحه از جنسب و جوش افتادند، آدولف هیتلر یکی از کسانی بود که در آن ایام با دارو دسته ناسیونال سوسیالیست خود در مونیخ از این غافلگی عقب افتاده بود.

حزب نازی در ۱۹۲۰ منشاء شایان توجهی داشت. منظم — سازماندهی — تشکیل این حزب — همانطور که نام آن یعنی "حزب کارگری ناسیونال سوسیالیست آلمان" نشان میدهد — بدو این بود که یک جنبش ملی جدید کارگری در مقابل کمونیستها و سوسیال دمکراتها بوجود آورده شود برنامه معروف ۲۴ فوریه ۱۹۲۰ اگرچه حاوی بسیاری نکات مبهم خرده بورژوائی بود ولی در عین حال جملات روشن و انکار ناپذیر سوسیالیستی ای نیز در آن گنجانده شده بود. مثلا ماده ۱۳ آن در رابطه باملی کردن کارگاههای بزرگ بود البته هیتلر هرگز در نظر نداشت که برنامه حزب خود را اجرا نماید وحتی بسه تبلیغ جدی آن نیز نپرداخت زیرا در غیر اینصورت مجبور بود از همان ابتدای کار در مقابل تمام نیروهای ضد انقلابی قرار گیرد. در حالیکه هیتلر و دارو دسته او بزودی جزو جنبش مردم گرایان عادی درآمدند و حزبی که در سال — های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۳ در مونیخ و حوالی آن درست کردند یک حزب نمونه مردم گرا بود که عده ای از دانشگاهیان، نویسندگان سوداگر، افسران و سربازان ماجراجو، سرمایه داران پولسدار و خرده بورژواهای دنبالهرو ایشان، در آن عضو داشتند. ارتباط لازم میان حزب نازی و ارتش رایش برقرار بسود و گروههای حمله جز شعبه ای از "نیروی سیاه رایش" (که قبلا بان اشاره شد) چیز دیگری نبودند و تبلیغات هیتلر در سالهای مزبور بوضوح از جانب سران ضد انقلابی حکومت محلی با واریا تحمل میشد.

تعداد کارگران صنعتی واقعی ای که در سالهای اول تشکیلات حزب نازی باین حزب پیوستند از نظر درصد از کارگرانی که از روی اشتباه به سایر سازمانهای مردم گرای آلمان روی برده بودند، بیشتر نبود، ولی برنامه ظاهرا سوسیالیستی حزب نازی در سالهای بعد، در رابطه با جلب کارگران اهمیت فوق العاده ای پیدا کرد. این موفقیت اگرچه در سال ۱۹۲۳ نصیب نازیها نشد ولی در سالهای بعد و در جریان بزرگترین بحران اقتصادی و اجتماعی آلمان، نازیها توانستند خود را بعنوان سوسیالیست های واقعی آلمان به توده های بی چیز این کشور معرفی کنند. نازیها نقش دوگانه ای بازی کردند که هیچ یک از سازمانهای مردم گرای دیگر آلمان قادر بانجام آن نبودند. اگرچه کلاه خودیها و سایرین نیز درصد جلب کارگران آلمانی برآمدند ولی هیچ یک از آنها موفقیتی در این باره حاصل نکردند. برعکس، نازیها که برخی مواد سوسیالیستی را در برنامه خود گنجانده بودند در میان اقشار تهیدست و محروم رخنه کردند. در عین حال رهبران حزب نازی در مذاکرات خود با سرمایه داران بزرگ، بآنها اطمینان خاطر میدادند که خیالشان آسوده باشد و مطابق دلخواه آنها صحبت میکردند. این خصلت دوگانه جنبش نازی همانقدر روی آمدن هیتلر را تسهیل کرد که بعدا پروسسه متلاشی شدن آنها تشدید نمود.

جمله پردازیهای رادیکال و تاحدودی سوسیالیستی برنامه حزب نازی، علاوه بر تاثیراتشان بر روی پرولتاریا نتایج مهم دیگری نیز همراه داشت. رهبران سازمانهای شبه نظامی و کلبه عناصر ماجراجوی دیگری که در انقلاب متقابل فاشیستی آلمان نقشی بازی کردند، دستیاران مورد اعتماد سرمایه داران و اصولا قهر حاکم در مبارزه علیه مارکسیسم و اتحادیه های کارگری بودند. مقصود آنها فقط تثبیت نظام قدیمی نبود بلکه میخواستند خود قدرت را در دست بگیرند. آنها بخاطر خوشایند و آرامش خاطر ژنرال های ارتش رسمی، بوروکراتهای بلند پایه، مالکین بزرگ و کارخانه داران،

مارکسیستهارا نمی گشتند بلکه این ماجراجویان و شورشیان حرفه ای قصد داشتند زمام امور را خودشان در دست بگیرند. آنها میخواستند خودشان ژنرال بشوند، رئیس پلیس باشند و سران قدر قدرت سازمانها گردند. فاشیسم قانونی، زیاد بدرد آنها نمیخورد زیرا در صورت موفقیت آن، قدرت مندان قدیمی مقامات خود را حفظ میکردند. باین جهت ماجراجویان حرفه ای یک انقلاب قهرآمیز یا لاقط چیزی را که از نظر ظاهر چنین جلوه دهد ضروری میدانستند و لازم داشتند زیرا در غیر اینصورت نمیتوانستند خود بقدرت نایل آیند. فاشیست های شورشی حرفه ای بمنظور آنکه تضاد خود با اتوریته های قدیمی را از نظر ایده ثولوژی نیز به اثبات برسانند به فرمول بندی های حتی الامکان افراطی ای متوسل میشدند. آنها خود را ناسیونال سوسیالیست میخواندند نه بخاطر آنکه قصد تحقق آنها داشتند بلکه بخاطر

آنکه تحت این شعار میخواستند سهم خود از قدرت و مزایای مادی آنرا دریافت کنند .

جنبه سوسیالیستی برنامه حزب نازی در بحران سال ۱۹۲۳ نقش قابل توجهی بازی نکرد ولی وقتی در اواخر همین سال ناگهان سرمایه داران بعزت رونق بازارشان به شیوه های قانونی گرایش پیدا کردند ، پاره ای از سازمانهای شبه نظامی افراطی مستقلا دست بکار شدند .

در شمال آلمان " قشون سیاه رایش " تحت فرماندهی سرگرد بوخ روکر BUCHRUCKER دست به عملیاتی زد . در مونیخ سردمداران حکومتی بسرکردگی کار KAHR بزودی با سرمایه های بزرگ شمال آلمان ارتباط برقرار کردند و از رهنمود های جدید آنها پیروی کردند . لکن هیتلر طرفدارانش کوشیدند که مستقلا برنامه انقلاب ملی خود را اجرا کنند ولی قوای انتظامی محلی با واریا بسهولت آنها را سرکوب کرد .

در سالهای ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹ که سیل دلارهای آمریکائی بوضع بازار رونق داده بودند و سرمایه های خارجی در آلمان بکار افتاده بودند چنین بنظر میرسید که جمهوری آلمان تثبیت شده است ، مالکین و سرمایه داران بزرگ یکباره به طرفداری از دموکراسی و حکومت قانون پرداختند و بهمین جهت کادر رهبری "حزب ملی آلمان" ، و "حزب خلق آلمان" از همکاری مثبت در چارچوب قانون طرفداری میکردند . هیئت دولتهای بلوک بورژواها بطور قانونی و مسالمت آمیز در سراسر رایش قدرت خود را اعمال میکردند و سوسیال دموکراتها نیز تا سال ۱۹۲۸ بهمین منوال یک اپوزیسیون قانونی و مسالمت آمیز را تشکیل میدادند . سپس سوسیال دموکراتها یکبار دیگر در حکومت ائتلافی احزاب میانه روی بورژوازی شرکت کردند . نظر باینکه سران سرمایه داری آلمان از فعالیت در چارچوب قانونی طرفداری میکردند لذا با اعضای سابق سازمانهای شبه نظامی گاهی اوقات رفتاری میشد که شباهت به رفتار افراد سرشناسی داشت که از خویشاوندی با اقوام تهیدست خود احساس شرمندگی میکنند . حزب کوچک نازی ، دیگر از کارخانه داران پولی دریافت نمیکرد و مقامات قضائی شروع به تعقیب اعضای آن کردند و دادگاههای مربوطه ، این قهرمانان دیروز جنبش ملی آلمان را همانند جنایتکاران عادی محکوم میکردند و مقامات عالیرتبه نظامی و غیر نظامی دستگاه حکومتی فراموش کردند که این بزهکاران امروز همدستان دیروز آنها بودند ، اگر چه هیچ یک از افراد — که مرتکب قتل و جنایات متعددی شده بودند — محکوم بمرگ نشدند ولی عده ای از آنها که بچنگ مقامات دولتی افتاده بودند مدتهای مدید در زندان بسر بردند تا آنکه در عفو عمومی سیاسی آزاد شدند .

باوجود همه اینها ، ثبات دموکراسی در جمهوری آلمان در سالهای ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹ فقط یک رنگ و روغن ظاهری بود . قانون اساسی تازمانی تثبیت شده بود که فرضه های آمریکائی به آلمان سرازیر میشدند و زمانی که

سیل این قرضه ها قطع شد ، قانون اساسی آلمان نیز استحکام خود را از دست داد . سوسیالیست ها و دموکراتهای آلمان در این سالها هیچ گونه دست آورد جدیدی نداشتند . درصد آرا مارکسیست ها در مقایسه با سال ۱۹۲۴ افزایش نیافت . از میان احزاب بورژوائی ، " حزب دموکرات آلمان " بکلی رو به اضمحلال گذاشت و از نفوذ جناح دموکراتهای واقعی حزب سنتروم در درون - حزب دائما کاسته شد . نه تنها سرمایه داران و زمین داران کاتولیک بلکه رهبران متنفذ اتحادیه کارگران مسیحی از دموکراسی روی برگرداندند و در - ائتلاف با مردم گرایان آلمان در هیئت دولتهای بورژوا شرکت کردند . و از آن ابا نداشتند که در صورت لزوم و تغییر شرایط به تجربیات فاشیستی نیز دست بزنند . در حالیکه علاقه کارگران سنتروم به دموکراسی از بین میرفت ، میلیونها نفر از انتخاب کنندگان احزاب دست راستی آلمان تغییر بینش ندادند .

توده های اقشار متوسط پروتستان ، کارمندان دست راستی دولتی و غیره - مردم گرا و ضد یهود باقی ماندند . آنها از پرچم سه رنگ جمهوری (سیاه - سرخ - زرد) و مارکسیستها نفرت داشتند و آرزوی فرا رسیدن روزی را در دل می پروراندند که در آن ایده های فریدریکوس رکز . FRIEDRICUS REX

احیا گردد و پرچم سه رنگ امپراتوری (سرخ - سفید - سیاه) باهتزاز در آید . دستگاههای رهبری " حزب ملی آلمان " و " حزب خلق آلمان " فریب آرائی را که بدست آورده بودند ، خوردند . اگر چه شهروندان متوسط پروتستان ، دهقانان و کارمندان آلمانی از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹ به " حزب ملی آلمان " ، " حزب خلق آلمان " و " حزب اقتصاد آلمان " رای داده - بودند لکن این تازمانی ادامه یافت که وضع آنها از نظر مادی قابل تحمل بود و احزاب مزبور ، حفظ منافع مالی آنها را تضمین میکردند . ولی بمحض آنکه بحران جدید بروز کرد بلافاصله احساسات مردم گرایانه و ضد جمهوری خواهانه در میان توده هائی که دارای گرایش دست راستی بودند ، رسوخ کرد و بشدت اوج گرفت . سرمایه داران بزرگ آلمانی نیز بطور مصلحتی و حداکثر از روی حسابگری جمهوریخواه شده بودند و حاضر بودند هر زمان که لازم باشد بار دیگر از دیکتاتوری فاشیسم پشتیبانی کنند . بهمین جهت وقتی بحران ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ بر آلمان مستولی شد ناگهان دوران مسالمت آمیز شش ساله جمهوری ساپار ، رسید و اوضاع ۱۹۲۳ آلمان تجدید شد .

- شماره آینده : پایان کار فاشیسم در آلمان

شرکت چاپ «دل آرش»

DELARASH, INC.

2262 Hall Place, N.W. Suite 104

Washington, D.C. 20007

Tel: 333-8190, 91

حروفچینی ، طراحی گرافیک و چاپ

به زبانهای فارسی ، عربی و انگلیسی



شیخ فضل الله نوری

بنیان گذار جمهوری اسلامی

پس از پیروزی مردم ایران بر رژیم اهریمنی پهلوی، "میراث خسواران انقلاب" برای توجیه انحصار طلبی خود دست به تحریف تاریخ زدند و مدعی شدند که تمام خیزش‌ها و جنبش‌های خلقی ایران صرفاً بدست رهبران مذهبی و یا لاقول جریان‌ات مذهبی صورت گرفته و سایرین هیچگونه نقشی در رستاخیزها، قیامها، انقلابات و جنبش‌های گذشته نداشته‌اند. مسخره بودن این ادعا بحدی است که نیازی به توضیح ندارد زیرا وقتی حقایق مسلمی که میلیونها ایرانی و صدها میلیون انسان در سراسر جهان در ایام قبل از انقلاب ایران شاهد آن بوده‌اند باین سادگی انکار میشوند آنوقت تحریف تاریخ گذشته برای این دروغپردازان کار مشکلی بنظر نمی‌رسد. بهر حال سردمداران — جمهوری اسلامی در این رابطه به تجلیل از افرادی نظیر سید جمال الدین اسدآبادی، شیخ فضل‌اله نوری و سید ابوالقاسم کاشانی پرداختند.

مادر شماره‌های گذشته مطالبی در باره سید جمال الدین نوشتیم و از این شماره به بررسی افکار و اعمال شیخ فضل‌اله می‌پردازیم. بهر تقدیر مطابق معمول حزب جمهوری اسلامی تعزیه گردان ماجرا شده و فلسفی روضه

خوان منفور و مداح معروف رژیم سلطنتی، این بار در خدمت جمهوری اسلامی به منبر می‌رود و در مدح و ثنای عناصری مرتجع‌تر از خود داد سخن می‌دهد و حتی برخی از عناصر با اصطلاح روشن‌فکران نیز بمنظور دریافت "رضایت نامه" در آیین کم‌دی مه‌وع نقش بازی کرده و به بزرگداشت شیخ پرداخته‌اند.

و دیدیم و می‌بینیم که موضوع صرفاً جنبه سمبلیک نداشته بلکه کوشش‌های همه‌جانبه‌ای بعمل آمده و می‌آید تا نظریات و عقاید شیخ فضل‌الله به مرحله اجرا گذاشته شود و از آنجا که تا حدود زیادی نیز چنین شده است میتوان مدعی شد که بانی جمهوری اسلامی را نباید در میان معاصرین جستجو کرد بلکه بنیان‌گذار اصلی "حکومت مشروطه" جناب شیخ معدوم است که در دادگاه خلق بعنوان "مفسد فی الارض" محکوم باعدام گردید.

بدیهی است که مابعلت جهان بینی خود و از آنجا که معتقد به تکامل اجتماعات بشری می‌باشیم، نمیتوانیم معتقد به "تکرار تاریخ!" باشیم ولی اگر حضرات گردانندگان جمهوری اسلامی مخصوصاً سردمداران حزب جمهوری اسلامی قصد تکرار تاریخ را دارند، باید سرنوشت شیخ فضل‌الله نوری را هم بخاطر داشته باشند و فراموش نکنند که همان میدان توپخانه‌ای که امروز نام شیخ فضل‌الله را بر آن نهاده‌اند، همانطور که شاهد کشتار مردم بیگناه بدستور شیخ فضل‌الله بود، شاهد اعدام خود او بدست مردم نیز بوده است و فراموش نکنند که شیخ فضل‌الله نوری یکروز بعد از پیروزی انقلاب در دادگاه خلق محاکمه شد و در همین میدان خلق آویز گردید.

در تنظیم این نوشته از منابع و نوشته‌های مختلفی که در دسترس داشته‌ایم استفاده کرده‌ایم و از نویسندگان و تهیه‌کنندگان کتابها و جزواتی که در افشای این تحریف تاریخی و شناساندن سیمای واقعی شیخ فضل‌الله خدمتی به نسل حاضر نموده‌اند صمیمانه سپاسگذاری میکنیم. منابع این نوشته در ضمن متن ذکر خواهد شد.

"دکتر ناصر طهماسبی"

فستیوال فیلمهای برگزیده ایرانی در شهر واشنگتن

«رگبار»، «آرامش در حضور دیگران»، «بن بست»، «باغ سنگی»، «پ، مثل پلیکان»،

«چشمه»، «با ضامن آهو» و...

برای کسب اطلاعات بیشتر با تلفنهای ۹۱ و ۸۱۹۰-۳۳۳ (۲۰۲) تماس بگیرید

قبل از هرچیز به " ویژه نامه سالگرد شهادت (ا) شیخ فضل اله نوری " یعنی شماره مخصوصی که روزنامه جمهوری اسلامی در بزرگداشت او منتشر کرده است میپردازیم و فقط چند جمله را که در زیر عکس شیخ نوشته شده است از روزنامه مزبور نقل میکنیم :

" اعدام شیخ فضل اله اعدام حق و استقلال و حریت و آزادی مردم ایران زمین بود . شیخ فضل اله با مقاومت قهرمانانه اش در مقابل استبداد و استعمار و استثمار اثبات کرد که مسلمان هرگز بزیر ظلم و ستم نمیرود .

شیخ فضل اله در آن ظلمات بیداد و ستم ، فریاد زد که مانه استبداد را می خواهیم و نه مشروطه انگلیسی را . . . "

در این نوشته خواهیم دید که مقاومت قهرمانانه شیخ در مقابل استبداد (ا) چگونه بوده است و چگونه شیخ از حریت و آزادی مردم ایران زمین (ا) دفاع میکرده است . ما هرگونه توضیح بیشتری در این باره را زائد میدانیم و رجاء واثق داریم که خواننده پس از مطالعه این نوشته بدون دشواری قضاوت خواهد کرد که کدامین ادعا در مورد شیخ فضل اله صحت دارد .



با دعای مشاطه گران شیخ فضل اله ، او از ابتدای امر مخالف مشروطیت نبوده بلکه در جنبش مشروطه خواهی نیز فعالانه شرکت داشته است . منتهی بعد از وقوف باین حقیقت تلخ که مشروطه و قانون اساسی آن با اصول و مقررات و ضوابط شرعی مغایرت دارند ، از آن روی پرتافتند و مشروعه را عنوان کرده است .

درست است که شیخ ابتدا ظاهراً در زمره مشروطه خواهان بوده است لکن همانگونه که اکثر منابع موجود نشان میدهند شیخ فضل اله بعلمت عقاید بی نهایت ارتجاعی هرگز صادقانه با جنبش نسبتاً مرفقی مشروطه خواهی موافق نبود بلکه از آنجا که بی اندازه فرصت طلب و شیفته و شیعدای جاه و مقام بود و حرکت درون جامعه را بوضوح مشاهده میکرد ، با کاروانه برای مدتی خود را در صف مشروطه طلبان جازد و چون در رقابت های رایج میان علمای مذهبی ، از قافله عقب ماند لا جرم سعی واقعی خود را نشان داد و بمخالفت آشکار و لجوجانه ای با جنبش مشروطیت دست یازید . رقیب اصلی او ، سید عبداله بهبهانی بود و جمله معروف خود شیخ بهترین گواه " گیزه فعالیت های ظاهرا " مشروعه طلبانه " او میباشد . در گزارش ایران جلد ۱ ، صفحه ۱۰۷ نوشته مخبر السلطنه میخوانیم که شیخ فضل اله در روزهای

واپسین در دفاع از خود میگوید :

"نه من مستبد بودم ، نه سید ، عبدالله مشروطه خواه و نه سید محمد . آنها مخالف من بودند و من مخالف آنها " که البته در این مقاله خواهیم دید که قسمت اول این گفته نیز دروغ محض است و شیخ سردسته استبداد طلبان وقت بوده و خوشبختانه در همین جمله مشیت خود را باز کرده و با تائید ضمنی اغراض خصوصی خود بر ادعای ما صحه گذاشته است . فریدون آدمیت در شماره ۳۱ کتاب جمعه " در این باره مینویسد :
 " گه شیخ این بود که رفیقش بهبهانی برمسند روحانی مجلسین نشسته ، جانب او را نگاه نمی دارد و در پی اعستدالی حدی نصی شناسد ."

و در همین رابطه در نوشته فریدون آدمیت میخوانیم که
 " زیرا که سید در این بود که به همه احوال ، خود را با حرکت مشروطه خواهی که روح زمانه بود ، دمسازی ساخت - اگر چه انگیزه باطنی اش کسب ریاست بود
 اما خطای سیاسی و کج تابی شیخ در این بود که می پنداشت بسا افزایش لوای " مشروطه مشروعه " بتواند پیشوائی روحانیست را بدست آورد"

شیخ فضل اله توری امیدوار بود که با ساز کردن نغمه " مشروعه خواهی " در برابر نهضت " مشروطه طلب " از رقبای خود سبقت بگیرد و رهبری جامعه را بدست آورد . در کتاب " ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران " در این رابطه چنین میخوانیم :

" مفهوم مشروطه اسلامی زائیده چنین رقابت و خود پرستی بود . (صفحه ۴۲۰)"

مهد یقنی هدایت نیز باین موضوع اشاره کرده و بالحن ملا یحیی در کتاب " خاطرات و خطرات " مینویسد : که هر آینه رقیب شیخ فضل اله یعنی سید عبدالله بهبهانی " رضا داده بود " که گوشه ای از قالبچه به شیخ فضل اله برسد ، مخصه ها کوتاه شده بود " و باین طریق گویا این سیاستمدار کهنه کار میخواهد نسخه مصالحه را تحویل کند و سید عبدالله بهبهانی را بزینسان بی زبانی تاحدودی شریک جرم شیخ فضل اله بداند و بگوید که اگر با اصطلاح ها و کنار میآیند ، دست از خیانت و لجابت بر میداشت . حال آنکه مسنده زیادی از روحانیون وقت و از جمله سید عبدالله بهبهانی بارها کوشیده بودند که شیخ فضل اله را از عناد و لجاج با خواست مردم بازدارند و در این رابطه حتی تلاشهای در خود انتقادی نیز نموده بودند که مجال شرح آنها در این مقاله وجود ندارد .

در همین رابطه در " خاطرات حاج سیاح " میخوانیم که
 " شیخ فضل اله به واسطه حسدی که به سید عبدالله و سید محمد داشت ، مرکز فساد و مخالفتی درست کرده بود . (صفحه ۵۵۴)"

اگر چه شیخ فضل اله بقول احمد کسروی " چند ماه اول مشروطیت با آن همگام و در بست نشینی و در " مسجد آدینه " و کوچیدن به قم با طباطبائی همسراه بود " (صفحه ۲۵۸ تاریخ مشروطه ایران) ولی علت اصلی این همگامی ظاهری و کوتاه مدت ، فرصت طلبی شیخ بود که بوضوح میدید مردم تاجه حد از سلطنت مطلقه بیزار و متنفرند و نمیخواست از قافله عقب بماند . از این گذشته چون خود را از نظر اجتهاد از بهبهانی و طباطبائی که جانب مشروطیته را گرفته بودند بالاتر میدانست و به محبوبیتی که این دو سید در میان مردم کسب کرده بودند رشک میبرد ، لذا مزورانه بآن پرداخت که خود را مشروطه طلب جلوه دهد تا از دو رقیب مذهبی خود عقب نماند . علاوه بر این ، بعلاصت خصوصت شخصی ایکه با اتابک صدر اعظم وقت داشت به مشروطه خواهان گسروید . در کتاب " تاریخ بیداری ایرانیان " در این باره چنین آمده است : " شیخ فضل اله در بازگشت از سفر حج ، از صدر اعظم ۱۲ هزار تومان مطالبه کرد ولی اتابک از پرداخت آن خودداری نمود و شیخ که از این امر خشمگین شده بود با سید محمد طباطبائی تماس گرفت و موافقت خود را در همراهی با وی اعلام داشت . " (از مقدمه کتاب مزبور ، صفحه ۱۶۳)

ادوارد براون در کتاب " تاریخ انقلاب ایران " در رابطه با فعالیت های شیخ فضل اله و تبلیغات او علیه رقبای مذهبی خود چنین می نویسد :

" . . . بنای تبلیغات ارتجاعی را گذارده آنها را به عنوان مشرکین - خداشناس - بایی و مانند اینها خواند . شیخ فضل اله بدستیاری دو سید یزدی موسوم به محمد و علی (منظور سید محمد طالب الحق و سید علی آقای یزدی پدر سید ضیا الدین طباطبائی ، نخست وزیر کودتای رضاخانی است) اقدام به جعل اسنادی از طرف انجمن های آذربایجان و قفقاز - محتوی جملات کفر آمیز خلاف شرع اسلام - کرد تا بحساب خود موقعیت آنان را خراب نموده که بی دین بشمار آیند و همچنین نامه هایی از طرف بزرگان با بیان دایر بر تعریف و تمجید بسیاری از معارف نمایندگان مجلس جعل نموده بود . "

باین ترتیب می بینیم که برخلاف ادعای سردمداران جمهوری اسلامی ، بقول کسروی شیخ فضل اله " درد مشروعه " نداشته و مانند خود آقایان شیفته " قدرت " بوده است و بهمین منظور نیز " مشروعه " را علم کرده بود . کسروی تحت عنوان " اندیشه های حاجی شیخ فضل اله " در کتاب " تاریخ مشروطیته ایران " او را چنین توصیف میکند :

" این مرد از یکسو بشکوه و آرایش زندگی و بنام و آوازه دلبستگی بسیار میداشت و " پارک الشریعه " بنیاد نهاده و اسب و کالسکه بسیج کرده همیشه بادستگاه اعیانی میزیست ، از یکسو فریفته " شریعت " میبود و رواج آنرا میخواست ، توده و کشور را اینگونه چیز

ها نزد او ارجی نمداشت . باین اندیشه ها کمتر نزدیک آمده بود . باشورو جنبش مشروطه خواهی همراهی نمود ولی معنای آنرا نمدانست .

این ادعای کسروی مبنی بر اینکه شیخ معنای مشروطه را نمدانسته است تنها حدودی معلول ناآگاهی عده زیادی - و از جمله روحانیون - از مشروطه بود که تجسم صحیح و تصویر روشنی از آن نداشتند . بهترین نمونه آن جمله معروفی است که از حاج شیخ عبدالله مازندرانی که یکی از علمای طراز اول آن زمان بود نقل میشود و مآتو ضیحی را که کسروی در این رابطه بصورت زیر نویس در صفحه ۲۸۷ جلد اول " تاریخ مشروطه ایران " آورده است عینا نقل میکنیم :

" جمله ایست که حاجی شیخ عبدالله مازندرانی به حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی نوشته . حاجی میرزا حسن هنگامیکه از تبریز بسا خشم بیرون آمده تلگرافی (بانامه ای) بهنجف فرستاده و در آن پس از بدگوئی از مشروطه خواهان چنین گفته است : " باید مشروطه مشروعه باشد " . حاجی شیخ در پاسخ او گفته : " ای گاو مجسم مشروطه ، مشروعه نمیشود " .

باید متذکر شد که موضوع مشروطه خواهی شیخ فضل اله در آغاز کار ، حتی در محاکمه او نیز ذکر شده است که ماعین آنرا از صفحه ۵۳۶ " تاریخ بیداری - ایرانیان " نقل میکنیم :

" امروز شیخ فضل اله را بردند به اطاق خورشید . او را در محصل استنطاق نشانیده ابتدا از او پرسیدند شما که در اول مشروطه خواه بودید و حکم به و جوب مشروطیت دادید . . . "

ولی همانطور که کسروی بد رستی نوشته است شیخ فضل اله اگرچه ابتدا بسا طباطبائی و بهبهانی در مشروطه خواهی همراهی میکرد لکن در نهان بسا عین الدوله اتابک اعظم مظفرالدین شاه همکاری مینمود .

در رابطه با خصائل و فضایل شیخ فضل اله که سردمداران جمهوری اسلامی در باره محاسن بهشمار او کوس و کرنای گوش خراشی براه انداخته اند ، بهتر است از زبان نزدیک ترین دوست و مددکار او یعنی محمد علی شاه قاجار بشنویم که در مورد او گفته است :

" این شخص به هیچ چیز پایدار نیست و جز پول به هیچکس و هیچ چیز معتقد نیست . "

مطالبی که در زیر میآوریم بخوبی نشان میدهند که محمد علی میرزا این شیخ طرفدار پروپا قرص خود را بخوبی می شناخته و در باره این مشاور کبیرا خود گزاف گوئی نکرده است . در " تاریخ مشروطه ایران " در رابطه با زمینی که بانک استقراضی روسیه در صدد خرید آن بوده و بلحاظ موقوفه بودن اشکالاتی در معامله آن وجود داشته است چنین میخوانیم :

" در این زمان ، بانک استقراضی روسی ، چون جایی برای ساختن سرای در میان شهر میخواست کسانى یادآوری میکنند که میتوان این

زمین تهی را از علما با پول خرید . بانک، مستشارالتجار نامی را به میان میاندازد که آن زمین را بخرد . نخست بنزد طباطبائی مسی میآیند . او پاسخ میدهد : اینجا " موقوفه " است ، و گورستان مسلمانانست ، نتوان اینجا را خرید و نتوان مردگان را از زیر خاک بیرون ریخت و بجای آن سرائی ساخت . چون از او نومید میشوند بنزد حاج شیخ فضل اله میروند و او از فروش خود داری نمیکند و مدرسه و گورستان را به بهای ۷۵ تومان به مستشارالتجار مسی فروشد و او بیانک و میگذارد .

نمونه دیگری را از " تاریخ مشروطه ایران " ذکر میکنیم :

" نیز در همان روزها که امام جمعه داماد شاه گردید ، موقرالسلطنه که بازاد یخواهان پیوسته و بهد خواهی باشاه شناخته شده بود ، در زمان سفر بازپسین شاه (مظفرالدین شاه) با اروپا که محمد علی میرزا " نایب السلطنه " گردید ، بادستور او موقرا گرفته و نگه داشتند و بازور زنش را رهاگردانیدند . ملایان این رهائسی را زورکی دانسته و چنین میگفتند که او را بشوهر دیگری نتوان داد و از حاج شیخ فضل اله که رهائی (طلاق) در نزد او انجسام گرفته بود بد میگفتند . این زمان او را به امام جمعه دادند و " عقد " را هم حاج شیخ فضل اله خواند .

نویسنده کتاب " تاریخ بیداری ایرانیان " نیز درباره این ماجرا مینویسد :

" زن موقرالسلطنه را که دختر مظفرالدین شاه بود ، به حکم ولیعهد و ماموریت سعید السلطنه رئیس نظمیة در محضر حاج شیخ فضل اله مطلقه نمودند . و برای اینکه این بدنامی را اصلاح کنند چهل هزار تومان به موقرالسلطنه دادند و آن زن را که همه علمای تهران طلاقش را صحیح نمیدانستند ، در حالیکه شوهرش و خودش راضی به طلاق نبودند پس از چند ماهی امام جمعه تهران بعقد خود درآورد . و چون احدی نبود که عقد او را برای امام جمعه اجرا نماید ، خود حاج شیخ فضل اله او را معقوله امام جمعه نمود .

در رابطه با خود خواهی شیخ فضل اله ، شیخ محمد فیلسوف شیرازی که یکی از فقهای معاصر او بوده است در مجمعی راجع باو چنین گفته است :

" این شیخ فضل اله و شیخ عبدالتشی و بعضی دیگر را که من مسی بینم اگر العیاذ بالله ، خدا با آنها طرف شود و به خلاف ریاست آنها رفتار نماید ، هرآینه او را تکفیر مینمایند ."

شیخ فضل اله همانند تجلیل گران امروزیش از حربه دین علیه مخالفین خود استفاده میکرد و بی پروا چماق تکفیر را سراین و آن می کوبید . مهترین این موارد " بابی " خواندن نمایندگان مجلس شورای ملی بود و مادر اینجا فقط به ذکر نمونه های کوچکی بسنده میکنیم : از جمله طالبسوف نویسنده معسوف

آنزمان بخاطر کتابهایش مورد تکفیر شیخ فضل اله قرار گرفت و بهمین جهت نتوانست به تهران بیاید . و در صفحه ۱۷۰ کتاب " تاریخ بیداری ایرانیان " میخوانیم که : " شیخ فضل اله حکم به کفر هرچه روزنامه نویسن است ، کرده است . " کار این بی پروائی بجائی میرسد که شیخ فضل اله حتی یکی از علمای طبراز اول آنزمان را که بامشروطه موافق بوده است تکفیر مینماید و در صفحه ۲۷۳ - کتاب " تاریخ بیداری ایرانیان " میخوانیم که :

" حاج شیخ فضل اله امروز جناب حجت الاسلام آخوند ملا کاظم را تکفیر نمود . "

و در یادداشتها ی روزانه ناظم الاسلام کرمانی نویسنده کتاب (چهارشنبه ۱۳ ذی الحجه ۱۳۲۶) آمده است که :

" امروز شنیدم که شیخ فضل اله گفته است هرکسی اسم مشروطه را ببرد باید او را بکشید . "

همچنین ناظم الاسلام کرمانی در مورد شیخ فضل اله مینویسد : " نگارنده نورستگاری در جبین شیخ فضل اله نمی بینم چه این آقای دنیا دوست و دنیا پرست قصدی جز عیش و عشرت و ساختن پارک و رنگین کردن سفره خوبیش ندارد . با این که املاک بسیار دارد و موقوفه زیادی را جلو گرفته است باز حریص در کار دنیا و به اندک رشوه بر میگردد . هرکس را مانع پیشرفت خیالات خویش داند حکم به کفرش میکند بلکه اگر بتواند حکم قتل یک اهل شهری را برای رسیدن به صد تومان می دهد . . . مردم هم این شخص را شناخته اند که خود خواه و شهوت پرست است . لکن چون جمعی از مفت خورها و اهل دنیا دورش را دارند و به اطرافیهای خود که دلان مظلومه و شرخرند ، میرسند لذا همه وقت از او می ترسند . چه هرکس مخالفت او را کند یا زنش به خانه اش حرام و یا قباله و سندی از برای ملک خانه او ظاهر می کنند و بیچاره را گدا و خانه نشین میکنند . اگر هیچ نداشته باشد حکم کفر او را میدهد و اطرافیهای او منتشر می کنند . مگر آنکه خداوند متعال شر او را کفایت کند . باینکه هفتاد و سه سال از سنش میگذرد ، مابند اشخاص چهل ساله گردن کلفت و چاق و فربه است . بنده نگارنده تقریباً بیست سال است که او را بیک حالت می بینم بلکه روز بروز جوان تر میشود . نمی دانم خداوند عالم چه صلاح در بقای او می بیند ؟ " (صفحه ۳۲۵)

برای آشنائی بیشتر با نظریات ارتجاعی و بینش ضد انقلابی شیخ فضل اله قسمتی از مذاکرات او را با مجد الاسلام از کتاب " تاریخ بیداری ایرانیان " (صفحه ۸۲) نقل میکنیم که خطاب به مجد الاسلام میگوید :

" ما اهالی ایران شاه لازم داریم ، عین الدوله لازم داریم ، چوب و فلک و میرغضب لازم داریم . . . این اقدام تو مثل مهملاتی است که در روزنامه می نویسی ، مشروطه و جمهوری را در روزنامه اسم بردن و منشاء فساد شدن مشروع نیست . " و خطاب به ناظم الاسلام کرده و میگوید : " ترا به حقیقت اسلام قسم میدهم آیا این مدارس جدید

خلاف شرع نیست ؟ و آیا ورود باین مدارس مصادف با اضمحلال دین اسلام نیست ؟ آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک عقاید شاگردان را سخیف و ضعیف نمیکند ؟ مدارس را افتتاح کردید ، آنچه توانستید در جراید از تر ویج مدارس نوشتید حالا شروع به مشروطه و جمهوری گردید ؟ نمیدانید در دولت مشروطه اگر من بخواهم روزنه وسوراخ این اتاق را متعدد نمایم باید مالیات بدهم و اگر یک سوراخ را دو سوراخ کنم باید مالیات بدهم . . .

بهرحال مخالفت شیخ فضل اله با مشروطه و مشروطه خواهان فقط در سطح مبارزه منفی باقی نمیماند بلکه او بطور جدی دست بکار توطئه میشود و در این راه از هیچ اقدام و جنایتی خودداری نمیکند . مدارک و اسناد فراوانی در این رابطه وجود دارند که در محاکمه انقلابی او به بسیاری از آنها اشاره شده است .

شیخ فضل اله بمنظور اجرای مقاصد خود عده ای از طبـلاب و متنفذین ضد انقلابی را گرد خود جمع کرد و بنقل قول از احتشام که یکی از معاصرین اوست در یکی از این گرد هم آیی ها :

" پس از مذاکره، آرا همگی براین قرار گرفت که مشروطیت مخالف بسا قواعد اسلام است و حرمت آن به اجتماع ثابت و معلوم است . پس نتیجه مذاکره این شد که عریضه حضور اعلیحضرت عرض کردند که مشروطه مخالف اسلام است و ما راضی به دادن آن نمی باشیم . . . این خبر به بازار رسید . بازاریان چون دانستند که شیخ فضل اله این کار را کرده است فوراً بازار را بستند . . . "

و باز در یادداشت های ناظم الاسلام کرمانی مورخ یکشنبه ۲۷ شوال ۱۳۲۶ می خوانیم : " امروز مسموع گردید شیخ فضل اله عریضه عرض کرده است و اعلیحضرت شاهنشاه برحاشیه آن دستخط فرموده اند . "

و در صفحه ۲۳۴ کتاب " تاریخ بیداری ایرانیان " میخوانیم که چگونه بقول مولف کتاب مزبور این " شیخ بی دین " در صدد برآمده بود که باتشکیل مجمعی در عمارت گلستان پیکره جدیدی در مقابل مجلس شورای ملی بوجود آورد تا اینسان به رهبری شیخ فضل اله :

" اظهار نفرت از مجلس و مشروطه کرده و بر حرمت آن فتوی دهند و از شاه استدعا کنند که ملت ایران ابداً مشروطه نمیخواهند و آنسرا مخالف دین و شریعت خود میدانند . . . "

در یادداشت های همین نویسنده (۲۹ ذیحجه ۱۳۲۶) میخوانیم که :

" حاج شیخ فضل اله و آقا سید احمد گفته بودند تا زنده باشیم نمی گذاریم مشروطیت دایر شود . "

و البته شیخ فضل اله وسایر مرتجعین و استبداد طلبان هم فکر و همدست او از هیچ کوششی برای نابود کردن جنبش مشروطیت خودداری نکردند . شیخ فضل اله کارشکنی های خود را در رابطه با تصویب قانون اساسی آغاز کرد .

بطور کلی شیخ فضل اله و سایر نمایان با اصطلاح شریعت خواه با اصل هائی از قانون اساسی که جنبه مترقیانه تری داشتند بشدت مخالفت میورزیدند مثلا بنوشته کسروی " با اصل نوزدهم که میگوید " تاسیس مدارس بمخارج دولتی و ملتی و تحصیل اجباری باید مطابق قانون وزارت علوم و معارف مقرر شود . . . " خرده گرفته و میگفتند : " تحصیل اجباری مخالف شریعت است " (صفحه ۳۱۶) و درباره اصل بیستم که میگوید :

" عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره بدین مبین آژاد پوه و میسسی در آنان ممنوع است " بایراد برخاسته و میگفتند : " باید تحت نظر علما باشد " و یا درباره اصل هشتم که میگوید : " اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی خواهند بود " ایراد گرفته میگفتند : " مسلم و کافر در دیه و حدود متساوی نتواند بود . اگر مسلمانان یک بیهودی یا یک زردشتی یا یک کافر دیگری را کشت او را به کیفر نتوان کشتن و باید " دیه " گرفت . " (صفحه ۳۱۵)

البته شیخ فضل اله و سایر ضد انقلابیون میخواستند قانون اساسی را مطابق میل خود تدوین و تنظیم نمایند و تمام نظریات ارتجاعی خود را در آن اعمال نمایند . باز هم بکتاب " انقلاب مشروطه ایران " باز میگردیم که مینویسد : " حاجی شیخ فضل اله ، مجلس را از هرباره زیر دست نمایان میخواست و از یک ماه پیش یک " اصل " برای افزوده شدن بقانون اساسی آماده گردانیده و آنرا با خط خود نوشته نسخه هائی از آن بدست مردم داده بود و کنون پافشاری درباره آن نشان میداد . اینست نوشته او :

" این مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه امام عصر عجل اله فرجه و بذل رحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلد اله سلطانه و مراقبت حج اسلامیه و عامت ملت ایران تاسیس شده ، باید در هیچ عصری از اعصار مواد احکامیه آن مخالفتی یا قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام علیه الصلوات والسلام نداشته باشد و معین است که تشخیص مواد موافقت و مخالفت قوانین موضوعه مجلس شورای ملی با قواعد اسلامیه در عهده علمای اعلام ادام اله برکات وجود هم ، بوده و هست ولذا مقرر است در هر عصری از اعصار انجمنی از طراز اول مجتهدین و فقها و متدینین تشکیل شود که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تاسیس در آن انجمن علمی بدقت ملاحظه و مذاکره نمایند . اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شرعیه باشد عنوان قانونیت پیدا نخواهد کرد و امر انجمن علمی در این باب مطاع و متبع است و این ماده ابدا تغییر پذیر نخواهد بود . "

و میخواستند این نوشته را بصورت " اصل دوم " قانون اساسی در آورند و لسی بر اثر مقاومت عده ای از نمایندگان مترقی و مخصوصا اکثر وکلای آذربایجان تغییراتی در این طرح بعمل آمد و از جمله چنین مقرر شد که مجلس از میان بیست نفر از روحانیون پنج نفر را بعنوان ناظر بر قوانین مصوبه مجلس تعیین

کند . و البته شیخ فضل اله با وجود آنکه مهر نهاده بود باز هم راضی نبود و همچنان به دسایش خود علیه مجلس و قانون اساسی و بطور کلی مشروطه ادامه میداد و باتفاق سایر ملایان ضد انقلابی درهمه جا علیه مشروطه و مجلس بدگوئی میکرد . کسروی در این رابطه مینویسد :

"تنها در شریعت نبود . . . بسیاری از ملایان که رشته سودجویی های خود را نزدیک به گسیختن میدیدند ، چاره ای جز همراهی با دربار و کوشیدن به برانداختن بنیاد مشروطه نمی شناختند ."

ادامه کارشکنی های شیخ فضل اله بحدی بر مردم گران آمد که شایع شده بود مردم قصد دارند به خانه حاجی شیخ فضل اله و دیگر ملایان ضد انقلابی ریخته و همه آنها را از شهر برانند . به همین جهت آیت اله طباطبائی برای آنکه مردم را تسکین بخشد بمنبر رفته و مطالبی ایراد مینماید که از صفحه ۲۲۵ کتاب "تاریخ مشروطه ایران" نقل میکنیم :

"حاجی شیخ فضل اله چند روز پیش با من پیمان بسته که دیگر دشمنی با مشروطه نکند و مردم را بر سر خود گرد نیاورد و همین را نوشته و بمن سپرده . . ."

و در همان جلسه آیت اله طباطبائی بمنظور آرام ساختن توده های خشمگین مردم که به نوشته و عهد و پیمان و قول و قرار و قسم های شیخ فضل اله اعتمادی نداشتند ، خود نوشته ای بشرح زیر در بالای منبر نوشته و بدست مردم میدهد :
 "بسم اله الرحمن الرحیم . من متعهدم اگر جناب شیخ فضل اله بر خلاف معاهده ای که کرده است رفتار نماید خود بشخصه او را از تهران بیرون کنم . ملا محمد آملی و حاجی میرزا لطف اله هم بایستد بروند شهر جمادی الاولی محمد بن محمد صادق الطباطبائی"
 و بعد از این ماجرا بود که شیخ فضل اله و سایر ملایان ضد انقلابی بسرای ادامه خرابکاریهای خود به شهر ری میروند تا در آنجا تحصن اختیار نمایند . شرح دسایس و نیرنگهایی که شیخ فضل اله و همدستانش در مدت اقامت خود در شهر ری انجام داده اند در این نوشته نمی گنجد و ما برای جلوگیری از تطویل کلام از شرح مبسوط آن خودداری میکنیم و فقط به ذکر مطالب کوتاهی از منابع مختلف قناعت میورزیم :

محمد یکتائی در کتاب "پیدایش مشروطه در ایران" مینویسد :

"داستان آقا شیخ فضل اله نوری وسید ابوطالب زنجانی و ملا محمد آملی و بست نشینی عده ای در صحن حضرت عبدالعظیم نیز یکی از تمهیدات میرزا علی اصغر خان اتابک بود که به آنها کمک میکرد . . . خلاصه خواسته آنان این بود که مشروطه بیاشرع مبین سازگار نیست و اینکه از دولت های فرنگ اقتباس شده و بیا نثار مشاعر اسلام میانیت دارد ." (صفحه ۹۳)

حیدر عموقلی نیز در خاطرات خود به توطئه های رنگارنگ اتابک صدر اعظم وقت اشاره کرده و از جمله مینویسد :

"چنانچه شيخ فضل اله مجتهد را نيزبول داده ، تحريك كرده با جمعی از هواخواهانش به حضرت عبد العظیم فرستاد و آن غائله را برپا كرد . " (صفحه ۶۳ " چكیده انقلاب " نوشته رحیم زاده ملك)
و حاج سیاح در خاطرات خود مینویسد :

" شيخ فضل اله با جمعی از كلاشان و مفت خواران طلبه و سید نما و روضه خوانها و گداهای پست و رذل ، مهاجرت از تهران كرده در حضرت عبد العظیم (ع) خیمه مخالفت زده شروع كردند به قبح و طعن مشروطیت و مشروطه خواهان ، روزنامه ها نوشتند و نشر كردند ، هر كس به زیارت حضرت عبد العظیم (ع) میرفت بعضی مفت خواران گردن كلفت میگفتند مشروطه كفر است و بعضی را كسه مشروطه خواه میدانستند اذیت میکردند و كتك میزدند . از قرار معلوم به قدر سی هزار تومان از محمد علی شاه گرفته و ایستگاه دستگاه را دائر كرده بودند " (صفحه ۵۸۲)

همچنین در كتاب " انقلاب ایران " به نقل از شماره ۲۶ روزنامه صور اسرافیل (پانزدهم جمادی الثانی ۱۳۲۵ قمری) چنین آمده است :

" شيخ فضل اله چهل و پنج هزار تومان دریافت داشته چند ملای ارتجاعی كوچكتر مانند اكبر شاه روضه خوان ، شيخ محمد و شیخ زین الدین زنجانی را وادار كرد كه تظاهرات بدون توفیقي علیه مشروطیت در ماه محرم نمودند و بعدا به شاه عبد العظیم آمده و در آنجا انجمن تشكيل داده كه میگویند كمك مالی از طرف محمد علی شاه بآنها میشده است . "

در جلد سوم كتاب " شرح حال رجال ایران " نگارش مهدی یامداد در فصل " شيخ فضل اله نوری و انقلاب مشروطیت " از قول اتابك صدر اعظم وقت چنین نقل میشود :

" . . . این است كه بازی شيخ فضل اله تولید (ا) شد و شاه و نایب السلطنه (كامران میرزا) هر روز برای او كمك مالی می فرستادند "

حاج سیاح در خاطرات خود مینویسد كه در باریان :

" به ملاها مبالغی دادند كه پرچم مخالفت را بلند كنند "

(صفحه ۵۸۱)

یکی از دساین شیخ فضل اله علیه مشروطه در ایام تحصن او در شهری ، براه انداختن فتنه و آشوب از طریق ارسال نامه و فرستادگان خاصی به شهرها و ایالات بود و بهمین جهت نیز مجلس شورای ملی در صدد خنثی كسردن اقدامات زیان بخش او برآمد و از جمله در روز پنج شنبه دوازدهم تیر ماه (۲۲ جمادی الثانی) تلگرافی بشهرستانهای ایران مخابره كرد كه ماقسمتی از آنرا در زیر نقل میکنیم :

" خدمت آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام و عموم كارآگاهان ملت

زیدت توفیقاتهم . حاجی شیخ فضل اله نوری از اول امر چون استحکام اساس مشروطیت را مخل منافع شخصی خود دیده و دانسته است که با توسعه اسباب عدل و تحقیق که از جمله مزایای این اساس عالی است ، طریق استفاده شخصی مسدود میگردد و خفیه و آشکار گاهی بعنوان موافقت و گاهی با اعلان مخالفت در اخلاص ارگان سعادت مملکت کوتاهی نداشت . . . اگر چه با توجهات خاصه آیت اله عتبات عالیات و عموم حجج الاسلام و علمای اعلام ایران و موافقت نامه اکابر دین مبین و همراهی عقلای مسلمین ظن کامل حاصل است که اغفالات این قسم عالمان بی عمل مظهر هیچگونه اعتنا و اعتباری نخواهد بود مع هذا برای اینکه عوام بیچاره در بلاد دور و نزدیک بدام تزویرات و تسویلات مغرضین نیفتند لازم آمد مجلسی از تفصیل حالات این شخص بتوسط التفات حضرات عالی گوشزد خاص و عام گردد تا سیه روی شود هر که در او غش باشد (مجلس شورای ملی)

میتوان بوضوح مشاهده کرد که شیخ فضل اله نوری بعزت اعتقادات مذهبی خود با مشروطه و قانون اساسی مخالفت نمیورزیده بلکه امیال و خصایل خاص وی انگیزه مبارزه او با آزادخواهان و همکاری او با دربار و اردوی ضد انقلاب بوده است . باین جهت طرح موضوعاتی از قبیل " مجلس اسلامی " یا " حفظ بیضه اسلام " و یا " مجلسی که احکام آن مخالف شرع نبوی نباشد و مشتمل بر امر به معروف و نهی از منکر باشد " فقط بهانه و تزویری برای فریب افکار عمومی بود و با " موازین شرع نبوی " ارتباطی نداشت .

جالب توجه اینست که سردمداران جمهوری اسلامی در تمام موارد از شیوه های شیخ فضل اله سرمشق میگیرند و برخوردشان با مسایل پیش از سه ربع قرن بعد نیز عینا بگونه همان شیخ ضد انقلابی است مثلا علیرغم تحمیل قانون اساسی جدید و " شورای نگهبان " بمردم ایران ، حتی به اصول و موازین این قانون خود ساخته و مقررات تحمیلی خود نیز اعتنائی ندارند و برای آنها ارزشی قائل نیستند بطوریکه رهبر حزب جمهوری اسلامی طی یک سخنرانی در یکی از شهرهای شمال ایران در حضور هزاران نفر اظهار داشت که " اصلا قانون اساسی لزومی نداشته است و قوانین مذهبی بخوبی برای رتق و فتق امور جاری مملکتی کفایت میکنند " و باین ترتیب حتی بر قانون اساسی خود نیز خط بطلان کشیدند و در عمل نیز تمام قوانین موجود و حتی مقررات مذهبی ایرا که از آن سخن میگویند نقض کرده و یا لااقل نادیده گرفته اند .

شیخ فضل اله عینا همین روش را داشت و پس از آنکه بر سر اصل دوم متمم قانون اساسی که مبنی بر نظارت روحانیون بر قوانین مصوبه مجلس بود پافشاری نمود و این اصل را به مجلس تحمیل کرد قول داد که پس از قبول این اصل توسط مشروطه طلبان از مخالفت خود با مجلس و قانون اساسی دست خواهد کشید ولی با وجود پذیرفته شدن این اصل همچنان به توطئه های

خود علیه جنبش مشروطیت ایران ادامه داد .

در صفحات ۲۵۷ و ۲۵۸ کتاب "خاطرات من" نوشته حسن اعظام قدسی (جلد اول) ادعای نامۀ دادستان دادگاه انقلاب - شیخ ابراهیم زنجانی - بچاپ رسیده است که ما بنقل از جزوه فوق الذکر قسمتی از آنرا در اینجا میآوریم :

"... چه شد که بعد از چندی مجدداً قسم و تعهد را شکسته ندای فساد دادی و چادر مخالفت زدی ، بعد جماعتی را گرد آوردی گفتی اختلاف من فقط برسر آن یک ماده قانون اساسی است که باز جمعی همان ماده را برداشته در خانه تو آوردند . بنده هم بودم و به اتفاق بیست نفر از وکلا مدلل کردیم که همان ماده همانطور نوشته شده . باز قرآن حاضر کرده قسم موکد یاد کردید که دیگر ابد مخالفتی نکنی و فردایش به مجلس بیائی . بناگاه قسم و عهد را شکسته و به حضرت عبدالعظیم رفتی ، کتبا و لفظاً چه افترا که به وکلا نزدی ، چه فساد بود که نکردی ..."

حقیقت قضیه اینست که مطرح کردن این اصل نیز صرفاً یک اقدام مزورانه و حساب شده بود که فقط بعنوان وسیله ای برای کارشکنی و بتعمیق انداختن تدوین و تصویب و اجرای قانون اساسی مورد استفاده شیخ فضل اله و دربار قرار میگرفت تا در این فاصله ضد انقلاب تجهیزات و قوای لازم برای سرکوب آزاد یخواهان و مشروطه طلبان را فراهم آورد و نقشه شوم خود را که نابودی کامل جنبش مشروطیت بود اجرا نماید . لکن مشروطه طلبان اجباراً به اصل تحمیلی شیخ فضل اله تن در دادند و نقشه ضد انقلاب درهم ریخته شد . باین جهت بود که شیخ فضل اله و دربار در صد توطئه تازه ای برآمدند و این همان "بست نشینی در شاه عبدالعظیم بود ."

در ادعای نامۀ دادستان انقلاب در این رابطه چنین میخوانیم :

"در حضرت عبدالعظیم هر مجمع فساد که شد ، شمارتیس آن بودید جمعی اوباش مفت خوار را از چند هزار تومان تا چند دینار خرج میدادید . آیا آن پول هارا بشما داده بودند که فساد کنید ؟ آیا از خود میدادید ؟ اگر از خود میدادید جنابعالی مثل من از عتبات در حال فلاکت عودت کردید . این پول را از کدام تجارت یا صنعت یا کسب گرد آوردید ؟ ..."

اگرچه دادستان ، انقلاب بعلمی موضوع ثروت شیخ فضل اله و پولهای را که خرج توطئه های خود میکرد بصورت سئوالاتی از او مطرح کرده است ولی مردم بخوبی میدانستند که آن پولها از کجا میرسند . مابۀ نمونه هائی اشاره میکنیم :

"یک نتیجه دیگر کشته شدن اتابک بازگشتن حاجی شیخ فضل اله و دیگران بخانه های خود شان بود . زیرا چنانکه پس از مرگ اتابک دانسته شد در رفت (مخارج) آنان را در عبدالعظیم اتابک از کیسه خود میداد و چون او کشته شد دیگر کسی پول نداد و پیشوایان دین

باسختی روبرو شدند و چاره ای جز آن ننمیدیدند که دست از کشاکش بردارند و به تهران بازگردند . . . (صفحه ۴۵۶ تاریخ مشروطه ایران) .

پس از آنکه این توطئه باشکست مواجه شد ، شیخ فضل اله و سایر نمایان ضد انقلابی باتفاق دربار استبدادی قاجار برنامه دیگری طرح کردند تا به اجرای

مشروطه پایان بخشند و باین جهت بلوای میدان توپخانه را براه انداختند .
عبدالحسین نوائی در " فتح تهران (گوشه ای از تاریخ مشروطیت)
در این باره چنین مینویسد :

" قضیه میدان توپخانه کودتای ناقصی بود که از طرف محمد علیشاه
باشرکت شیخ فضل اله نوری و میرزا ابوطالب زنجانی و شیخ محمد
آملی و تنی چند از ابادی و پادوهای دربار محمد علی شاه
ترتیب داده شده بود . (صفحه ۱۲)

و ابراهیم فخرائی در کتاب " گیلان در انقلاب مشروطیت " درباره توطئه میدان
توپخانه با توضیحات بیشتری همکاری نزدیک درباریان و لومپن های وقت و ملا
های ضد انقلابی را بهتر نشان میدهد :

" . . . دستجات مسلحی از قوای دولتی همراه چند تن از اوباش
باشرکت عده ای از اهل عوام در میدان توپخانه چادرهای زدند .
نطق های ایراد کردند . . . به مجلس شورای ملی و مسجد
سپهسالار یورش بردند و چند تیری هم بین آنها و مجاهدین
کشیک مجلس و مسجد رد و بدل شد . . . از جماعت روحانیون حاج
شیخ فضل اله نوری ، سید علی آقا یزدی و . . . در این ماجرا
شرکت داشتند . (صفحات ۷۶ و ۷۷)

و مهد یقلى هدایت نیز بشرکت فعالانه شیخ فضل اله در این ماجرای جنایت
بار و توطئه ضد انقلابی اشاره میکند و در کتاب " خاطرات و خطرات " چنین
مینویسد :

" شیخ فضل اله بساط قضاوت را در قورخانه پهن کرد ، اوباش
چاله میدان دور او جمع شدند . جلو قورخانه ، نظمیہ حال ،
چادری بلند شد ، منبرتکیه دولت رازیر چادر گذاردند ، عده های
توپ هم در کنار حوض قرار گرفت . . . میرزا عنایت نام زنجانی در
میدان قربانی شد . به درختش آویختند " (صفحه ۱۶۱)

و در خاطرات حاج سیاح درباره ماجرای میدان توپخانه که در شماره ۲ ، ۱ نشریه
مجاهد نقل شده است چنین میخوانیم :

" . . . در ذلوف یکساعت کسانیکه در ارک و اطراف میدان ریخته
اردوئی تشکیل داده چند چادر برپا کردند . شیخ فضل اله و
رستم آبادی و جمعی دیگر از علما که موسس این اساس خلاف و خون
ریزی بودند ، فوراً به میدان توپخانه حاضر شدند . . . چند

دسته از او باش و سید و ملا نماهای کلاش، جمع شده، جداها بیاید
صدای قاطرچی ها و فراش ها مخلوط شده . . . دسته ای فریاد
میکردند " ما شرع نمی خواهیم - مشروطه نمی خواهیم " !
. . . در حضور همین شریعتمداران، دوتنفر جوان بی گناه را در
حال عبور گرفته به اسم اینکه اینها مشروطه میخواهند، با خنجرها
پاره پاره کردند . . .

ملا ابراهیم نامی که معرکه گردان ماجرا بود تمهی یکی از او باشرا
را گرفت و در حالیکه در هوا تاب میداد فریاد زد: " ای حضرات
مسلمانان شاهد باشید و در نزد جدم روز قیامت شهادت دهید
که من در راه دین اول کسی هستم که چشم مشروطه طلبان را بیرون
آوردم " این را گفت و با کارد چشم جوانی را که در اثر ضربات گلوله
و خنجر به زمین افتاده بود بیرون آورد. آنگاه جوان را از درخت
آویختند تا هرکس " محض شواب " اقداره ای به اوزند! " (صفحه ۵۸۹)

مهدی بامداد در " شیخ فضل اله نوری و انقلاب مشروطیت " در رابطه با
حوادث میدان توپخانه مینویسد:

" . . . شیخ فضل اله نیز به منبر رفت و مشروطه خواهان را تکفیر
نمود و آنانرا بعنوان مرتد و بابی نام برد "
" آقایان مزبور (سید علی آقا یزدی، ملا محمد آملی و غیره) هر
یک به تناوب به منبر می رفتند و بر علیه مشروطیت و مشروطه خواهان
حرفهایی میزدند. مستمعین آن عبارت بودند از جمعی از افراد
اوباش و اراذل محله چاله میدان و سنگلج . . . "

یحیی دولت آبادی در صفحه ۱۶۹ جلد سوم " تاریخ معاصر یا حیات یحیی "
در باره همین توطئه میدان توپخانه که بوسیله دربار و شیخ فضل اله نوری نقشه
آن طرح شده بود چنین مینویسد:

" روز دوم بعد از ظهر در وقتی که جمعی کثیر در میدان جمعند،
سید محمد یزدی بالای منبر رفته یا روی توپ نشسته مردم را به
مخالفت با مشروطه ترغیب مینماید. جوانی عنایت اله نام در میان
جمع سخنی میگوید که بوی مخالفت میدهد. میریزند او را با قداره
و قمه و کارد و غیره قطعه قطعه نموده بدنش را به درخت میآویزند.
شنیده میشود پسر نقیب السادات شیرازی که در سلک روشنه
جوان هاست بعد از کشته شدن عنایت اله آمده با قلمتراش جسم
های او را در میآورد و میگوید " میخوام چشم مشروطه را در آورم " .

دکتر مهدی ملک زاده نیز در صفحه ۱۴۴ کتاب " انقلاب مشروطیت ایران "
وقوع این فاجعه را بازگو مینماید.

و در کتاب " دو مبارز جنبش مشروطه " (شیخ محمد خیابانی وستارخان) نوشته
رحیم رئیس نیا و عبدالحسین ناهید میخوانیم که: " در واقعه میدان توپخانه

عده ای از اوباشان سنگج و بی سرو سامانان چاله میدان به راهنمایی شیخ فضل اله و تحریک محمد علی میرزا و به یاری روبل و صاعقه کشان فریاد "مادین نجی خواهیم، مشروطه نمی خواهیم" سر داده بودند و مجلس و مشروطه را در مخاطره جدی قرار داده بودند. . . . (صفحه ۱۲۱)

و بالاخره وقتی تمام دسائیس و توطئه چینی ها و خرابکاریهای دربار و شیخ فضل اله و دارودسته اش به نتیجه نرسیدند تصمیم گرفته شد که غریبه آخر و قطعی که نقشه آن از مدتها قبل طرح شده بود، وارد آید. محمد علی شاه بدست قزاقان روسی مجلس را بتوپ بست و عده زیادی از آزاد بخوانان را دستگیر کرد و برخی از مشروطه طلبان بنام را بقتل رساند که ذکر آنها در این مقاله موردی ندارد بهر حال دوران استبداد باصطلاح صغیر آغاز گردید. در این ایام بود که شیخ فضل اله و دارودسته اش با همکاری نزدیک دربار محمد علی شاه و اراذل و اوباش اجیر وقت بجنایات فجیع خود و تعرض به حقوق مردم بهیچ از پیش ادا شده دادند که قسمتی از آنها را از خاطرات حاج سیاح نقل میکنیم:

"... اطرافیان شاه و شیخ فضل اله و ملاهای مستبد تهران و سایر بلاد ایران از خدمت دست نکشیدند و مردم بیچاره و رعایا از شدت تعدیات و غارت خسته و از زندگی بیزار شدند. . . . قزاقان و سربازان سیلا خوری نافذ فرمان برجان و آبرو و مال مردم شدند هرکس را شهت مشروطه خواهی زدند یا جانش تلف شد یا مالش، شبها از مردم پول میگرفتند. جوانانی مخفیانه دستگیر و خفه شده بخاک پنهان شدند. . . . در معنی و حقیقت شیخ فضل اله صدر اعظم بود و دانش او و امیر بهادر با محمد علی شاه بوده ترتیب قتل و غارت و اذیت مردم را میدادند. . . ."

شیخ فضل اله در کشتار مردم مبارز تبریز نیز نقش بسیار موثری داشته و شاه را ترغیب به سرکوب مشروطه خوانان تبریز مینمود ما قسمتی از اعلامیه ای را که در آن ایام تحت عنوان "تغمه تازه" چاپ و منتشر شده است در زیر نقل میکنیم:

"بعد از آنکه فتنه جوشی و حمله کاربهای شیخ فضل اله خاک ادباز بفرق ایران و ایرانیان ریخت و آتش نکبت بر خرمن هستی ملت زده چندین هزار نفوس را فدای هوای نفسانی خود نموده، صفحه آذربایجان را دریای خون ساخت و بالاخره غیرت و شهادت اهالی فیروزان سامان و اقدامات حجج اسلامیه عتبات عالیات عرضه خیال را برقشون استبداد و حزب شیطان تنگ کرد و شاه دستخط تجدید انتخابات نموده و کار نزدیک شد، شیخ نکره دایره افکار را تنگ دیده یک تغمه ای تازه شروع کرده و نیرنگی نوربخته. . . ."

"... این اشخاص معلوم الحال نه از روسا ملت شمرده میشوند و نه از طرف ما ملت و کالتی دارند این ملت، این اشخاص را خائن و دین و دشمن ملت و بدخواه عدالت میدانند و ابدا تصدیق و تکذیب شان را قابل اعتنا و اعتبار نمی شماریم. این اشخاص از روز

اول محل آسایش ملت و مخالف اساس مقدس مشروطیت شناخته شده و مطرود خدا و خلق هستند، ما ایرانیان خود را مقلد و تابع حجج اسلامیه عتبات عالیات میدانیم که حکم صریح بر وجوب و لزوم مجلس و مشروطیت فرموده اند. مانیز همگی مشروطه خواه و دشمن استبداد هستیم و ازجان و دل، شیخ فضل اله و اعوان او را از حوزه ملیت خارج میدانیم. حرف او و اتباعش رسمیت ندارد و محل اعتنا نیست... (نقل از صفحه ۲۲۳ تا ۲۲۷) تاریخ بیداری ایرانیان

اگر در اعلامیه بالا مسئولیت کشتار وحشیانه مردم آذربایجان تلویحا به شیخ فضل اله و دارودسته اش نسبت داده شده، در محاکمه شیخ فضل اله صراحتا در این باره سخن گفته شده و علاوه براین، در خاطرات حاج سیاح بیشتر بنا جزئیات موضوع آشنا میشویم:

"... شیخ فضل اله به همراه حاج میرزا حسن تبریزی قلع و قمع تبریزیان را برای رواج استبداد لازم میدانست. این بود که اینان از تهران، و حاج میرزا حسن و سید هاشم و امثال ایشان از تبریز بشدت اصرار داشتند که از هیچ ظلم در حق عموم اهل تبریز فروگذار نشود..."

شیخ فضل اله و حاجی میرزا حسن و بعضی از ملاهای مستبد دیگر ایران هجوم اشزار و سربازان رابرسر مسلمانان تبریز و عیال و اطفال بی تقصیر ایشان ترغیب و تحریم کردند و به استخاره حکم شد که از جاهای دیگر لشکر بسراغشان فرستند... "فتوای ناپاک شیخ فضل اله نگذاشت راه آذوقه را بروی تبریزیان باز کنند..." (صفحات ۵۹۱ تا ۶۰۷)

۴ نامه از خود شیخ فضل اله در دست است که کلیشه آنها به خط خود او در کتاب "انقلاب مشروطه ایران" اثر ملک زاده آمده است. شیخ فضل اله در این نامه ها آشکارا و با صراحت شاه را دعوت به سرکوب مردم کرده و او را تشویق به مقاومت در برابر خواست های ملت مینماید. شیخ در نامه ای به مباشر السلطنه صدراعظم وقت چنین مینویسد:

"و صریحا عرض میکنم که به شاه عرض نمائید و اله العلی الغالب المدبرک المهلک که اگر فی الجمله اظهار سستی شود و در این موقع امر گذشته و باسوء حال گرفتار خواهید شد... آنچه را که بنده یقین دارم و یقین خود را به عرض میرسانم اینست که غلبه باشماست هیچ از این بادها نلرزید و اگر فی الجمله لغزشی بشود دیگر اصلاح نمیشود... (از جزوه گروه رزمندگان خلق به نقل از کتاب "قیام آذربایجان" نوشته اسماغیل امیرخیزی)

و در باره جنایاتی که بعد از استقرار استبداد صغیر بدست ملایان ارتجاعی و ضد انقلابی در تهران و ایالات صورت گرفت مطالب زیادی وجود دارد که شباهت

عجیب آنرا با استبداد صغیر کنونی نمیتوان کتمان کرد . مافقدا به ذکر نمونه ای از خاارات حاج سیاح بسنده میکنیم :

" در تهران ، سربازان سیلا خوری که کارشان غارتگری بود و قزاقان که بواسطه پالکونیک روسی ، ایرانی و ایران را مستحق فنا می دانستند بجان مردم افتادند . چه جوانانی که مخفیانه گرفتار و مقتول شدند و چه خانه هائی که بی صاحب گردید . دستور العمل ها غالباً از شیخ فضل اله و ملا محمد آملی و امام جمعه و امثال ایشان بود . شبها نرد بام گذاشته از بام مردم به خانه ها رفته پول هائی گرفتند ، آدمهارا دستگیر میکردند و بی سیرتی مینمودند و روزها در بازار و محلات ، مردم از خوف ایشان عبور نمیتوانستند کرد . . . " (صفحه ۶۰۹)

محمد علیشاه بعد از بتوپ بستن مجلس برای حفظ ظاهر وعده داد که پس از سه ماه مجلس جدیدی تشکیل خواهد شد اما پس از انقضای این مدت ، دو ماه دیگر آنرا بتعویق انداخت ولی چون فشار توده های مردم و توصیه دولت های خارجی افزایش یافت مجبور شد در دوم مهر ماه فرمانی مبنی برگشایش مجلس توسط دولت صادر کند ولی متذکر شد که مشروطه " بروفق شرع انور " خواهد بود و تبریز را از شرکت در انتخابات محروم ساخت . و چون نوزده شوال که قرار بود مجلس در آنروز تشکیل گردد نزدیک میشد در ۱۲ شوال (۱۶ آبان) عده ای از مزدوران درباری را در باغشاه گرد هم آورد که " مجلس شورای کبری د ولتی " را تشکیل بدهند و بقول کسروی " چون از پیش با هم نهاده بودند حاجی شیخ فضل اله و دیگران آواز بلند کردند که مشروطه با " شریعت " سازگار نیست و تلگرافهای بسیاری را که بادستور حاجی شیخ فضل اله و بمیان جیگری او از میان کرمان و همدان و شیراز و دیگر شهرها بفرآوانی رسیده بود ، بیرون ریختند . "

و سپس دوماز بزرگی تهیه کردند و در آن از شاه خواستند که مشروطه را بایران بازگرداند و باین ترتیب موعده ۱۹ شوال منقضی شد و چند روز بعد یعنی در ۲۴ شوال عده ای از مزدوران دربار و فریب خوردگان ملاهای ضد انقلابی را به یک گرد هم آئی فراخواندند که محمد علی شاه نیز در آن شرکت کرد و بپار " عریضه " ای تقدیم " ذات ملوکانه " نمودند و خواستار کنار گذاشتن مشروطه شدند . محمد علیشاه نیز طبق قول و قرار قبلی ایکه با شیخ فضل اله گذاشته بود ، جوابی باین " عریضه " داد و آنرا در شهر منتشر ساخت که ماقسمتی از متن اصلی آنرا در زیر نقل میکنیم :

بسم اله تبارک و تعالی

" جنابان مست ایلان حجج اسلام سلم اله تعالی ، عزم ما همه وقت به تقویت اسلام و حمایت شریعت حضرت نبوی صلعم بوده و هست . حال که مکشوف داشتید تاسیس مجلس با قواعد اسلامی منافیست و حکم بحرمت دادید و علمای مالک هم بهمین نحو

کتاب و تلگرافا حکم بر حرمت نموده اند. در این صورت ما هم از این خیال بالمره منصرف و دیگر عنوان همچو مجلس نخواهد شد. . . .
"محمد علی شاه تاجار"

پس از بتوپ بستن مجلس شورای ملی و دستگیری و کشتار آزادیخواهان، محمد علی شاه از ترس افکار عمومی و در رابطه با اعتراضات مقامات خارجی قول داد که بسزودی فرمان انتخابات جدید را صادر کند ولی شیخ فضل اله که بعد از تعطیل مجلس همه کاره مملکت شده بود (این مطالب در تقریبا تمام آثاری که از آن زمان برجای مانده است تائید میشود) بعنوان دایه مهربانتر از ماد شاه مستبد را از انجام انتخابات و برقراری مجدد مشروطیت بر حذر میساخت و بنوشته امید ایران (شماره ۲۶)

" . . . هر روز با کالسکه مخصوص سلطنتی بدربار میرفت . یکروز در مراجعت از نزد محمد علی شاه گفت : امروز کار مشروطه تمام شد و قهوه آنرا هم صرف کردیم ."

وبهمین منظور شیخ فضل اله تلگرافهای زیادی به نقاط مختلف کشور فرستاد و عده ای از عمال خود را به ایالات گسیل داشت تا تمهیدات لازم برای جلوگیری از گشایش مجدد مجلس را بعمل آورد . ماچند نمونه از مکاتبات او را از کتاب " تاریخ بیداری ایرانیان " نقل میکنیم :

مکتوب از تهران به مازندران ۲۶ شوال ۱۳۲۶
جناب مستطاب حجت الاسلام آقای آقا میرزا ابراهیم وسایر حجج اسلام و علمای اعلام دامت برکاتهم . بحمد اله و المنه و توجه حضرت عصر عجل فرجه ، الیوم که بیست و چهارم است یکساعت به شروب مانده وجوه علمای دارالخلافت در دربار معدلت مدارهای یونی بکلمه واحد دستخط جواب عرایض علما و سایر طبقات از دارالخلافت و غیره که در بیست و دوم شهر حال در رفع مشروطیت بحضور مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی خلد اله ملکه عرض و در مجلس دربار بحضور تمام طبقات قرائت شد جدا استدعا نمودند دستخط آفتاب نقطه ملوکانه که عینا ارائه خواهد شد مشتمل بر این مضمون شرف صدور یافت که " مکشوف شد تاسیس مجلس با قواعد اسلامیه منافعی است و علما حضورا و کتبا حکم بحرمت کرده اند ما هم از این خیال بالمره منصرف و دیگر عنوان مجلس نخواهد شد و اهتمام اکید در نشر عدالت و بسط معدلت خواهیم فرمود . " لهنذا شایسته است نورا از این مرحمت و تصویب اعلیحضرت شاهنشاهی اید اله علیه باسلام و —
اسلامیان عرض تشکر شود . احقر داعی فضل اله (حاج شیخ فضل اله) — فدوی احقر داعی ابوالقاسم الحسینی (حاج سید ابوالقاسم سید میرزا زین العابدین امام جمعه)

(صفحات ۸۵ و ۸۶)

" مکتوب از تهران به مازندران از طرف حاج شیخ فضل اله به آقا

سید صادق نیاکی مجتهد، ۲۹ شوال ۱۳۲۶
 بسم الله الرحمن الرحيم عرض میشود انشاء الله تعالی نعمت وجود

فایز الجود جناب عالی برای ترویج شریعت مظهر حقه اسلامیه موفق و مانع بوده باشد. ضمناً زحمت میدهیم که برخاطر عالی کاملاً مشهود و مکشوف است که در این مدت حادثه جدید اغتشاش داخله مملکت و اضرار اب اهالی و سلب امنیت تاجه درجه رسیدن علاوه بر اینکه برای معالجه ظلم، دفع فاسد بافسد کردند قوانین مجعوله آنها که از روح آزادی اروپا برداشته شده بود باعث شد که مردم فاسد العقیده بی ملاحظه بر ضعف اسلام آنچه خواستند گفتند و نوشتند چنانچه لوایح و جراید آنها شاهد است. بدیهی است این مقدمات، همین نتیجه را باید بدهد که اهل بدعت و ضلالت به آن استقلال، و اهل ایمان به آن اضمحلال برسند. کرورها اموال و نفوس محترمه بهر رفت تا آنکه بتوجهات غیبیه امام عصر عجل الله فرجه اقدامات ملوکانه رفع شر آنها شد و مملکت را امنیت فوق العاده حاصل شد ولی با این اقدامات، مجدداً منحرفین به لباس دوستی درجود شده اند که دستخط محرمانه برتشکیل مجلس و اساس سابق صادر نمایند و یتین است چنانچه خدای نخواستہ باین مقصود برسند چه برسر مسلمانان خواهند آورد علیهذا لازم است بزرگه علماء خاصه آنهاى که ميسود الهيد باشند و زمام امور جمهوريه موجب مجارى الامور بيد آنها است حتى المقدور قبل از ابتلا بواقعه علاج فرمایند لهذا جناب مستناب شریعت مآب آقای آقا میرزا محمد حسن اسفهانى سلمه الله که از اجله فضل و مخصوین داعی هستند برای انجام این مسئله اسلامى روانه شدند که علما اعلام هر ناحیه بوظیفه الهیه خودشان اقدام نمایند و حکم سریع واقعه را بر حرمت آن اساس مرتوم فرمایند که از عهد مسئولیت خود برآیند ورقه سئوالی که مومنین کرده اند ملاحظه فرمایند و خود جناب عالی و هر کس که لایق این مقام بدانند مشروحاً حکم داعی حرمت را در ذیل آن بنویسند و ملاحظه فرمایند جناب مشارالیه که تحمل این زحمت اسلامى را کرده اند مرحمت و توجه مختصون بفرمایند که خیل بمراتب است و موجب مزید اطمینان و تشکر داعی هم خواهد شد منتظر فرمایشات و رسول رتبه جات شریفه هستم در مذمان اجابت دعا داعی را انامون نسفرمایند والسلام الاحتراف لاله نوری.

مجدد از حمت میدهم که چون موقع انعقاد و مجلس ثانوی نزدیک شده خوب است مثل شیراز و کرمانشاه و کرمان از آن حدود هم تشرافی بتوسط داعی یا مستقیماً بساحت همایونی مخابره فرمایند

بامضای علمای اعلام هرکس که مذاق اسلامیت و فقاہت دارند و چنانچه ممکن است کسبه و تجار و عموم اهالی را جزو فرمایند به مضمون اینکه مشروطه امتحان خود را در این مملکت داده ، صلاح دولت و ملت نیست و همین امنیت حالیه چه ضرر دارد که محتاج بآن قوانین مزید عیب بوده باشیم . مضمون آن را بجناب آقا میرزا محمد حسن ارائه بدهید خیلی نافع است و داعی آنچه لازمه مراتب یگانگی است بعمل میآورم . مطمئن باشید . و سلام .
 فضل اله نوری "

همانطور که میدانیم دسایس شیخ فضل اله برای حفظ سلطنت مطلقه در اثر مجاهدت آزاد یخواهان و مخصوصا رزمندگان دلیر آذربایجان بی ثمر ماند و آخرین امید شیخ و دربار مستبد قاجار دخالت نظامی ارتش روسیه تزاری بود . در همین رابطه و برای نشان دادن ضد استعمار بودن ! شیخ ، بار دیگر بسسه یاد داشت های روزانه شیخ الاسلام کرمانی مراجعه میکنیم :

" امروز شخصی به شیخ فضل اله گفته بود اگر قشون روس وارد شود ، دیگر از اسلام چیزی باقی نمی ماند . شیخ گفته بود : در قفقاز ، سالدات روس در وقت نماز ، مردم را امر میکنند به نماز جماعت . اگر روس وارد شود ، دین ما را قوت خواهد داد . " (از یاد داشت های ناظم الاسلام ، یکشنبه ۸ جمادی الاخر ۱۳۲۷)
 و باز در صفحه ۴۹۱ کتاب " تاریخ بیداری ایرانیان " چنین آمده است :
 " . . . بدا به حال شیخ فضل اله و اتباعش که متصل دعا میکنند قشون روس وارد شود . "

شیخ فضل اله بقدری مورد تنفر مردم بود که محمد علی شاه در واپسین روزهای سلطنت خود برای فریب مردم دست به تلاش مذبحخانه ای زد و با اطلاع از نفرت مردم نسبت به شیخ فضل اله ، این یار وفادار خود را طرد کرد . متن دست خط او را در اینجا میآوریم :

" جناب شریعتمدار ، حاج شیخ فضل اله سلمه اله تعالی - در این مدت به اغوای شما مشروطه و مجلس پارلمان را که شاهنشاه مرحوم (منظور مظفرالدین شاه است) نوراله مضجع ، حقا به ملت نجیب اعطا فرمود که به قلم معجز شیم (؟) ملوکانه هم امضا شده بود . و قسم هم در مجلس ملی یاد فرمودیم که به آن اساس مقدس ، همراهی فرمائیم . نسخ آن دستخط و قسم را کرده ، مجلس را به توپ بستیم و در این مدت هم بدستور العمل فساد آمیز شما ، با فرزندان خود در افتادیم و نتیجه صحیح هم برای ما دست نداد . مامورین خارجه و نمایندگان انگلیس و روس که از طرف دولت خود مامور بودند به خاک پای مبارک مشرف شده ، رسما مطالبه حقانیت ملت را خواستگار شدند . ما هم عرایض آنها را ناچار قبول فرموده مقرر فرمودیم که پارلمان تشکیل شده و وکلای ملت هم

انتخاب و مستقلا به وظایف خیرخواهانه خود عمل نمایند . ونیز مقرر میشود که شهادت وازده ساعت بیشتر در تهران نبوده ، به سمت کلات عزیمت نمائید و حاجب الدوله مأمور است که بدون عذر دقیقه‌ای از ساعت مقرره تخلف ننموده جناب شما را مغلوبا بطرف کلات حرکت بدهد و لوازم این سفر شما را کاملا تهیه نمایند .

شهر ربیع الثانی ۱۳۲۷ (قصر باغ شاه)

ما از درماندگی و فرومایگی نفرت انگیزی که در این " دستخط ملوکانه " نهفته است میگذریم و بشرح آخرین روزهای حیات پرمآجرای شیخ فضل اله میپردازیم : وقتی شیخ پایان کار محمد علی شاه و خود را نزدیک می بیند در صد دفرار از خشم مردم برمیاید . از کتاب (تاریخ بیداری ایرانیان " نقل میکنیم :

" شیخ فضل اله و امیر بهادر (یکی دیگر از سرکردگان اردوی ضد انقلاب) عریضه به حجج الاسلام نجف ارسال نموده و سؤال کرده بودند که در صورت امنیت به عتبات رفته و بقیه عمر را در آنجا بگذرانند . حجج الاسلام در جواب اظهار داشته اند که ما نمیتوانیم بشما تامینات بدهیم . فقط ملت میتواند به شما تامینات بدهد ماهیچ مسئولیتی در این باره به عهده نمیگیریم . " (صفحه ۴۳۷)

آیا میتوان خفت و خواری دشمنان مردم را در هنگام خیزش توده ها با کلماتی رساتر و گویاتر از آن " دستخط ملوکانه " و این استغفار عاجزانه توصیف نمود ؟ برای آنکه نفرت عمیق تمام اقشار و گروهها از شیخ فضل اله را بهتر نشان داده باشیم به کتاب " تاریخ مشروطه ایران " باز میگردیم و در صفحه ۵۲۸ آن چنین میخوانیم :

در همین روزها دوسید (منظور آیت اله بهبهانی و طباطبائی است) از تهران تگرافهایی به نجف به آخوند (ملا کاظم خراسانی) و دیگران فرستاده از حاجی شیخ فضل اله و رفتار او گله کرده بودند . از نجف پاسخهایی رسید که در روزنامه ها پراکنده شد و من اینک یکی را در پائین میآورم :

" حجه الاسلام بهبهانی و طباطبائی ، تلگراف ثانی واصل ، نوری چون مخل باسایش و مفسد است ، تصرفش در امور حرامست . (محمد حسین نجل میرزا خلیل) (محمد کاظم خراسانی) (عبداله مازندرانی) "

و این افراد متنفذترین و مورد قبول ترین علمای حوزه علمیه نجف بودند و نه از فرنگ برگشته های بیدین و باز در همان ایام موج نفرت مردم از توطئه ها و دسایس ضد خلقی شیخ فضل اله بحدی بود که صفحات روزنامه های پایتخت و شهرستانها مملو از اعتراضات انزجار آمیز اقشار و گروههای مختلف مردم نسبت به شیخ فضل اله و دارو دسته او بود که مافقط بذكر نمونه ای از کتاب کسروی کفایت میکنیم :

"از استرآباد (گرگان) کلا نتر نامی تلگراف فرستاد : " حاجی شیخ فضل اله خدا تورا و اتباع ترا بدرک بفرستد تا مسلمانان آسوده شوند . " (صفحه ۵۲۷)

در کتاب " تاریخ بیداری ایرانیان " از قول شیخ مرتضی مجتهد نقل میشود که در مورد شیخ فضل اله نوری چنین گفته است :

" خداوند او را مرگ بدهد که باعث این فتنه و قتل مسلمانان ، این شخص دنیا پرست شده است . در سورتیکه به شاه عرض میکند در اغتشاشان خراسان را به توپ به بندند و حرم آستانه را خراب کنند ، دیگر از دیگران چه توقع ؟ " (صفحه ۳۰۰)

همچنین مراجع تقلید بزرگ وقت در نجف فتوا دادند که :

" شیخ فضل اله بعلت اخلال در صلاح مسلمین از درجه فتوا و اجتهاد ساقط است . " (از جزوه گروه زمندگان خلق به نقل از کتاب " دولت‌های مشروطه " صفحه ۵۲۸)

و در ادعای نامه دادستان انقلاب علیه شیخ فضل اله آمده است که :

" جناب شیخ فضل اله برابق فتوی و حکم حجج اسلام نجف اشرف که سواد آن در همه ایران منتشر شد ، مفسد فی الارض است . "

پس از پیروزی مشروطه خواهان بر محمد علی کلاه و عزل او از سلطنت ، شیخ فضل اله وعده ای از سران محمد انقلاب دستگیر شدند و بجایزه اعمال خدای خلقی خود رسیدند . از خاطرات ناظم الاسلام نقل می کنیم :

" . . . و نیز امروز حاج شیخ فضل اله و ملا محمد آملی و حاج علی اکبر بروجردی را گرفتار نمودند . اما حاج شیخ را از خانه اش در آورده ، در درشکه نشانیده دوسه نفر از مجاهدین اطراف او را گرفته و بردند . حاج علی اکبر را در حالتی که از حمام بیرون آمده ، او را گرفتار نمودند . ملا محمد آملی را که در زیر زمین خانه از مخفی شده بود ، گرفتار نموده در حالتی که شیخ حضرت را به دار کشیدند شیخ را از میدان توپخانه مرور دادند و این میدان توپخانه همان محلی است که در ذی القعدة ۱۳۲۵ شیخ و اتباعش با کمال احتشام و جلال شاهری مسکن کرده ، گاه بر منبر بالا رفته ، گاه بر توپ سوار میشد و میرزا عنایت بیچاره را حکم کرده پاره پاره کردند . "

شنبه ۱۳ رجب . . . امروز استنطاق حاج شیخ فضل اله تمام شد و بعضی اقرارات نموده که ما پس از تحویل صورت استنطاق اقرارات او را می نویسیم ان شاء اله . در ناهفتصد و یکساعت به غروب مانده شیخ فضل اله را از بالای عمارت توپخانه پائین آورده با نهایت احترام و وقار او را بخارن دار آوردند . از قرار مذکور عده ای از تجار محترم آنجا بودند رو بآنها کرد و گفت ما رفتیم خدا حافظ . همگی جواب دادند به درک اسفل . نزدیک دار یک نفر از مجاهدین عمده او را

از سربس برداشته ، طناب دار را انداختند به گردن او . دست خود را آورد و طناب را به دو دست گرفت چون احتمال دادند شاید بخواهد حرفی بزند ، طناب را سست کردند . همینقدر گفت چه خوب و چه بد ، رفتم . قوفاً طناب را کشیدند بالا . چند دقیقه دست و پا را حرکت داده جان به جان آفرین تسلیم نموده و عالمی را آسوده کرد . در این میدان توپخانه که مملو بود از تماشاچیان احدی به حالت او ترخم نکرده همه از او بد میگفتند . این نبود مگر جزای اعمالش

احمد کسروی در کتاب " تاریخ هیجده ساله آذربایجان " پس از شرح حوادثی که متعاقب پناهنده شدن محمد علی شاه به سفارت روسیه و پیروزی مشروطه ،

البان رخ داده چنین مینویسد :

" پس از آن نوبت به حاج شیخ فضل اله نوری رسید . . . عیتون گفت از چیزهایی که شاه قاجار را به ستیزه با توده دلیر میساخت یکی هم ایستادگی های سخت حاج شیخ فضل اله بود که با همه نوشته های علمای نجف در باره او ، از راه برنمیگشت . در ماههای آخر که محمد علی میرزا بستوه آمده بود گاهی میخواست با مشروطه خواهان از درزرمی درآید ، در اینجا نیز یکی از کسانی که جلو او را میگرفتند حاجی نوری بود . . . هرچه هست حاج شیخ

شیخ فضل اله بزرگترین بد خواه مشروطه شناخته شده و نامش بر

زبانها افتاده بود (تکیه از ماست) . . . باری پس از برافتادن محمد علی میرزا ، حاج شیخ فضل اله رانیز با چند تن از بستگانش گرفتند و در محکمه به بازپرسی و داوری پرداختند و درباره اونیز حکم کشتن دادند . . . حاج شیخ فضل اله را گویا روز نهم مرداد بدار آویختند و روز هشتم سیم تلگراف را میانه تهران و نجف آزاد گزاردند تا هرکسی که خواستار بود بی آنکه پولی بپردازد بسره نجف تلگراف کرده از علمای آنجا درباره شیخ نوری پرسش کند و این از بهر آن بود که مردم عامی نشورند و چنین میگفتند علما نجف او را بیرون از دین و خونس را هدر گردانیده اند (تکیه از ماست) .

نفرت مردم از شیخ فضل اله بعدی بود که در هنگام اعدام انقلابی این عنصر ضد انقلابی حتی یکی از فرزندان او بنام آقای ضیاء الدین ، خطبه ای خواند و این اقدام انقلابی را بمردم تبریک گفت و از اجرای حکم اعدام اظهار خوشوقتی کرد .

ادوارد براون در کتاب " تاریخ انقلاب ایران " در مورد اعدام شیخ فضل اله نوری مینویسد :

" . . . او از نظر سیاسی محکوم به مرگ (بوسیله دار) نشده بلکه از آن روی که فتوای قتلش را در شاه عبدالعظیم داده و حکم

این کشتار که بمهر اورسیدم و بدست دادگاه افتاد ، عصر روز شنبه ۳۱ ژوئیه (یازدهم مرداد ۱۳۸۸) ورشیدی) در میدان توپخانه در حضور جماعت انبوهی که برخی از آنها از این واقعه در بیم بوده و به عظمت آن پی میبردند ، بدار آویخته شد .
علیرغم تمام شهود و مدارک غیر قابل انکاری که در دادگاه علیه شیخ فضل اله وجود داشت ، او همچنان منکر مخالفت خود با مشروطیت میشد و وقتی حکم اومینی برتحریم مشروطه را بوی نشان دادند ، باعجز و حقارت تمام گفت : " از ترس شاه چنین کردم " .

بدیهی است که این آخرین دروغ و نیرنگ شیخ نیز موثر واقع نشد و همانطور که در بالا اشاره شد ، شیخ فضل اله بعنوان مفسد فی الارض محکوم بمرگ و اعدام شد . در " ورقه الزامیه " و عبارت دیگر حکم اعدام دادگاه که توسط شیخ ابراهیم زنجانی در حضور شیخ فضل اله قرائت شد ، چنین آمده است :

" . . . جمعی از اشرار را به دور خود جمع نموده ماده اصل مفسد عظیم و علت اولی خونریزی پنجاه هزار نفوس ایرانی بیگناه و هتسک اعراض و رعب قلوب و سلب بیشتر از صد کرور اموال و تخریب آبادیها گردیدی . . . "



بیمورد ندیدم که در رابطه با سرگذشت شیخ فضل اله نگاهی نیز به کتاب " برخی ملاحظیات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت " نوشته " رحیم نامور " از انتشارات " حزب توده ایران " چاپ ۱۳۵۲ " صوفیه " بلغارستان ، بیفکنیم .

نویسنده کتاب ، صفحات فراوانی را بشرح احوال و اعمال و ماهیت گروه کثیری از افراد موثر آن دوران و سردمداران د و اردوی متخاصم مشروطه خواهان و استبداد طالبان اختصای داده و در سراسر کتاب از تفتی زاده ، پیرم خان ، اتابک ، عین الدوله ، ستار خان و غیره نام برده است ولی تا آنجا که ما توانستیم در کتاب ایشان پیدا کنیم فقط در دوسه مورد از شیخ فضل اله این مهره بزرگ و موثر اردوی ضد انقلاب و ارتجاع داخلی سخن گفته و تازه با مهارت و احتیاط حساب شده ای یا موضوع را در زگرفته است و یا آنکه مطالب را طوری مطرح کرده است که زیان فراوانی به حیثیت بر باد رفته شیخ وارد نیآورد . مثلاً در صفحه ۱۱۵ چنین میخوانیم :

" . . . و طولی نکشید که به دست شاه و اتابک رشته تحریکات و توطئه ها گسترده شد و از جمله بگروهی از روحانیون که شیخ فضل اله در راس آنها قرار داشت دستور داده شد که بند بند متمم قانون اساسی را مورد ایرادات مذهبی قرار دهند و کار را بدرازا بکشانند تا درباریان بتوانند در این میان نقشه خود را از پیوستن ببرند . "

ملاحظه میکنید که نویسنده با چه مهارت و تردستی خاصی آنها را تحریک و آشوب و فتنه و خیانت های شیخ فضل اله را نادیده میگیرد و فقط رندانه اشاره میکند که شیخ فضل اله "ایرادات مذهبی" گرفته تا "کار را بد رازا بکشاند و . . ." و باز در صفحه ۱۲۶ کتاب میخوانیم :

" . . . اما همین عقب نشینی موقت شاه و درباریانش موجب بهم خوردن جمعیت مخالفین که شیخ فضل اله در راس آنها قرار داشت ، گردید . شیخ فضل اله که بنا بنوشته نماینده سیاسی بریتانیا در ایران روزی صد لیره از شاه دریافت میداشت ، خود و پیروانش در شاه عبدالعظیم بست نشستند و . . ." (تکیه روی کلمات ازماست)

خوب به ترکیب بندی این جمله و کلماتی که انتخاب شده اند توجه کنید و آنوقت بسادگی متوجه میشوید که همین مختصر نیز با چه تردستی و مهارتی نوشته شده است . اول آنکه در همه جا فقط از شیخ فضل اله اسم برده میشود و "نوری" در همه جا با احتمال قوی عمدا حذف شده است تانوه شیخ د بیروز که "همرزما" امروز نویسنده بوده آزرده خاطر نشود . بگذریم از اینکه خود نوه نیز با افزودن "کیا" برنام خانوادگی خود کوشیده است که این لکه تنگ خانوادگی را پنهان سازد . دوم آنکه : شیخ فضل اله نوری و دارودسته ضد انقلابی و ارتجاعی او فقط بعنوان "جمعیت مخالفین" قلمداد شده است .

سوم آنکه : ماهرانه نوشته شده است " بنا بنوشته نماینده سیاسی بریتانیا در ایران " شیخ فضل اله از شاه پول میگرفته است . در حالیکه تمام مردم آن دوره میدانستند که شیخ فضل اله نوری نه تنها از شاه بلکه از بیشتر دشمنان مشروطه پول میگرفته و مدارک و اسناد فراوانی در این باره وجود دارد ولی آقای رحیم نامور بهتر دانسته اند که برای مخدوش ساختن موضوعی که تمام مردم از آن مسبق بوده اند از "نماینده سیاسی بریتانیا در ایران" نقل قول کند تا موضوع جنبه تهمت و نسبت ناروایی را پیدا کند و مورد تردید تلقی شود . و بهمین جهت سیرمداران حزب جمهوری اسلامی باسانی میتوانند با استناد باینگونه نقل قولهای مزورانه مدعی شوند که این اتهامی است که انگلیسها به "مرحوم شیخ" وارد آورده اند . و چه شباهت عجیبی میان تحلیل این مدعیان وراثت مارکسیسم و میراث خواران انقلاب ایران وجود دارد !

از آنجا که ممکن است باز هم ماهرانه ادعا شود که کتاب آقای "نامور" همانطور که از نام آن پیدا است فقط شامل "برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت" بوده و فرصت پرداختن به جزئیات وجود نداشته است و علاوه بر این ، کتاب مزبور یک تجزیه و تحلیل "مارکسیستی" از انقلاب مشروطیت است و نه "داستان مشروطه" لذا مجبوریم متذکر شویم که نویسنده در مورد سایرین چنین باختصار نپرداخته است و حتی از افراد بی نام و نشان و بمراتب کم اهمیت تری صحبت کرده و جنایات آنها را نیز شرح داده است مثلا در صفحه ۱۴۳ کتاب در مورد یکی از عمال مزدور بی نام و نشان تر دربار استبدادی چنین میخوانیم :

" در مرکز ، یکی از اوپاشان نامی وابسته بشاه ، بنام شیخ محمود ورامینی دارو دسته هائی براه انداخت و در حوالی تهران شروع به تاخت و تاز کرد پس دون اینکه از طرف دولت قدمی برای جلوگیری از او برداشته شود . . ." و در صفحه ۱۷۴ کتاب در رابطه با آزار آزاد یخواهان اسیر بنقل از احمد کسروی در مورد "سردسته پاسبانان" چنین مینویسد :

" سردسته پاسبانان ، سلطان باقر نامی بود که شکنجه را هم او میداد . شبی به شیوه همیشگی بیچاره روح القدس را برده با کتک سراپای تن او را خسته و کوفته . . ."

ملاحظه میشود که این مورخ "مارکسیست" که با ذکر چند نقل قول از لنین خواستیم

است با اصطلاح خود یک تحلیل مارکسیستی از مبارزه طبقاتی در انقلاب مشروطیت ارائه بدهد، چگونه سردسته ارتجاعیون مذهبی و موثرترین مهره ضد انقلاب را از یاد برده، جنایات و توطئه‌های فراوان و خطرناک او را بدست فراموشی سپرده و آنها را قابل ذکر تلقی نکرده و بجای آن از توطئه شیخی بی نام و نشان و سرباسیانی بی اهمیت سخن گفته است.

برای آنکه با تحلیل مارکسیستی نویسنده بیشتر آشنا شویم نمونه کوچکی را از کتاب او نقل میکنیم که تحت عنوان "یک سو" قصد ناموفق "در صفحه ۱۵۵ کتاب آمده است. "روز هشتم اسفند ماه ۱۲۸۷ هنگامیکه محمد علی میرزا عازم دوشان تپه بود، دو بمب بسوی کالسکه او پرتاب شد که تنی چند از اطرافیان وی را مجروح کرد و خودش جان سلامت برد. این سو" قصد را انقلابی برجسته حیدر عموغلی احتمالا با تصویب کمیته ایرانیان مقیم باکو ترتیب داده بود. . . ." (تکیه‌ازماست) بر ما معلوم نیست بچه جهت نویسنده محقق عمل قهرمانانه یک "انقلابی" برجسته را "سو" قصد میخواند و در عین حال نوشته خود را تحلیل مارکسیستی قلمداد میکند.

* *

در زیر مطالب پراکنده ای را که در رابطه با افکار و اعمال شیخ فضل اله نوری و زندگی و روابط او در منابع مختلف ذکر شده اند نقل میکنیم:

در شماره ۴۴ نشریه رهائی (صفحه ۱۴) چنین میخوانیم:

"تقریبا همه میدانند که نورالدین کیانوری دبیر کل حزب توده، نوه ی شیخ فضل اله نوری است. اما کمتر کسی است که از خویشاوندی شیخ فضل اله و آیت اله خمینی باخبر باشد. در صفحه ۶۵ جزوه ی کوچکی بنام "بیوگرافی و خلاصه ای از زندگی امام خمینی - برداشت از نهضت امام خمینی بوسیله نصراله روحانی شهر رضائی" (بدون ذکر نام ناشر و تاریخ انتشار) متوجه شده ایم که شیخ فضل اله علاوه بر پدر بزرگی نورالدین کیانوری، عموی مادر آیت اله خمینی بود.

البته طبق اطلاعات دقیقی که بدست آورده ایم با احتمال قریب به یقین این ادعا صحت ندارد و شیخ فضل اله نوری چنین نسبتی با خمینی ندارد، اگر چه از نظر عقیدتی پدر بزرگ او محسوب میشود.

در همین رابطه در کتاب "من متهم میکنم . . ." نوشته دکتر فریدون کشاورز عضو سابق کمیته مرکزی حزب توده ایران در رابطه با کشتار "اعده ای از انقلابیون مشروطیست مانند ملک المتکلمین، صور اسرافیل، یحیی میرزا" (پدر این اسکندری) مینویسد:

"این محکومیت های سران مشروطیت ایران در آن زمان به فرمان و به دستور یکی از بزرگترین مجتهدین آنروز، مرتجع معروف و متنفذ دربار قاجاریه صورت میگرفت. این مجتهد مرتجع - یکی از "پیشوایان" مسلمانان، شیخ فضل اله نوری نام داشت. و پدر بزرگ کیانوری دبیر فعلی حزب توده ایران در مهاجرت است (در هنگام نگارش کتاب سران حزب توده هنوز در خارج بسر میبردند توضیح ازماست) پس از فتح آزادی خواهان و استقرار مشروطه در ایران شیخ فضل اله نوری، محاکمه و محکوم به اعدام و به دار آویخته شد. عده کسانی که در این زمان محکوم به اعدام شده اند واقعا کم بود و فقط چندتن از خونخوارترین آنها محکوم بمرگ شدند.

جریان این واقعه را در کتاب مستشرق معروف ادوارد براون در باره انقلاب مشروطیت ایران و "تاریخ مشروطیت ایران" و "تاریخ هیجده ساله آذربایجان" نوشته مورخ شهیر و شهید ایرانی کسروی میتوان مطالعه کرد. مطالعه اینس جریان انسان را به فکر وامی دارد زیرا شیخ مهدی نوری پسر شیخ فضل اله و پدر کیانوری در روز اعدام پدر در کنار چوبه دار حرکاتی کرد که از نظر مواطف

انسانی بسیار تعجب آور است . او دریای چوبه دار به جلا د برای کشتن پدر کمک کرد و بعدها خود او در تهران در یکی از خیابانها شبانه کشته شد و قاتل او پیدا نشد .

بنظر ما از این تعجب آور تر ، طنز تاریخ است . باین معنی که پدر بزرگ دبیر کل سابق حزب توده ایران ، ایرج اسکندری بدستور پدر بزرگ رهبر فعلی حزب نورالدین کیسا نوری از صحنه حیات رخت بر می بندد و دبیر سابق بدست دبیر فعلی از کرسی ریاست و شاید هم از صحنه سیاست !

نشریه رهائی در شماره ۴۵ اظهار تاسف میکند که مرحوم طالقانی در صفحه ۱۷۶ مقدمه ای که بر کتاب " تنبیه الامه و تزیه الملّه " نوشته ، به " مسخ تاریخ و واقعیتهای تاریخی " پرداخته است .

مانیز با وجود احترامی که برای مرحوم طالقانی قائل هستیم مجبوریم باین نکته اشاره کنیم زیرا در مقدمه فوق الذکر مرحوم طالقانی در مورد شیخ فضل اله مدالیی نوشته است که ما عینا از شماره ۴۵ ، صفحه ۱۸ نشریه " رهائی " در زیر نقل میکنیم :

" کشته شدن مرحوم شیخ فضل اله نوری بدون محاکمه (ا) و بدست یک ارمنی (ا) لکه ننگی در تاریخ مشروطیت بود و عموم علما و طرفداران مشروطیت را متاثر و دلسرد ساخت . "

ادعای مرحوم طالقانی در مورد اینکه شیخ فضل اله بدون محاکمه اعدام شده است ، بهیچ وجه صحیح نمیباشد زیرا متن ادعای نامۀ دادستان دادگاه مزبور موجود است از طرف دیگر دادستان ارمنی نبود بلکه خود یکی از روحانیون معاصر یعنی شیخ ابراهیم زنجانی بود که در نجف همدرس و هم دوره شیخ فضل اله بوده است . از این گذشته ما اساسی اعضای دادگاه را ذکر میکنیم تا معلوم شود که حتی یک ارمنی (ا) در میان آنها نبوده است :

۱ - شیخ ابراهیم زنجانی ۲ - میرزا محمد مدیر روزنامه نجات ۳ - جعفر قلیخان بختیاری (سردار بهادر) ۴ - سید محمد معروف به امامزاده ۵ - نصر اله خلعت بوی ۶ - جعفر قلی خان ۷ - عبدالحسین شیبانی ۸ - عبدالمجید بعین نظام . ۹ - میرزا علی محمد خان مجاهد ۱۰ - احمد علی خان مجاهد .

و برای آنکه جای هیچگونه شک و شبهه ای باقی نماند مجبوریم توضیح بدهیم که این هیئت قضات دادگاه عالی انقلابی از طرف هیئت مدیره ای انتخاب شده بودند که در غیاب مجلس شورای ملی قائم مقام آن بوده و امور کشور زیر نظر آنها اداره میشد .

مهدی بامداد در کتاب " شرح حال رجال ایران " در این باره چنین مینویسد :

" اعضای دادگاه عالی انقلاب باتفاق آرا ، او را محکوم به اعدام نمودند و بموجب حکم هیات مدیره که رای دادگاه مزبور را تأیید و تنفیذ نمود در تاریخ یازدهم مرداد ۱۲۸۸ خورشیدی برابر با سیزدهم رجب ۱۳۲۷ قمری در سن ۶۹ سالگی او را در میدان سپه بدار زدند . "

برای آنکه تصور نشود که مطالب بالا را مخالفین " مشروعه " و دشمنان شیخ معدوم نوشته اند بایستی توضیح بدهیم که نویسندۀ مطالب فوق بلافاصله در دنبال گزارش بالا چنین مینویسد :

" قضات دادگاه و هیئت مدیره کار خوبی نکردند و مجتهد جامع الشرایطی (ا) مانند شیخ فضل اله نوری را بدار آویختند و راه را برای کشتن دیگران باز کردند و . . . "

علاوه بر این اسناد مربوط باین جریان موجود میباشند و معلوم نیست که بچه مناسبت مرحوم طالقانی چنین مطالب خلاف واقعیتهای نوشته است زیرا همانطور که دیدیم شیخ را محاکمه کردند ، آنها در یک دادگاه صلاحیتدار و حکم دادگاه باتفاق آراء توسط ۱۰ نفر مسلمان صادر شد و نه " یک ارمنی " و به تأیید یک هیئت دوازده نفری مسلمان که نیابت مجلس

شورای ملی را داشت رسیده بود . از این گذشته از مرحوم طالقانی بعید میدانستیم که در مورد هموطنان مسیحی ما با این لحن صحبت کنند . از این گذشته از نظر شرعی نیز مرجع تقلید طراز اول آن زمان یعنی آخوند ملا کاظم خراسانی بر اجرای حکم در مورد مفسدین صحه گذاشته است و ما متن تلگرافی را که وی از نجف به سردار اسعد بختیاری فرمانده قشون مشروطه طلبان از نجف مخابره کرده است عیناً در زیر میآوریم :

" تلگراف اظهار اطمینان از سیم خارجه فرموده بودید ، رسید . موقع باریک ، وطن در خطر ، حفظ قوای ملیه ، تهیه حراست مجلس ، عدم قبول خصمان مشروطیت از جانب ، سلب قوای استبدادیه ، اجرا حکم اله بر مفسدین لازم .

انشاء اله تعالی . محمد کاظم خراسانی .
(تکیه از ماست)

و این همان مجلسی است که شیخ فضل اله و سایر ملایان استبداد طلب آنرا " مروج کفر " میخواندند .

در شماره ۳۱ " کتاب جمعه " فریدون آدمیت در مقاله ای تحت عنوان " عقاید و آرای شیخ فضل اله نوری " مینویسد : " شیخ معتقد بود که نمایندگان مجلس مروج کفر هستند ، با بی و طبیعی مشرب و در زمره " شیاطین " اند و این کسان را باید از متن و حاشیه مجلس بیرون راند . او مردم را میخواند که در این راه برانگیزند . "

می بینیم که چگونه سردمداران جمهوری اسلامی عیناً همین شیوه و روش را بکار میبرند و چگونه از شیخ معدوم الهام میگیرند .

شیخ فضل اله مجلسی را که مورد قبول اوست چنین تشریح میکند :

" تقویت اسلام بکند نه ترویج کفر ، پس دسته با بی ها و دسته طبیعی ها و دسته مستضعفین در دین که همه منکر اسلام و مروج کفرند باید با لکه خارج شوند ، چه از متن مجلس و چه از حوالی مجلس . ای برادران دینی ما که در تهران حاضر هستید و به متن مجلس و حاشیه آن ناظر هستید آیا با بی ها را و طبیعی ها را و مستضعفین را با آن دو چشم روشن می بینید یا نه ؟ " (نقل از صفحه ۵۸ شماره ۳۱ کتاب جمعه)

می بینیم که حتی اصطلاح غیر متداول مستضعفین که بوسیله جمهوری اسلامی بر سر زبانها افتاده است نیز عیناً از شیخ معدوم به عاریت گرفته شده و بازار نسبت دادن به مخالفین نیز اکنون با الهام از همین مجتهد " جامع الشرایط " رونق گرفته است . شیخ در مورد نمایندگان مجلس که عده ای از آنها نیز معمم بودند چنین مینویسد :

" جماعت لاقید و با بی مذهب از کسانی که سابقاً معروف به با بی بودن بوده اند و کسانی که منکر شریعت و معتقد به طبیعت هستند ، همه در حرکت اند و جنگهاست که با خلق خدا میکنند . "

و در رابطه با روزنامه هائی که طرفدار این مجلس " لامذهبها " میباشند مینویسد که آنها در مورد موضوعات شرعی معتقدند :

" ... باید همه را با اوضاع و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت - از قبیل اباحه مسکرات و اشاعه فاحشه خانه و ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجوه روضه خوانی و وجوه زیارات مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانجات و در تسویه طرق و شوارع و در احداث راه های آهن ... و صنایع فرنگ ... "

علاوه بر اینکه عقب ماندگی فکری و تحجری بی سابقه شیخ در این نوشته بوضوح بچشم میخورد ، می بینیم که چگونه با بی آزرمی تمام " اشاعه فاحشه خانه ها و افتتاح مدارس

تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان " را در کنار هم میآورد و واپس گزاشی را بحدی میرساند که حتی " با ایجاد کارخانجات و تسویه طرق و شوارع " نیز تلویحا مخالفت میورزد . و باز می بینیم که در این مورد نیز چگونه اولیای جمهوری اسلامی نیز به شیخ تاسی جسته و با مسئله زنان برخوردی بغایت ناهنجار دارد . از همه اینها گذشته ، متأسفانه در آن زمان نیز زنان ایران از ابتدائی ترین حقوق خود محروم بوده اند و نه تنها حق انتخاب شدن و انتخاب کردن را نداشتند بلکه بشدت مورد تحقیر قرار میگرفتند . بعنوان نمونه بخشی از مطالبی را که در شماره ۴۶ نشریه "رهائی " تحت عنوان " حکومت مشرعه و زنان " آمده است نقل می کنیم :

" در زمان مشروطیت ، زنان کم و بیش در جنبش نقش داشتند ، آنها بویژه از - اقدامات مربوط به زنان (مانند تاسیس مدارس دخترانه) حمایت میکردند . در همان ایام مشروطیت ، یک انجمن سری بنام " انجمن نسوان " برپا شد که نام موسسان و اساسنامه آن در دست نیست . خبر تاسیس این انجمن وقتی به روحانیون رسید الم شنگه عجیبی براه انداختند و کار را به مجلس کشاندند . یکی از روحانیون مودبانه پرسید :

" با اینکه مملکت اسلامی است آیا تشکیل انجمن زنان شرعا صحیح است یا خیر؟ دیگری گفت :

باید به نظمیة گفت قدغن نماید "

و سومی فتوی داد :

" در اصل نباید چنین انجمنی تشکیل شود ولی اگر زنان اجتماع کردند و گفتند میخواهیم آشپزی و خیاطی کنیم و یا منسوجات خارجی نبوشیم ، ایرادی ندارد . "

می بینیم که واقعا حضرات چقدر بزرگواری در مورد زنان بخرج میدهند و چگونه ثابت می کنند که " بهشت واقعا زیر پای مادران است ! "

شیخ فضل اله همانند اخلاف خود در زمینه تمام مسایل موضعی ارتجاعی و تنگ نظرانه داشت از جمله در اعلامیه هایش که عین آنها در " تاریخ مشروطه ایران " گراور شده است ، خواستهای فرنگیان و آزادیخواهان را با لحنی طعن آمیز بشرح زیر توصیف میکند :

" ... و این که تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی بوده ... با همدیگر درآمیزند و به یکدیگر زن بدهند و زن بگیرند - زنده باد مساوات " و خطاب به مردم میگوید :

" جماعت زردشتی هارا در خانه خدا وارد ساختن هیچ دیده یا شنیده بودید . "

و بعد روی سخن به مشروطه خواهان کرده و میگوید با آن همه :

" هورا کشیدن ها و آن همه کتیبه های زنده باد و زنده باد مساوات و برادری و برابری میخواستید یکی را هم بنویسید : زنده باید شریعت ... الهاکه نعمت مجلس شورای ملی خصم لامذهبان باد . "

شیخ فضل اله برای توده مردم هیچگونه احترام و ارزشی قایل نبود و آنها را " مشتی خصی و خاشاک " میدانست و در یکی از اعلامیه های خود در باره " فتنه های عجیب و مفسده های عظیم " مینویسد :

" احترام می کنیم و نمی گوئیم که این شرور و مفسد از مجلس متولد شده و اینها اولاد اوست - می گوئیم اینها همزاد اوست . "

از نظر این " مفسده عظیم " جملات فوق تازه با رعایت احترام الهها ر شده اند ! البته وقتیی سطور زیر را در اعلامیه های شیخ میخوانیم متوجه میشویم که واقعا در سلسله بالا بقول خود بن رسم ادب را بجای آورده !

"سالمه است که دودسته ... در ایران پیدا شده و مثل شیطان مشغول وسوسه و رهزنی و فریبندگی عوام اضل من اعمام هستند: یکی فرقه بابیه است و دیگری فرقه ابیعیه ..."

روزنامه "جمهوری اسلامی" مینویسد که شیخ فضل اله دشمن استبداد بود. در حالیکه میخوانیم که جنبش مشروطیت بر خلاف اتهامات شیخ فضل اله نه طالب "اشاعه فحشا" بود و نه به "رهزنی" پرداخته بود، بلکه محدود کردن قدرت مطلقه دربار را خواستاری میکرد. همان سلداننتی که سردمداران جمهوری اسلامی ظاهراً مدعی هستند که بنا "شرع انور" مغایرت داشته و دارد. حال به بینیم خود شیخ فضل اله بعد از آنهمه فحاشی ها و حتاکی ها نسبت به آزادیخواهان و مشروطه طلبان آنها را چگونه توصیف میکند. از زبان خود او بشنویم:

"... و مقصد صمیمی آنها نسبت به مملکت ایران دوا امر عظیم است: یکی تغییر و دیگری تبدیل سلطنت."

و شیخ این اهداف را "وسوسه های شیطنانی" و "رهزنی" و "فریبندگی عوام" میداند. حال این مسئله متاخر میشود که وقتی خود حضرات سردمداران جمهوری اسلامی مدعی هستند که انحصار سرنگونی رژیم صرفاً متعلق به خود ایشان میباشد آیا حاضرند قضاوت شیخ فضل اله را در این مورد بپذیرند یا نه؟

روزنامه "جمهوری اسلامی" شیخ فضل اله را مظالم "حریت" معرفی میکند. و این حضرات ادعا میکنند که دروغ را بعنوان یکی از "معاصی کبیره" می شناسند. حال به بینیم شیخ و دارودسته اش درباره "حریت" چه میگویند. در یکی از "اعلامنامه" های شیخ چنین میخوانیم:

"این مجلسی را که می بینید که در تحت استیلا و استبداد لامذهبان و آزادی خواهان واقع شده است ..."

و در "اعلامنامه" دیگری خطاب به مجلس مینویسد:

"چون زنا دقه عصر به گمان فاسد حریت این موقع را برای نشر زندقه و الحاد مفتنم و این اساس قوم را بدنام نموده اند، لازم است ماده اهدیه دیگر در دفع این زنادقه و اجرای احکام الهیه بر آنها و عدم شیوع منکرات درج شود ..."

ما همه توطئه های شیخ فضل اله علیه جنبش مشروطه را نادیده میگیریم و فقط بهمین جملات که بوسیله خود او منتشر شده اند بسنده می کنیم و از سردمداران جمهوری اسلامی می خواهیم در مورد نظریات این "شهید" بزرگوار درباره "حریت" توضیح بدهند و بگویند چگونه فردی میتواند "قهرمان حریت" باشد و از "گمان فاسد حریت" سخن بگوید و آنها به "زنادقه" نسبت بدهد و "آزادیخواهان و لامذهبان" را در یک ردیف قرار بدهد و آنها را بیاد ناسزا بگیرد؟

شیخ فضل اله آنچنان از آزادی متنفر بود که اکثر آنرا لفظ "مشغومه آزادی" می خواند و بنوشته فریدون آدمیت آزادی و مساوات و برابری را "خارج از قانون الهی" می شمارد.

در این رابطه باز هم به گفته های خود شیخ مراجعه میکنیم. او در شماره مجلس مینویسد:

"... معلوم نشد اجازه حریت را از کدام کتاب آسمانی اخذ نمودند؟ ... آیا این کلمه مشغومه آزادی را در کدام مدرسه وینیه و پاریس تدریس نموده و این متاع با آب و رنگ را از کدام مغازه اروپا (اروپا) به چنگ آورده و چون مار خوش خصل و خال ولی گزنده و قتال به مردم بیچاره ایران فروخته و چشم بصیرتشان یکسره دوخته. ظاهراً چون گور کافر پر خلل، باطنش قهر خدا عزوجل. چنانکه در بادی نظر جلوه ها دادند که حریت و مساوات موجب

امنیت، امنیت مورث آبادی و ثروت مملکت از دایر شدن تجارتخانه‌ها و کشیدن راه‌ها و بستن پلها، اتصاع شوارع و ازدیاد مزارع است. خاصه در مسئله مساوات و برابری . . . و محسنات آن چندان کوشیدند که شناعت و مباحث آن را یکسره از انظار پوشیدند.

شیخ فضل‌اله همانند اخلاف خود حتی روحانیون مرفعی را هدف اتهامات واهی و غیر منصفانه خود قرار داده و در مورد آنها میگوید:

" . . . از مجلس ملی و طبع روزنامه جات و حریت بنان و بیان و تمجیدات و توصیفات مساوات و برابری و طرازی و غمازی (!) گفتند و شنیدند . . . که مردم بیچاره گمان کردند مجلس معلوم یکی از ضروریات دین و اصول مذهب و آئین است و منکر آن مرتد فطری . "

واضح است که شیخ بمنظور حفظ دفاع از آبروی بریاد رفته خود، ناصادقانه و عاقل و خطبای مرفعی و آزاد بخواه را متهم به " طرازی و غمازی " و تحمیق مردم مینماید . و این همان روشی است که بسیاری از سردمداران جمهوری اسلامی بآن تاسی جسته‌اند . جالب است که شباهت عظیمی میان شیوه‌های تهیجی و روش اغواگرانه شیخ و پیروان امروزی او می‌بینیم . به مطالب زیر که از اعلامیه‌های شیخ استخراج شده‌اند توجه کنید :

" ای خدا پرستان، این شورای ملی، و حریت و آزادی و مساوات و برابری و اساس قانون مشروطه حالیه لباسی است به قامت فرنگستان دوخته که اکثر و اغلب طبیعی مذهب و خارج از قانون الهی و کتاب آسمانی هستند . . . و حریت و آزادی و مساوات و برابری جزو قانون مجعوله و موضوعات مفروضه آنهاست . . . (تکیه از ماست)

بمنظور آنکه صداقت (!) نویسندگان روزنامه " جمهوری اسلامی " را بیشتر مطرح کرده باشیم به انتشارات هم اندیشان قهرمان " حریت " مورد ادعای این حضرات در آنزمان مراجعه میکنیم . در رساله " تذکره الغافل و ارشاد الجاهل " که بقول فریدون آدمیت و تائید تمام اسناد موجود، " بازنمای افکار شیخ فضل‌اله است " در باره مقاصد مشروطه طلبان چنین میخوانیم :

" چرا خواستند اساس او را بر مساوات و حریت قرار دهند . "

نویسنده کتاب مزبور در توجیه نظریات بغایت ارتجاعی و ضد خلقی خود مدعی میشود که :

" قوام اسلام به عبودیت است نه به آزادی و بنای احکام آن به تفریق مجتمعات و جمع مختلفات است و نه به مساوات . "

و سپس مدعی میشود که " حریت مطلقه، احساس شوم مودی به ضلالت " است و بالاخره در توجیه ارتجاع و استبداد ادعا میکند که :

" بنای احکام قرآن بر اختلاف حقوق اصناف بنی نوع انسان است "

دنیای قرآن بر آزاد نبودن قلم و لسان است . "

و چنین نتیجه میگیرد که موافقت با مشروطه و مبارزه با استبداد " مخالفت با کتاب مبین " است .

و بنابراین فتوا میدهد که : " مشروطه کفر و مشروطه طلب کافر، مالش حلال و زنش حرام است . "

ما بیش از این درباره مبارزه با شیخ فضل اله علیه استبداد و استثمار سخن نمیگوئیم و قضاوت در این باره را به خواننده می سپاریم و در رابطه با ادعای مایان و نویسندگان روزنامه "جمهوری اسلامی" و همگان آنها در مورد خصایل و محسنات با شیخ فضل اله به ذکر چند نکته دیگر میپردازیم و نوشته خود را بپایان میرسانیم.

ناظم الاسلام کرمانی مینویسد: شیخ فضل اله از اولین کسانی است که رشوه خواری مذهبی را متداول ساخت و عنوان شرعی "تعارف" را بر روی آن گذاشت. او نمونه هائی از این "تعارفات" را نیز ذکر کرده است.

و شیخ ابراهیم زنجانی دادستان دادگاه انقلاب میگوید که شیخ فضل اله "حتی به قرآن نیز پایدار نبود." و این موضوع را در ادعای نامه دادگاه علیه شیخ فضل اله تشریح میکند.

در همین رابطه حسن اعظام قدسی در کتاب "خاطرات من" مینویسد:

"اولاقل دو بار در حضور او (شیخ ابراهیم زنجانی) و رهبران مشروطیه و ۲۵ تن از وکلا به قرآن سوگند خورد که دیگر به ملت خیانت نکند و به مشروطه وفادار بماند." (صفحه ۲۵۷ جلد اول)

و تاریخ نشان داد که شیخ فضل اله هیچوقت باین سوگند ها وفادار نماند و از هر موقعیتی برای ضربه زدن به آزادیخواهان و مشروطیت و همکاری با دربار شاهنشاهی استفاده کرد و دیدیم که این "مجتهد جامع الشرایع" و "شهید بزرگوار" چه فتنه ها برپا ساخت و چه مصائب فراوانی بوجود آورد.



* اطلاع حاصل کردیم که در حوادث اخیر "علم و جامعه" بار دیگر مورد یورش ضد انقلاب حاکم بر ایران قرار گرفته و متأسفانه برخی از همکاران ما در جریانات اخیر بشدت مجروح شده و عده ای از اعضای هیئت تحریریه "علم و جامعه" در ایران مجبور باختفا شده اند.

شایع بود که شعرا و نویسندگان معروف ایران از قبیل احمد شاملو، م. آژوم، دکتر ساعدی و حاج سید جوادی گرفتار و زندانی شده اند، خوشبختانه پس از تماس با ایران مطلع شدیم که این شایعات صحت نداشته و دوستان مزبور در اختفا بسر میبرند. متأسفانه با خبر شدیم که پسر نعمت میرزاده (م. آژوم) در حوادث اخیر در اثر گلوله پاسداران مجروح شده است. ما قسمتی از آخرین اشعار منتشر نشده. آژوم را که اخیراً بدستمان رسیده منتشر می کنیم.

"علم و جامعه"

نمونه هایی از مبارزات مشعشانه مذهبیون ارتجاعی

پارهای از اظهارات و جهت گیری های

"اسلامی" های مرتجع در برابر دکتر محمد مصدق و نهضت ملی ایران

"ای مصدق دروغگرا! تو چهره" پلید واقعی خود را به دنیا و مسلمانان نشان دادی."

نشریه "نبرد ملت"، بیست و یکم مردادماه ۱۳۳۰
(به سردبیری عبدالله کرباسچیان، عضو سازمان
فدائیان اسلام و از پیروان نواب صفوی)

"نهم اسفند ماه ۱۳۳۱"

به عرض اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می‌رساند:

همان طوری که ضمن نامه رسمی بوسیله هیأت رئیسه مجلس شورای ملی نظر خود را دایره عدم
صلاح مسافرت همایونی در این موقع خطیر به عرض رسانیدم. اینک بدین وسیله برای بار دیگر نظر خود
را تکرار می‌نمایم. ایام عظمت مستدام باد.

سید ابوالقاسم کاشانی

(توضیح: نامه سید ابوالقاسم کاشانی به شاه سابق در جریان کودتای نافرجام نهم اسفند ۱۳۳۱، به
خط خود او، که عیناً در هفته نامه "برخاش"، سیزدهم تیرماه ۱۳۵۸، کلیشه شده است.)

"خداوند به شاهنشاه ایران می‌گوید: تو چوپان منی،

تو ما مور منی، تو مسیح منی."

نشریه "نبرد ملت" (متعلق به گروه فدائیان اسلام)

هفدهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲

(سه ماه قبل از کودتای ۲۸ مرداد)

"آیت الله کاشانی: شاه باید در مملکت به سه علت بماند:

۱- تا مصدق تمام قوا را در دست نداشته باشد.

۲- تا کمونیست‌ها از خروج شاه برضد مملکت استفاده نکنند.

۳- تا قبایل و ایلات ایران که طرفدار شاهند نرنجند.

شاه ایران جوان و خوش قلب است. وقتی مصدق خواست او را بیرون کند (اشاره اش به کودتای نهم
اسفند شاه و روحانیون مرتجع است) من به او نامه نوشتم که از ایران خارج نشود، او هم قبول کرد. مصدق
هم نتوانست کاری انجام دهد."

نشریه "آتش" (به مدیریت سید مهدی میراشرافی)

بیست و ششم خردادماه ۱۳۳۲

(دوماه پیش از کودتای بیست و هشتم مرداد)

"آیت الله بهبهانی فرماندم را تحریم کردند."

نشریه "آتش"، یازدهم مردادماه ۱۳۳۲

"دیروز تهران در زیر قدم‌های مردانه افراد ارتش مسلمان وضد اجنبی می‌لرزید. مصدق، غول پیر
خون‌آشام، در زیر ضربات محو کننده مسلمانان استعفا کرد. حسین فاطمی خائن - که از خطر گلوله
برادران نجات پیدا کرده بود - قطعه قطعه شد. نخست وزیر انقلابی و قانونی (منظورش سرلشکر زاهدی
است) برای ملت سخن رانی نمود. سرلشکر باتمانقلیج به ریاست ستاد منصوب شد. کلیه مراکز دولتی به
تصرف مسلمانان و قشون اسلامی درآمد و جاسوسان و وطن فروشان و عمال حکومت خائن مصدق از ترس
انتقام ملت به لانه‌های کثیف خود فرار کردند."

روزنامه "نبرد ملت" (به سردبیری عبدالله کرباسچیان)

سال چهارم مورخ ۲۹ مرداد ۱۳۳۲

(یعنی فردای کودتای ۲۸ مرداد)

"تا کید روی کلمات همه جا از ماست."

" رستاخیز مقدس ۲۸ مرداد را باید با اعدام مصدق و عمال خیانتکار او و قلع و قمع پناهندگان سفارت تکمیل کرد . . . "

نخستین نطق شاهنشاه، پس از بازگشت فاتحانه خود به خاک وطن، مانند آب زلال و گوارائی بر قلوب سوخته و دل‌های ملتهب و احساسات جریحه‌دار مردم مسلمان و زجر کشیده ایران ریخته شد.

روزنامه نبرد ملت، مورخ هفتم شهریور ۱۳۳۲ (یعنی یک هفته پس از کودتای ۲۸ مرداد)

توضیح: روزنامه نبرد ملت، در حال حاضر، یعنی در سال ۱۳۶۰، به کارگردانی همان عبداللهمکر باسجیان، در تهران، بعنوان ارگان فدائیان اسلام و پیروان نواب صفوی انتشار می‌یابد و از پشتیبانان دوآتشی حزب جمهوری اسلامی و سید محمد بهشتی و همپالکی‌های ایشان است!

"آیت الله کاشانی: مصدق با کمک دشمنان استقلال ایران برای درهم ریختن رژیم . . . می‌کوشید."

نشریه آتش، شانزدهم شهریور ماه ۱۳۳۲ (سه هفته بعد از کودتای بیست و هشتم مرداد)

"عبد خدائی، عضو فدائیان اسلام، که در دولت دکتر مصدق به دکتر فاطمی تیراندازی کرده بود، بعد از ۲۸ مرداد به دادگاه کشیده شد تا محاکمه و تبرئه شود. به هنگام محاکمه او، جمعیت فدائیان اسلام در کاخ دادگستری بر سر مردم نقل می‌پاشیدند."

نشریه آتش، هفدهم شهریورماه ۱۳۳۲

توضیح: این شخص هم اکنون از فعالان حزب جمهوری اسلامی و نماینده "مجلس شورای اسلامی" است!

"فرمانداری نظامی، یا دارالتبلیغ اسلامی".

نشریه نبرد ملت (متعلق به گروه فدائیان اسلام)

"خبرنگار: نظر شما درباره مجازات مصدق چیست؟"

کاشانی: طبق شرع شریف اسلامی، مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی کشورش در جهاد خیانت کند، مرگ است."

مصاحبه با "اخبارالایوم"

(متن این مصاحبه در روزنامه کیهان ۲۳ شهریور ۱۳۳۲)

منتشر شده است.

(درواقع، کاشانی حکم "شرعی" قتل مصدق را صادر می‌کند!)

"... شاه ما کاملاً با فاروق (سلطان سابق مصر) فرق دارد. او جوان فاسد و با دیکتاتور مستبدی

نیست، بلکه مردی معقول، تحصیل کرده و با انسانیت است..."

مصاحبه آقاسید ابوالقاسم کاشانی با خبرنگار "المصور"

(نقل از خواندنیها، شماره ۵۶ سال ۱۳۳۲)

"خبرنگار: می‌خواهم نظر شما را درباره آنچه روی داده (منظور کودتای ۲۸ مرداد است) بدانم. آیا

انگشت بیگانه در آن وجود دارد؟"

آیت الله کاشانی نیمه سیگاری آتش زده و گفت: "... وضع خوبست، و خطر برطرف شده، مصدق راه

را کم کرده و مستحق این عاقبت بود... اما در مورد انگشت‌های خارجی، تا آنجا که من میدانم چنین

چیزی نبود. مصدق علیه شاه شورید و موقعیت و نفوذ شاه را در بین مردم فراموش کرد. شاه چهار ماه

قبل می‌خواست مصدق را عزل کند، ولی من وساطت کردم تا این که وارد این نبرد شدید و پیروز گردیدیم."

مصاحبه کاشانی با "اخبارالایوم"

(متن کامل مصاحبه در کیهان ۲۳ شهریور ۱۳۳۲)

"... جای مسرت است که دولت جناب آقای زاهدی - که خود یکی از طرفداران جبهه ملی بود -

تصمیم دارند که شرافتمندانه از حیثیت و آبروی ملت ایران دفاع نموده و در راه صلاح و آفاق ملت حداکثر

فداکاری را بنمایند..."

از اعلامیه آقاسید ابوالقاسم کاشانی خطاب به مردم پس از کودتای ۲۸ مرداد

روزنامه کیهان یازدهم آبان ۱۳۳۲

تا نکید روی کلمات همه جا از ماست.

احمد شاملو

شماره اول کتاب جمعه
۴ مرداد ۱۳۵۸

اول دفتر

روزهای سیاهی در پیش است. دوران پر ادباری که، گرچه منطقاً عمری دراز نمی تواند داشت، از هم اکنون نهاد تیره خود را آشکار کرده است و استقرار سلطه خود را بر زمینگی از نفی دموکراسی، نفی ملیت، و نفی دستاوردهای مدنیت و فرهنگ و هنر می جوید.

این چنین دورانی به ناگزیر پایدار نخواهد ماند، و جبر تاریخ، بدون تردید آن را زیر غلتک سنگین خویش درهم خواهد کوفت. اما نسل ما و نسل آینده، در این کشاکش اندوهبار، زیانی متحمل خواهد شد که بی گمان سخت کمرشکن خواهد بود. چرا که قشربون مطلق زده هراندیشه آزادی را دشمن می دارند و کامگاری خود را جز به شرط امحاء مطلق فکر و اندیشه غیرممکن می شمارند. پس نخستین هدف نظامی که هم اکنون می کوشد پایه های قدرت خود را به ضرب چماق و دشنه استحکام بخشد و نخستین گام های خود را با به آتش کشیدن کتابخانه ها و هجوم عینی به هسته های فعال هنری و تجاوز آشکار به مراکز فرهنگی کشور برداشته، کشتار همه متفکران و آزاداندیشان جامعه است.

اکنون ما در آستانه توفانی روینده ایستاده ایم. پادناها ناله کنان به حرکت درآمده اند و غباری طاعونی از آفاق برخاسته است. می توان به دهنه های سکوت پناه برد، زبان در کام و سر در گریبان کشید تا توفان بی امان بگذرد. اما رسالت تاریخی روشنفکران، پناه امن جستن را تجویز نمی کند. هر فریادی آگاه کننده است، پس از حنجره های خونین خویش فریاد خواهیم کشید و حدوث توفان را اعلام خواهیم کرد. سپاه کفن پوش روشنفکران متعهد در جنگی نابرابر به میدان آمده اند، بگذار لطمه ای که بر اینان وارد می آید نشانه تنی هشداردهنده باشد از هجومی که تمامی دستاوردهای فرهنگی و مدنی خلق های ساکن این محدوده جغرافیائی در معرض آن قرار گرفته است.

صبح

احمد شاملو

۵۸/۲/۱

دلرم و

کاهلانه

آبدانه های چرکی باران تابستانی

بر برگ های بی عشوه خطمی

به ساعت پنج صبح

در مزار شهیدان

هنوز

خطیبان حرفه ای در خوابند.

حفره معلق فریادها

در هوا

خالی است.

و گلگون کفنان به خستگی در گور

گرده تعویض می کنند.

به نزدیک آبله های بلوان

بر الواح سرسری، به ساعت پنج صبح.



در شماره ۹ "علم و جامعه" تحت عنوان "انقلاب ایران و نظرات رفقا" مطالبی بعنوان هواداران مجاهدین خلق ایران بچاپ رسید که پس از انتشار آن هواداران انجمن دانشجویان مسلمان آمریکا در واشنگتن با ما تماس گرفتند و اعلام داشتند که مطالب مزبور، نظریات سازمان مجاهدین خلق ایران نبوده است. پس از این تماس اطلا حاصل کردیم که دوستان مزبور اعلامیه جداگانه ای در همین رابطه انتشار داده اند. ما از سوء تفاهمی که در این رابطه پیش آمده است متأسفیم و در شماره آینده مطالبی را که هواداران انجمن دانشجویان مسلمان آمریکا و در رابطه با نظریات سازمان مجاهدین خلق ایران در مورد انقلاب ایران در اختیار ما گذاشته اند، چاپ خواهیم کرد.

م. آزریم شاعر وفادار به خلق

☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

یاشیده عمر دیو کویم به سنگ
یا خاک وطن ز خون ما گیرد رنگ
القصد پس از شکستن حلقه تاج
این چنبر دستار بدریم به چنگ!

☆☆☆

یک دسته لاشخوار و یک فوج گراز
گردند به طعمه ای چپاول آغاز
هر دسته چو خواست طعمه را پیش خورد
برخاست میان شان هیاهوی دراز!

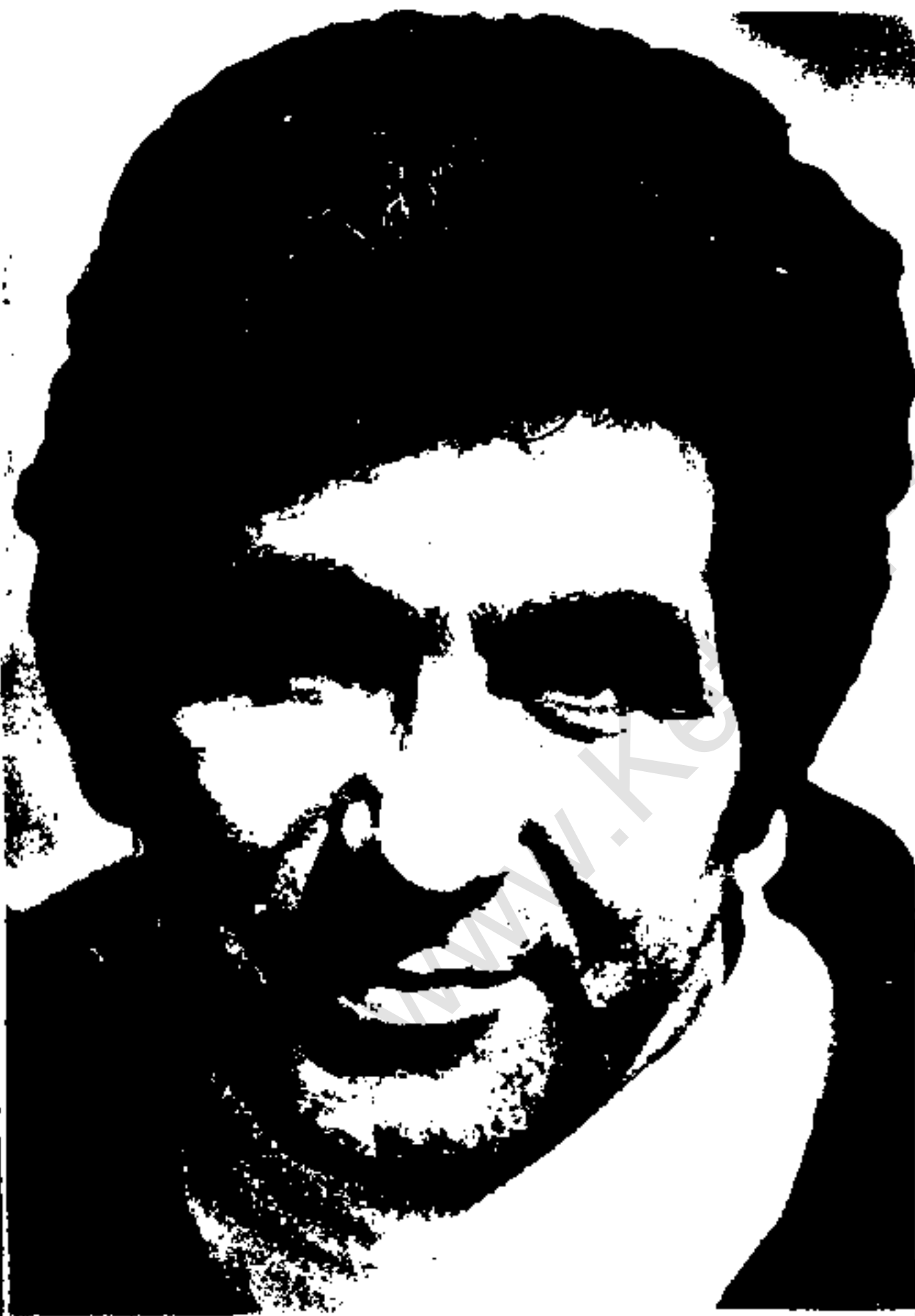
☆☆☆

هر یک دبدی پوشد سر انجام تلف
میراث نهد بجای، از خویش خلف
ناسازی بخت بین که آن دشمن خلق
چون رفت، بجای خویش، بنهاد سلف!

☆☆☆

چون سیل خروش خلق بگسخت محار
چندی ز طمع به موج گشتند سوار!
غافل که چنین سیل که آن دشمن را کند
این مشب فضول را زند نیز کنار!

☆☆☆



فاجعه

بعد از هزار سال که عدل سینه زن ،
از جور بریزید ، خوششید : یا حسین !
بعد از هزار گونه شهیدی که خلق در راه ایمان خویش داد ،
این والیان ،

میراث خوارگان خون شهیدان ز جور و جهل ،
کردند فتنه ای که به یک سال مردوزن ؛
در حسرت گذشته خوششید : یازید !

تهران - ۲۵ بهمن ۱۳۵۹

آینه دق

از روضه خوان پر جوادی به سرش رسیدند
اوضاع کار و بار تو آیا به میمنت انقلاب تفاوت کرده است ؟
گفتا: بلی بشکر خدا کار روضه خوانی منم عجیب راحت و آسان شده است !
زیرا که سالهای ازین پیش تا فطره ایگی ز چشم استعمار گیرم ،
باید هزار قصه ز بیداد ششمر می گفتم .
اکنون ولی در آدل قبر ، این خلق ،
تا چشمشان به چهره من می افتد ،
بر سر نوشت خویشتن ایگی زار زار می گریند !

تهران - ۱۶ فروردین ۱۳۵۹

بیانیه

... « باری تمام فاجعه اینست
یاران نظر کنید!

من با زبان سرخ سخن می گویم
و خوب می دانم،

زبان سرخ سرسبزی دهد بر باد!
اتاقچه باک،

اکنون که خونهای هزاران شهید را
این گونه بی دریغ به تاراج می برند؛

این قطره نیز بهره ناپسند آینه فواره های خون،

کز قلب گرم و پاک جوانان به پاسداری دانشگاه،

- در پای نرده های خیابان شانزده آذر، -

دیشب تمام شب به رین می ریخت ... »

مردی میان سال، بر کف دست،

در پای نرده های خیابان شانزده آذر،

در جمع خشکین جوانان چنین سخن می گفت:

« یاران نظر کنید! مسدود اینست!

باری تمام فاجعه اینست:

آن غول زخم خورده سرابیه .

بادالریان بر سر سودای خون خنق به بسند رسیده ،
حجت خود را تمام کرده و گفته است :

من بیش ازین قرار ندارم .

یعنی قرار ضمنی ما این بوده است ز روز نخست !

یعنی قرار ما دشمن بوده اینچنین که شما یان ،

بر توس نگاهور این انقلاب خنق هماری قوی شوید !

و ان چند سگر مقادمتی را که خنق ،

از زمین کارزار بنا کرده است ، خراب کنید !

در دست خنق بودن سگرا ،

سه عظیم بازسازی شیرازه نیست :

شورای خنقا ، شورای کارگران ، شورای بزرگان ، شورای کارخانه و دهکگاه ،

شورای انقلابی ارتش ، بهادران ،

ایمان تمام دشمن تاریخی خنق بویژه فضای دانشگاه ...

اما شما هنوز نپاشیده ایدشان !

من بیش ازین قرار ندارم چه شد قرار !

سرابیه تاب ندارد !

سرابیه حاکمیت مطلق می خواهد !

بازار می اسن طلب می کند ... !

بای تمام فاجده اینست :

این والیان ،

باید نشان دهند که در کار خود توانایند !

تا در مقام خویش بپایند !

اما ، روحالپوش تاریخ روشن است .

هر چند این زمان ، بر روی نقشهای شهیدان درون دانشگاه .

اعلام حاکمیت دولت کند !

تا برقرار خویش بپایند !

تاریخ نیز پانچ خود را در آستین دارد ، اما

تا فرصت کشایش آن دادگاه ،

من با زبان مرخ ،

پرونده را گشودم و اینست داد خویش ،

از خون من چه باک !

این قطره نیز بهره آن چشمه سار ،

کز عمن پاکترین قلبهای گرم ،

در پای نرده های خیابان شانزده آذر ،

دیشب ، تمام شب ، به زمین می ریخت !

باندگی

خندید و گفت:

«خوب! همین بود؟»

آن انقلاب خلق که می گفتید

داروی زخمهای هزاران ساله است!

درمان درد مزمن بیداد و جهل و ناکامی است

دروازه حضور به دوران تازه ای است که دست بزرگ خلق،

معمار بازسازی تاریخ است!

بازری کار و مشعل فرهنگ در رانی و آزادی،

خورشید و نان فراوان به خانه ما آرند!

چندان که هیچ سفره نماند تهی!

آن وعده ما تماشای این بود؟

این بود آنچه در ره آن سالها روانه زندان شدید؟

این بود آنچه در ره آن جان بکف روانه شد این خلق؟

یعنی سرای خلق چنین بود؟

گفتم:

ز عمق فاجعه آگاهیم!

اما تمام فرصت تاریخ از برای منست.

بسیوره نیشخند من!

اینم مصیبتی است که چونان تو انگلی امروز،
 بر ما زبان به طعنه گشوده است!
 گوش تو نیست محرم بر دوازدهم، درنده می گفتم
 زان باری نهان که درین ماجرا گذشت،
 تا شد چنین که همچو توئی هم زبان به طعنه کشید!
 باری تمام آنچه تو شایسته ای به پاسخ من، جدای است که می گویم:
 "دشکر کن که حال چنین شد! - اگر چه در نیاید -
 درنده مجال هیچ نمی داشتی تو انگلی باری ریخ،
 کاین سان وقوع بیشتر زنی بر قیام سخن،
 این پاسخ از برای تو کافی است!"

اما ز حال خویش نیز بگویم:
 بر ما به بیشتر مسوزان دل!
 ما را هنوز پند تا بچ پیش روی گشاده است همچنان!
 پولاد آبدیده خلقی که نسیمای بیایی،
 از آزمون کوره بیدارای گونه گونه تا بچ سر بلند گذشت است،
 بچند از تحمل این گاه دود عاجز نیست!
 سبلی که سد سنگی بیدار است سرکام،
 در سنگنای دره نیز بگم دیر نخواهد ماند!

تهران - ۲۵ آبان ۱۳۵۹

نگاهی به وضع موجود عربستان سعودی

مقاله زیر نوشته عسان سلامه است که در مجله
 MIDDLE EAST RESEARCH + INFORMATION PROJECT
 شماره ۹۱ اکتبر ۱۹۸۰ آمده است. بعلت آشنائی کم و بیش
 خوانندگان با آداب و رسوم مردم عربستان از ترجمه کامل مقدمه
 صرف نظر شده و فقط نکات برجسته آنها را با اختصار میآوریم و
 بقیه مطالب را بطور کامل منعکس میکنیم:

"مهران مهدوی"

خاندان سعودی در قرن هیجدهم نفوذ و قدرت خود را از اتحاد با محمد
 ابن عبدالوهاب که معتقد به بازگشت به سنت های اسلامی بود بدست آورد.
 عربستان در اوائل قرن بیستم با فتح ریاض توسط عبدالعزیز ابن سعود بنوبه
 خود بصورت قدرتی درآمد. در دوران جنگ جهانی اول عبدالعزیز ابن
 سعود با انگلیسی ها طرح دوستی ریخت که بعد ها آمریکائی ها جای
 انگلیسی ها را گرفتند. ابن سعود در اوائل دهه ۱۹۲۰ "اخوان" را که
 در قدرت رسیدنش هم کمک فراوان نموده بودند منحل کرد اما روابط
 نزدیکش را با علماء حفظ کرد. در ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۲ ولایات خود مختار نجد
 و حجاز و غیره که این کشور را تشکیل میدادند بصورت واحدی در آورده و نام
 رسمی کشور عربستان سعودی را گرفتند. در ۱۹۴۴ که آمریکائیها تصمیم
 به ایجاد یک پایگاه نظامی در ظهران گرفتند پادشاه عربستان به تاسیس
 وزارت دفاع مبادرت کرد. در اکتبر ۱۹۶۳ عربستان به شش استان تقسیم شد
 و هر استان هم بچند منطقه که استانداران با حکم سلطنتی منصوب میگرددند.
 همچنین شورای وزیران یک معاون استاندار و یک شورای ۳ نفره استان
 برای کمک به استاندار انتخاب میکنند.

از آنجا که قوانین در این کشور برطبق موازین اسلام میباشد تا
 سال ۱۹۷۰ یعنی تا زمان مرگ مفتی اعظم عربستان وزارت دادگستری
 وجود نداشت.

وزارتخانه ها و موسسات دولتی غالباً توسط افراد خاندان سلطنتی اداره میشوند ولی برای جلب رضایت دوستان و نزدیکان، مشاغل و مناصبی هم به افرادی خارج از خانواده سلطنتی سپرده میگردد. برای نمونه الشیخ که از اعقاب تاسیس کنندگان مذهب وهابیه هستند سه نماینده دائمی در شورای وزیران دارند. یاروسای طوایف به سمت استانداری هم میرسند.

ارتش عربستان با توجه به اینکه از تجهیزات مدرن برخوردار است چندان قدرت و آمادگی نظامی ندارد. نیروهای مسلح جمعاً از ۷۰۰۰ نفر تشکیل شده که نسبت به وسعت خاک کشور ناچیز بوده، جوانان هم تمایلی به ورود به ارتش نشان نمیدهند. با این ترتیب همسایه های فقیرتر عربستان از نیروهای نظامی قوی تری برخوردار هستند. ولی بودجه دفاعی در سال ۱۹۷۸ مبلغ ۱۴ میلیارد دلار بود که ۸ میلیارد از آن صرف خرید وسائسل نظامی و غیره از ایالات متحده شده بود. امروزه عربستان بیش از هر کشوری (با در نظر گرفتن مصرف سرانه ۲۵۰ دلار در مقایسه با مصرف سرانه ۵۲۰ دلاری ایالات متحده) خرج ارتش میکند.

مالکیت و ثروت

در آغاز سلطنت خاندان سعودی، ۸۰ درصد سرزمین سعودی متعلق به قبایل و ایلات بود. در این اقتصاد، زندگی چوپانی که بیشتر بر اساس حرکت از مکانی به مکان دیگر بنا شده بود تا زندگی دائمی در یک محل، مسئله دارائی خصوصی مسلماً قدیمی و کهنه بود. ولی بعد ها فکر تعلق املاک به قبایل ساکن در همان نقاط بوجود آمد که حقیقتاً زمانی باعث اختلافات بیشماری حتی در خود قبایل بود.

در این صورت حق دارائی ملک و مال نه بعنوان اساس قدرت بلکه بمنزله صفت مشخصه قدرت درآمده، حقوقی که در اصل بتدرت سیاسی و نظامی تکیه دارند. خط مشی این سعود این موضوع را بوضوح نشان میدهد.

در ۱۹۲۵ پس از پیروزی بر چند قبیله تصمیم به "ملی کردن" سرزمین های آنها بمنظور اختصاص دادن به املاک سلطنتی گرفت. این امر نیز نمایانگر "حقیقت روابط بهره کشی" در جوامعی است که به مرحله سرمایه داری نرسیده اند و بازگوکننده اهمیت "روابط برتری" میباشد.

سی درصد از کل زمین های زراعی مخصوصاً در قسمت های غیر سعودی حجاز و عسیر به بخش خصوصی تعلق دارد. در موارد دیگر حقوق وراثت نه بر اساس مالکیت بلکه بر پایه گرفتن بی آزار میباشد. بعضی از املاک سلطنتی بعنوان تیول به افسران حامی خاندان سلطنت داده می شوند. ولی این "صاحبان" طبق یک فرمان در سال ۱۹۷۵ از به ثبوت

رساندن این املاک بدون اجازه پادشاه محرومند. این زمین ها بعد از ثبت رساندن بصورت ملک شخصی درمیآیند که بجز ناحیه عسیر در جاهای دیگر کمتر بچشم میخورد. بقیه زمین ها بصورت مشاع در شرق متعلق به ایلات و عشایر است. اوقاف هم قریب ۱۰ درصد از زمین های زراعی را تشکیل میدهد. در سیستم زمین داری عربستان قوانین جاری مملکت رل مهمی را بازی میکنند. دولت میتواند عشایر را از سرزمینشان بمنظور بهره برداری کافی و معدن یابی اخراج کند. بنابراین ابن سعود موافقت نامه های نفتی را با احکام ساده سلطنتی آغاز نمود.

ابن سعود و ملک سعود در دوران سلطنت خود (۱۹۰۲ تا ۱۹۵۲) و (۱۹۵۳ تا ۱۹۶۴) هیچگونه فرقی بین درآمد شخصی خود و درآمد دولت قائل نبودند. هردوی آنها در خریدن بیعت و وفاداری همانقدر و لخرجی میکردند که در خرید لوازم نفیس. علیرغم سی برابر شدن قیمت نفت ظرف دهسال، پادشاه عربستان مجبور بود پول قرض کند، و قیمت ریال در بازار آزاد به نصف رسید.

در حالیکه در ۱۹۴۷ برنامه افزایش بودجه آغاز شد، پادشاه صورت حسابی برای تفکیک مخارج شخصی از هزینه های دولتی نداشت بطوریکه تا اواخر دهه ۱۹۵۰ پادشاهی سعودی به آستانه ورشکستگی رسیده بود. در اینجا نیز مانند سایر کشورهای منطقه "موضوع خرج کردن درآمدهای نفتی باعث تشکیل موسسات اداری و مالی گردید". به بیان دقیق تر بخشش های پدران ملک سعود و متعاقباً وضع داری مملکت، اساس تغییری سلطنت از سعود به برادرش فیصل بود. فیصل در حرفهای شخصی ملاحظه کارتر بود ولی مهتر آنکه علاقمند به ایجاد کردن سیستم مدرن تری بود.

یک ساختمان اداری قدیمی با خط مشی های گنگ وجود داشت. پادشاه در آوریل ۱۹۵۲ اجازه ایجاد یک آژانس پولی (تقریباً شبیه وزارت داری و بانک مرکزی با هم) را صادر کرد. این آژانس تحت نظارت بانک آمریکائی بمنظور کوتاه کردن دست افراد خاندان سلطنت حدود و اندازه های راتعمین نمود.

خاندان سلطنت برطبق یک قانون گمرک بسال ۱۹۵۳ معافیت گمرکی را که تا این زمان از آن برخوردار بود از دست داد و در ۱۹۵۴ مجبور به قبول کردن انتشار اولین نشریه بودجه کشور شد. در ۱۹۵۵ قانون کنترل ارزی، ارسال ارز بخارج را منع نمود. اما در عمل این قانون تغییر چندانی نداد و شاهزادگان به سپردن مبالغ هنگفتی به حسابهای بیروت و قاهره ادامه دادند. بودجه دوم که در آن مخارج پادشاه ۷ درصد و پرداختی به روسای عشایر ۱۳ درصد محاسبه شده بود تا ۱۹۵۸ انتشار نیافته بود. سامان امور مالی از ۱۹۵۲ ببعده توسط آژانس پولی عربستان

سعودی (SAMA) حکمفرما شد . در ۱۹۵۴ وزارت اقتصاد و دارائی برای نظارت در امور مالی و درآمد کشور بوجود آمد . قانون ۱۹۵۸ - ۱۹۵۴ شورای وزیران ، این آژانس را عهده دار تصویب بودجه سالانه بحکم پادشاه نمود . بوجود آمدن این موسسات به همراه وزارتخانه های کشاورزی ، صنعت ، برنامه و نفت باعث کاهش دوسوم مخارج شاهزادگان گردید .

تاسیس بخش مالی مرتب با موانع معمولی اداری برخورد میکند : انحصار قدرت سیاسی ، تقسیم قدرتهای شخصی در ادارات و فقدان نیروی کار با تجربه کافی . معلوم نیست چقدر پول بعنوانین مختلف و غیرمعمول بین افراد خاندان سلطنتی توزیع میگردد ، چون خاندان سلطنتی قدرت سیاسی را در اختیار دارد ، " کنترل و دسترسی به درآمد ملی را در اختیار خود دارد ، و آخرین کلام در برنامه های مربوط به سرمایه گذاری با اوست " .

قریب ۳۰۰ میلیون دلار به هر شاهزاده اختصاص دارد که شامل املاک شخصی آنها نیست .

زمین داری وزمین های زراعتی

(به هکتار)

منطقه	تعداد دهات	تعداد دارائیها	جمع زمینهای زراعتی
قسمت شرقی	۱۱۱	۱۱/۳۷۲	۶۹۴۷
ریاض ، عقیف و خسره	۳۷۴	۹۶۶۸	۳۵۰۶۴
قاسم	۲۸۴	۶۶۹۵	۲۱۰۴۶
رهل	۲۴۱	۶۶۴۵	۵۶۶۹
جوف ، قریت و قسمت های شمالی	۹۵	۲۶۵۵	۵۹۷
مدینه	۲۶۴	۷۸۱۵	۲۸۳۲
مکه	۲۴۲۳	۳۷۰۰۰	۳۲۸۰۸
عسیر	۱۳۱۷	۳۱۳۰۲	۱۱۹۰۵
بها	۹۶۱	۱۹۵۳۴	۳۹۸۸
جیزان	۱۴۰۶	۳۴۸۰۲	۳۸۷۰۶۶
مجران	۷۱	۲۳۸۹	۳۰۶۷
بشاء و رانیه	۲۵۸	۱۰۹۱۲	۱۳۷۳۷
جمع	۷۸۰۵	۱۸۰۷۸۹	۵۲۴۷۲۶

EXETER، ژوئیه ۱۹۸۰. هیل جمعیت کشاورزان و ایلات را ۱/۹ میلیون برآورد کرده است. TIMSISLEY در FINANCIAL TIME تاریخ ۲۸ آوریل ۱۹۸۰ بیک گزارش دولتی سال ۱۹۷۷ اشاره میکند که ۴۷۰۰۰۰ نفر از کارگران ساکن و ۱۶۰۰۰۰ نفر اعراب بدوی، یعنی تقریباً ۳۰ درصد نیروی کارگر سعودی در قسمت کشاورزی میباشند. این رقم نسبت به ۴ درصد (سال ۱۹۷۰) کاهش یافته است. همچنین سهم کشاورزی از درآمد غیر نفتی از ۱۲/۱ درصد در ۱۹۷۰ به ۲/۴ درصد در ۱۹۷۸ تنزل کرده است. در برنامه های وسیع جدید تجاری - کشاورزی، واقعا همه کارگران از خارج وارد میشوند.

مردم عربستان سعودی

تا اینجا، موضوع صحبت روی انحصار قدرت مطلقه و اتحاد در رژیم سعودی بود. که ماسعی کرده ایم ماهیت آنرا روشن سازیم: بهم پیوستگی ذاتی، مذهبی و استقلال داخلی، مقاومت در برابر متمرکز نمودن قدرت. تکامل تدریجی قدرت مسلما بستگی به توسعه و پیشرفت داخلی در سالهای آینده دارد. ادامه همکاری داخلی، حفظ تعادل میان طرفداران شاه زادگان و متحدینشان، مشروعیت تئوریک رژیم سلطنتی، عناصر اصلی بقاء و دوام رژیم سعودی میباشد. ولی این رژیم و در یک خلاء حکمرانی نمیکند: فرمانروایی آن بر منطقه ای سه برابر خاک فرانسه بوده، و خود را مسئول زندگی روزانه و آینده چند میلیون مردم سعودی میدانند. بنابراین اختلافات داخلی برای رژیم مهلک است. فشارهای خارجی بر رژیم - داخلی منطقه ای، یا بیسن المللی - امکان دارد منجر به پاگرفتن یا حتی تغییر رژیم گردد بدون آنکه هیات حاکمه دچار تشتت شود.

نیروهای سیاسی مخالف رژیم چندان دخالتی چه در تشکیلات یا چه در تماس با نیروی نهفته برای تغییرات ناگهانی اجتماعی ندارند. در اینجا باید به هدف های گروههای خواهان تغییرات توجه کرد نه به خود گروهها که ممکنست از آن اهداف برای کسب قدرت استفاده کنند.

جمعیت سعودی چقدر است؟ همین سؤال ساده بعضی مسائل حساس سیاسی را عنوان میکند. نتایج سرشماری های سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۷۵ هیچوقت منتشر نشدند. "این مسئله تحریم شده ایست که چنانچه بدان اشاره ای شود موجب نگرانی شدید مقامات دولتی میگردد". ارزیابی ها از ۳ میلیون تا ۹ میلیون تسغیر میکنند. حسابگری های جدید و مقایسه آنها با منابع دیگر جمعیتی بین ۴ و ۴/۵ میلیون را نشان میدهد. در حال حاضر این جمعیت تضاد طبیعی یک جامعه باستانی را که میخواهد یک شبه به سیستم سرمایه داری بین المللی به پیوند تجریه میکند.

کشور به د و نوع اقتصاد حتی شاید در جامعه تقسیم شده - یکی شهری و دیگری بدوی . چند سال پیش جمعیت بدوی ها و شهر نشینان مساوی فرض میشد . بنظر میرسد که این ارزیابی بیشتر با صل و نسب سعودی ها مربوط باشد تا موقعیت شهر نشینی فعلی شان . ولی نیمی از جمعیت - شاید هم بیشتر - پای بند همان سیستم قبیلہ ای هستند که رژیم هم به حفاظت آن اذعان دارد . این تقسیم ، بوضوح قبایل شمالی و نجد را در مقابل شهر نشینان شهره های بزرگ حجاز و عسیر قرار میدهد .

آیا زندگی بدوی برای آنها که شهر نشین شده اند بصورت خاطره ای ساده درآمده است ؟ چادر نشینان ، امروزه قریب ۱۵ درصد جمعیت را تشکیل میدهند - " یک اقتصاد اساسا غیر پولی و عاریتی ، و اقتصاد مشخص اجتماعی بمنظور امرار معاش ، در مقابل یک اقتصاد تفوق پولی بر پایه درآمد های نفتی که به گروه کوچکی از جمعیت تعلق دارد . " این اختلاف نمایی تواند برای همیشه دوام داشته باشد . امروزه اعراب بدوی " در یک حالت تغییر ناگهانی که در دهائی به همراه خواهد داشت " بسر میبرند . این تغییر منحصرأ بواسطه نفت نیست . رژیم سعودی از اول از ترس شهرهای وابسته به جهان خارج ، به اعراب بدوی متکی بوده است . بین سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۲۷ این سعود سعی کرد بسیاری از آنان را برای تشکیل ستون فقرات قشون خود - اخوان کوچ دهد .

امروزه دولت میخواهد همه چادر نشینان را شهر نشین کند . ظاهرا دخالت دولت دو هدف دارد : یکی پیشگیری کردن از بوجود آمدن لومپن پرولتاریا که دیر یازود تهدیدی خواهند بود ، دیگری استفاده کردن از این نیروی کار برای جلوگیری کردن از ازدیاد کارگران مهاجر . والبتہ کنترل کردن یک جمعیت شهر نشین بمراتب راحت تر از یک عده مردم در حال حرکت میباشد .

اولین برنامه از این نوع - که در دهه ۱۹۶۰ و با اسم ملک فیصل عملی شد - قرار دادن دهها هزار چادر نشین در مناطق نسبتا آباد بیابانی نزدیک حراض بود . برنامه های مشابه همچنین ادامه یافتند ، ولی رژیم سعودی موفقیتی در ترغیب چادر نشینان جوان به کشاورزی و صنایع کسب نکرده است ، زیرا در این سیاست اشکالاتی موجود است . اجرای برنامه شهر نشین کردن بادیه نشینان ظرف ۱۰ تا ۱۵ سال مستلزم پرداخت مخارجی میباشد تا بادیه نشینان بتوانند بمرور زمان بزندگی شهری عادت کنند . پرداختن حقوق بخانواده های که فرزندان شان مشغول تحصیل میباشد - مقاومت چادر نشینان در برابر زندگی شهری را منعکس نموده همچنین ترس آنان را از اینکه فرزندان شان بیش از حد و معیار قبیلہ و عشیره باسواد شوند نشان میدهد .

با اینحال نقش و انتقال به زندگی شهری بسرعت در جریان است ، و بنظر میرسد که دولت قادر به کنترل این جریان که عمدتاً بستگی به خواست دولت ندارد نمیباشد . ارتباطات که باعث متلاشی شدن زندگی کهنسـه بیابانی بوده اند عوامل اصلی این تغییرات میباشند . اقتصاد باد نشینی ناپدید میشود درحالیکه قبایل هنوز برجای خود باقی هستند . در اینصورت رژیم ترس کمتری دارد تا اینکه با شهر نشین کردن تحمیلی باعث تحریک احساسات آنان گردد . مسئله بادیه نشینی با مسکن دادن از بین نخواهد رفت . فقط شکل آنرا تغییر خواهد داد .

اختلاف جغرافیائی و مذهبی

حیات و رشد رژیم سعودی مدیون ترکیبی از فشار نجدی ها و جریان مذهبی وهابی میباشد . این ترکیب مذهبی و جغرافیائی توسعه طلبی خود را از طریق برنامه منظم توسل به زور تحمیل کرده و باعث اتحاد قبایل گردیده است . مقاومت در برابر این سرکردگی سیاسی و مذهبی زیاد بود . امروز این مقاومت بعلت وحدت سیاسی کشور ، پخش منافع حاصله از درآمد نفت ، و البته طرق جدید تر اعمال فشار ، ضعیف تر شده است . اما سرکردگی دارو - دسته حاکم چندان مورد قبول همگان نیست . در واقع ، ناهماهنگی قبیله‌ای ، جغرافیائی و مذهبی مردم عامی برای یک نوع انقلاب برطبق موازین باستانی میباشد .

جنبه قبیله ای : توجه کردن مزایای فوق العاده زیاد و سیر تصاعدی آنها که به خاندان سلطنت و نزدیکانشان اعطا میشود برای بقیه مردم مشکل است . اولاً ، که این مزایا مخالف اسلام اند ، مخصوصاً اعتقادات سیاسی و اجتماعی اسلام حنبلی و وهابی که براساس خود قرآن استوار میباشد . بعلاوه اسلام برخلاف انحصار طلبی سعودی هیچگونه دستوری برای حکومت موروثی ندارد ، بلکه توانائی فردی را معیار عمل برای رهبری میداند . بنا براین آیشاهزادگان سعودی صلاحیت حکمرانی دارند ؟ یا طرح سؤال بگونه ای دیگر ، آیا هیچ شخص بالیاقتی خارج از خاندان سعودی وجود ندارد ؟

مضافاً که این سرکردگی و این مزایا تازه اند . فقط دو قرن پیش ، خانواده سعودی از اشراف یکی از قرا نجد بود ، درست مثل خیلی خانواده‌های دیگر که در این فاصله یا از بین رفته اند و یا هنوز " زمین " هائی را که خانواده سعودی از دستشان بیرون کرده از یاد نبرده اند . شعاری ها ، قبیله سرشناس و برجسته شمال شرقی عربستان ، تا دهه ۱۹۳۰ با حکومت مرکزی در جنگ بودند . قبیله مطیسر و حنزل حجاز هم بهمین صورت در جنگ بودند . این قبایل از طریق ازدواج یا پول یا مقام رام گشته یا بیطرف شده اند ، ولی در درون خودشان

هنوز هم متحد هستند . تجربه مهاجرت ، ماهیت غیر واقع بینانه طراحی پیوند درون قبیله ای را نشان داد ، مخصوصا در جامعه ای که قدرت سیاسی درون قبایل مرهون علائق افراد میباشد . خاندان سلطنتی راضی به مقرر نمودن قانونی است که اتحاد قدیمی را حفظ کرده باصطک شوریدن قبایل علیه شان نگردد . *

جنبه جغرافیائی : ناهماهنگی منطقه ای هم برای خود مطلبی است . در عربستان سعودی همه میدانند که قدرت فعلی قدرت نجدی هاست . اسمهای استانها به اصطلاحات جغرافیائی بدل شده اند . وجود یک بوروکراسی واحد و اقتصاد متعارف محض استانهای کشور عمدتا باعث کاهش ولایت گرائی لااقل در سطح سیاسی گردید .

ولایت گرائی از میان نرفته است ، و در شرایط مساعد میتواند نیروئی برای تفکیک وجدائی باشد . همه مخالفتهای سیاسی باید با این احساس هماهنگ باشند . عربستان سعودی مساحتی بیش از $1/5$ میلیون کیلومتر مربع دارد . بین دوشهرود استان غالباً بیابان برهوتی قرار دارد . در گذشته این بیابانهای خشک و خالی تقریباً بصورت مرز نقاط مختلف را از هم جدا کرده بودند . قسمت شرقی که از قسمتهای دیگر جداست ، از نظر تاریخی به عراق ، بحرین و حتی ایران و هندوستان بیش از هموطنان نجدی خود نزدیک بوده است . در غرب کشور از اول پیدایش اسلام ، شهرهای حجاز (مکه ، مدینه و جدّه) خود مختاری و ارتباطی با دنیای خارج کسب کرده بودند که مورد حسرت سایر نقاط بود . عسیر هم یک حکومت مستقل با طرز زندگی مخصوص بخود و رسوم مذهبی جدا از فاتحان نجدی تشکیل داد . جیران و نجران بیشتر یعنی هستند تا سعودی . تاریخ ، آداب و سنن ، لهجه ها و طرز زندگی در منطقه نفت خیز حساء ، ناحیه تجاری حجاز ، مردم بدوی نجد و عسیر فرق میکند . و در حقیقت ، مخصوصاً بعلت ناهماهنگی قبایل این تفاوت سرعت انجام میگیرد .

جنبه مذهبی : بنظر میرسد که مخالفین ناراضی خود را از طریق بی علائقی به مذهب وهابی که فاتحان نجدی بعنوان " مذهب رسمی " بانان تحمیل کرده اند نشان میدهند . بهیچ عنوان همه سعودیها از تفسیر عبدالوهاب از قرآن که با رسوم قدیمی بدوی های نجدی بیشتر تطابق دارد تا دیگر سنی ها یا شیعیان تبعیت نمیکند . در حقیقت ، شیعیان که قریب ۲۰۰۰۰ نفرشان در قسمت شرقی زندگی میکنند نه سختگیریها و ستمهای وهابی ها را که حدود دو قرن بر سرشان آمده فراموش خواهند کرد و نه از وابستگی های مذهبی شان که بعضی مواقع به قیمت جانشان تمام شده دست برخواهند داشت . این باعث

* ترور ملک فیصل (همچنین دشمنان فراوان پادشاه که طرفدار عراق هستند) به شماری هامربوط است . همینطور گروه اتحاد مردم شبه جزیره عربستان با قبایل شماری در ارتباط میباشد .

همبستگی بیشتر آنان با مراکز شیعیان از قبیل نجف و قم یا بحرین که شیعیان در اکثریت هستند، میگردد.

سنی ها، اگرچه اکثریت قاطعی را بوجود میآورند و متحد نیستند. و با توجه به فشارهای وهابی ها چهار شاخه تسنن در کشور به رشد خود ادامه میدهند. مالکی ها و حنفی ها در حساء بسیارند، در حالیکه غالب پیروان حنبلی در حجاز و عسیر میباشند، جائیکه مذهب وهابی یعنی شاخه ای از شافعی قریب ۵ سالست به آنان تحمیل میگردد.

چنانچه دکتربین خشک مذهب وهابی تا این اندازه با "روح زمان" که اکنون کشور را بصورت وحشتناکی فرا گرفته ناسازگار نمیبود، این تفاوتها چندان فاحش نبود. ولو آنکه اسلام و تجدد نیز با هم سازگار باشند بایستی گفت که مذهب وهابی تفسیر جامع و بدیعی از اسلام ندارد. برعکس، اختلاف بین طرز زندگی قدیم را با نیروهای کنترل شده یا نشده اجتماعی که "پیشرفت" را بوجود میآورند بیشتر هم میکند. وهمانطور که حوادث مکه نشان داد، اصلیت و اساس مذهب برای آنان - که چه بدلائل اقتصادی و چه بدلائل اجتماعی عقب مانده اند - میتواند پناهاگاهی باشد.

تحصیل کرده ها (تکنوکراتها) و بیسواد ها:

همه ساله ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ عرب سعودی فارغ التحصیل از دانشگاه های امریکا بکشور خود که ۸۰ درصد مردم سواد خواندن و نوشتن ندارند بر میگردد. فقط ۶ درصد شهرنشینان سواد خواندن و نوشتن ندارند. دولت اینک با امید به ریشه کن کردن بیسوادی یک هزار مرکز آموزشی رادرسراسر کشور میگردد. اخیرا، مراکز متعددی منحصرآ برای خانمها بوجود آمده است. با این وصف سطح بیسوادی بصورت وحشتناکی بالاست، و هدف دولت هم عملی نشده است.

آموزش و پرورش بسرعت پیشرفت کرده، ولی نه همواره در سطحی گسترده. بسیاری از محصلین تحصیلاتشان را بمنظور کارکردن نیمه تمام میگذارند. با توجه به برنامه های وسیع صنعتی کشور، تعداد محصلین رشته های فنی بسیار کم است. کارآموزی در رشته های حقوقی و تاریخی اسلام نسبتا وسیع میباشد. آموزش خانمهای جوان هم کافی نبوده، و بهیچ ترتیب آنانرا برای یک زندگی فعال در اجتماع آماده نمیکند.

دولت در این زمینه تعهدات بسیاری قبول کرده است. از ۱۴۲ میلیارد دلار برنامه دوم پنجساله (۱۹۸۰ - ۱۹۷۵) ۲۲/۷۰ میلیارد - (۱۶ درصد) به آموزش و پرورش اختصاص دارد. بودجه اختصاصی برنامه های آموزشی در یکسال بیش از ۵ برابر شده است (از ۵۹۷ میلیون دلار در ۱۹۷۵ به ۳/۳ میلیارد دلار در ۱۹۷۶).

هدف دولت اینست که تعداد محصلین ابتدائی را از ۷۶۰۰۰ در سال ۱۹۷۵ به ۱/۳ میلیون در سال ۱۹۸۰ برساند، بطوریکه هرپسر سعودی و از هر دودختری یکی بتوانند وارد دبستان شوند. تعداد محصلین دبیرستانها از ۲۰۰۰۰ در سال ۱۹۷۵ باید به ۴۰۰۰۰ در ۱۹۸۰ برسد. فارغ التحصیلان دبیرستانها باید از ۹۰۰۰ در سال ۱۹۷۵ به ۲۱۰۰۰ در سال ۱۹۸۰ برسد تا حضور خارجیها را که اغلب مصری و فلسطینی هستند و ۳۶ درصد معلمین سیکل اول و ۸۲ درصد معلمین سیکل دوم را تشکیل میدهند کاهش دهد. در قسمت تعلیمات فنی، بجای مدارس کشاورزی و صنعتی، فقط مدارس تجاری ظاهر را جوانان را جذب میکند (۱۰۰۰ نفر در ۱۹۷۶).

عربستان در دانشگاه مدرن (ریاض و جدّه)، در دانشگاه اسلامی (مکه و مدینه) و تعدادی موسسات آموزش عالی دارد که در تناز آنها مخصوص خانمهاست. دانشگاه نفت و صنایع معادن ظهران از توجه خاصی برخوردار است. دولت از تعداد معدودی که بآن وارد میشوند کاملاً مواظبت میکند، تا از آنها تحصیل کرده های خیره ای در برابر رقبای اروپائی و آمریکائی بوجود آورد. باین ترتیب رژیم سعودی یک موسسه تجربی خارج از محدوده دانشگاههای کلاسیک و الهیات در مقایسه با دانشگاههای حقوق مکه و مدینه تاسیس کرده است. این یک تقسیم اجتماعی دیگر نیز ایجاد میکند، تقسیمی که مرکز ثقل گروه جدیدی از گردانندگان مملکتی را تشکیل میدهد.

این تقسیم — به همراه کمبود علاقه جوانان سعودی به تعلیمات حرفه ای، جبر و فشار آموزش و پرورش قدیمی، تعداد زیاد بیسوادها و تلف کردن نیمی از نیروی فعال یعنی زنان — مانع موفقیت برنامه های آموزشی دولت میگردد. دوگانگی موجود: از یکطرف سطح بالای علوم فنی و از طرف دیگر زندگی سنتی موجب آن میگردد که افرادیکه از آن بهره مند میشوند مانع تحقق یافتن آرزوی دولت گردند.

در این اجتماع که پیشرفت صنعتی بسرعت صورت میگیرد باید تعدادی از بدویها و تعداد بیشتری از زنان و نسبت زیادتری از تحصیل کرده ها بتوانند کار پیدا کنند. و باز، به برنامه پنجساله دوم امیدهای فراوانی است که چندان جامه عمل نخواهند پوشید. دولت ۳/۴ درصد افزایش اشتغال در سال پیش بینی میکند، و افزایش بیشتری در فعالیت های اقتصادی از جانب گروههای شاغل در رشته های سطح پائین تر خصوصاً بدویها و زنان از طریق کارآموزش در نظر دارد. بطوریکه در قسمتهای مختلف برنامه های مختلف کارآموزی ایکه به ترقی ۱۴۲ درصد در مورد کارگران فنی و ۱۲۴ درصد ترقی در قسمتهای اداری میانجامد در دست دارد.

هیچکس نسبت به کوششهای دولت تردید ندارد. ولی مشکل

اساسی همچنان پابرجاست : چگونه مردمی را که به طرز زندگی قدیمی عادت کرده اند میتوان به زندگی جدید که برای آنها نا آشناست وادار کرد . آنان بدنبال یک راه سریع پولسدار شدن بعوض طریقه صحیح که استخدام شدن وکار کردن است میباشند . بااین ترتیب تعداد کارگران خارجی درسالهای آینده همچنان سیرتصادی را طی خواهد نمود .

عربستان سعودی : مشاغل در رابطه با بخش اقتصادی و ملیت ، ۱۹۷۵

بخش	عربستان سعودی		غیر سعودی		جمع کل	د درصد سعودی ها از جمع کل افراد شاغل
	تعداد	%	تعداد	%		
کشاورزی و ماهیگیری	۵۲۰۷۰۰	۵۱/۷	۵۴۹۰۰	۷/۱	۵۸۵۶۰۰	۹۰/۶
معدن و نفت	۱۵۴۰۰	۱/۵	۱۱۶۰۰	۱/۵	۲۷۰۰۰	۵۷/۰
تولیدات	۲۱۵۵۰	۲/۱	۹۴۳۵۰	۱۲/۲۲	۱۱۵۹۰۰	۱۸/۶
برق ، گاز ، آب	۷۲۰۰	۰/۷	۱۳۱۵۰	۱/۷	۲۰۳۵۰	۳۵/۴
کارهای ساختمانی	۳۵۹۰۰	۳/۵	۲۰۳۴۰۰	۱۶/۳	۲۳۹۳۰۰	۱۵/۰
تجارت	۶۰۶۰۰	۵/۹	۱۳۱۵۰۰	۱۷/۰	۱۹۲۱۰۰	۳۱/۵
حمل و نقل ، انبارداری و ارتباطات	۷۲۹۰۰	۷/۱	۳۰۹۵۰	۴/۰	۱۰۳۸۵۰	۷۰/۲
دارائی ، بودجه ، بیمه	۵۱۵۰	۰/۵	۶۹۵۰	۰/۹	۱۲۱۰۰	۴۲/۶
خدمات فردی و اجتماعی	۲۷۷۱۰۰	۲۷/۰	۲۲۶۶۰۰	۲۹/۳	۵۰۳۷۰۰	۵۵/۰
جمع کل	۱۰۲۶۵۰۰	۱۰۰/۰	۷۷۳۴۰۰	۱۰۰/۰	۱۷۹۹۹۰۰	۵۷/۰

ماخذ : C. A. SINCLAIR, J. S. BRIKS, مجله INTERNATIONAL MIGRATION AND DEVELOPMENT IN THE ARAB REGION (ژنو : سازمان جهانی کار ، ۱۹۸۰)
INTERNATIONAL LABOR ORGANIZATION

صفحه ۱۶۰ .

این ارقام تعداد افراد شاغل غیرسعودی را کمتر از آنچه که هستند نشان

میدهند . مولفین در صفحه ۷۶ اینطور نشان میدهند که نسبت سعودی — به نیروی کارگر در بخشهای مدرن ، و یا حتی بخشهای تولیدی بقدری کم است که در بعضی قسمتهای کارگری ، خارجیها اکثریت قابل ملاحظه ای را تشکیل میدهند . " طبق نظر SISLEY در فاینانشال تایمز (۲۸ آوریل ۱۹۸۰) مقامات رسمی سعودی کارگران خارجی را بطور غیر رسمی در حدود ۱/۵ میلیون یا ۷۵ درصد نیروی فعال تخمین میزنند . او اضافه میکند که " این رقم ممکنست زیاد خوش بینانه باشد . "

کارگران خارجی :

ارقام رسمی دولت مدعی است که تعداد خارجیهای شاغل در عربستان در ۱۹۷۵ ، ۳۱۴۰۰۰ بوده است . و انتظار افزایش ۲۱ درصد در سال یعنی تعداد ۸۱۳۰۰۰ نفر در پنج سال آینده داشت . این ترقی کل ۱۵۹ درصد خیلی بالاتر از ترقی ۱۸ درصد خود سعودیها بود . ولی این اعداد و ارقام قابل اعتماد نیستند . ارقام ۱۹۷۵ کمتر از تعداد واقعی تخمین زده شده اند . WELLS حدس میزند که اعداد باید دوبرابر شوند . یعنی ۶۰۰۰۰ کارگر خارجی (در مقابل ۹۰۰۰۰ کارگر داخلی) ، در صورتیکه لوموند رقم را روی یک میلیون قرار میدهد . درست یکساک و نیم بعد ، اریک رولسو تعداد آنها را حدود ۱/۵ میلیون تخمین زد . او از یک واحد صنعتی که تعداد ۱۰۴ کارگر دارد نام برد که فقط ۴ نفرشان سعودی بودند . کارخانه مونتاز مرسدس بنز نزدیک جدّه بجز یک رئیس اصلا کارمند سعودی ندارد : این کارخانه توسط ۱۵ آلمانی گرداننده میشود ، و ۲۵۰ نفر ترک هم در قسمت فنی مشغول بکار میباشند . تا سال ۱۹۷۲ ، تعداد زیادی یمنی میتوانستند بدون گذرنامه وارد عربستان شوند ، و تنها آنان حدود یک میلیون کارگر را تشکیل میدادند . چنانچه رشد تعداد کارگران خارجی بهمین صورت پیشرفت کند ، بزودی بر طبق این تخمین های مستقل از هم ، تعداد آنان قریب ۲ میلیون خواهد شد . حتی رقم رسمی ۸۱۳۰۰۰ کارگر خارجی در سال ۱۹۸۰ تقریباً برابر با ۲۰ درصد جمعیت عربستان است ، و این تازه شامل افراد خانواده خارجیان نیست . این مطلب نتایج مختلفی را باعث میشود : خروج بیگانگان اقتصاد مملکت را کاملاً فلج خواهد نمود ، خواه منظور صحبت مان خلبانان اروپائی عربستان باشد خواه کارگران یمنی در بنادر . همچنین برای آینده هم قماری خواهد بود زیرا " آخر و عاقبت هرکوششی برای صنعتی نمودن بستگی به توانائی دولت در جذب کردن کارگران خارجی دارد . " *

* این مسئله جدیدی نیست . اوائل دهه ۱۹۶۰ یکنفر خبره نتیجه گیری کرد که

اگرچه دولت ارقام دقیقی انتشار نمیدهد، اطلاعات حاضر نشان میدهند که امروزه بیش از یک میلیون یعنی بعنوان کارگران غیرمتخصص مشغول بکار بوده، مهاجران سودانی، مصری، فلسطینی و لیبیایی هم از ۱۰ تا ۳۰ هزار نفر در امور دولت، مدرسه و دیگر مشاغل طبقات مرفه مشغولند. تعداد زیادی هندی، پاکستانی، کره جنوبی ای و مالزیایی هم بکارهای مختلف از پزشکی گرفته تا حرفه های کارگری بدون تخصص مشغولند. حدود ۴۰۰۰ آمریکائی، ۲۰۰۰ اروپای غربی ای نیز در قسمتهای علم و صنعت و مالی نوین اشتغال دارند.

یک چنین رقم درشت غیر سعودی خطری جدی برای دولت ایجاد میکند. جده، مرکز تجاری مملکت، مثل کویت است. ۶۰ درصد از جمعیت ۸۰۰۰۰۰ نفری اش خارجی هستند. حقوق های کلان، خارجیها را جذب میکند. یک کارگر بدون تخصص میتواند اقلأ سالی ۵۰۰۰ دلار درآمد داشته باشد. ماهانه قریب ۲۰۰۰ نفرکه بطور غیرقانونی و اغلب به بهانه حج وارد مملکت میشوند برگردانده شده، و کره جنوبیها که سعی در اعتصاب کردن داشتند فوراً اخراج گردیدند.

دولت در مارس ۱۹۷۶ بمنظور جلوگیری از غیرقابل کنترل شدن اوضاع و با توجه به مخالفت های کشورهای همسایه حکمی صادر نمود که طبق آن - موسسات خارجی با کنتراتهای عمده (بیش از ۲۸/۵ میلیون دلار، بیش از ۵۰ کارمند و بعدت بیش از ۳ سال) مجبور به وارد نمودن کارگران لازم و تامین خانه و تعهد کارکردن میشوند. این قانون برای موسسات آسیایی خصوصاً کره ای که کارشان ارزانست و موفقیت موسسه شان را با فرستادن افسران باز نشسته ارتش بعنوان سرپرست هموطنانشان تضمین میکند بسیار مناسب است.

بقیه در شماره آینده

"دولت سعودی بدون درآمد نفت و کمکهای فنی قادر بحرکت کردن نیست. بدون مصریها و فلسطینی هانه اداره ای خواهد بود و نه مدرسه ای." یک فرمان سلطنتی مورخ ۳۱ اوت ۱۹۵۴ تصریح میکند که ۷۵ درصد کارمندان هموسسه ای باید سعودی باشند. این حکم آشکارا بصورت کاغذ پیاره ای باقی مانده است.

اعلام کنفرانس بین المللی

درباره

"امپریالیسم مدرن - ایسران و خاور میانه"

نیاز به برخورد عقاید در تحلیل علمی از مشخصات امپریالیسم مدرن، مفاهیم وابستگی و ویژه گی های مذاقه خاور میانه در ارتباط با شرایط مشخص انقلابی ایران، - بیش از هر زمان دیگری بچشم می خورد. کمیته ای مستقل عهده دار برنامه ریزی و تدارک یک کنفرانس بین المللی در زمینه "امپریالیسم مدرن - ایران و خاور میانه" در اواخر ماه دسامبر ۱۹۸۱ در یکی از شهرهای شرق آمریکا تشکیل خواهد شد. هدف این کنفرانس فراهم کردن تسهیلات برای کسب جمع بندی از آخرین نظریات صاحب نظران بین المللی از یکسو و آشنا ساختن عناصر مترقی و صاحب نظران بین المللی با عقاید محققین و نیرو های انقلابی ایران از سوی دیگر میباشد.

تاکید میشود که کمیته تدارکی مزبور از نظرها ایده اولویت و تشکیلاتی مستقل میباشد و مجله علم و جامعه تمام امکانات خود را در جهت برگزاری آن در اختیار کمیته مزبور قرار خواهد داد. جزئیات بیشتر این کنفرانس در شماره های بعدی "علم و جامعه" به علاقمندان اطلاع داده خواهد شد. برای کسب اطلاعات بیشتر توسل "علم و جامعه" با کمیته تدارک کنفرانس تماس بگیرید.

اعضای موقت کمیته تدارک: حسن زواره ای - سعید کریور - ا. مقدم

برای اشتراک

پیشاپه
خبری

انجمن رهایی زن

میتوانید با آدرس زیر تماس بگیرید

P.O. BOX 9363
Berkeley Ca. 94709

برای اشتراک هفته نامه

رهائی

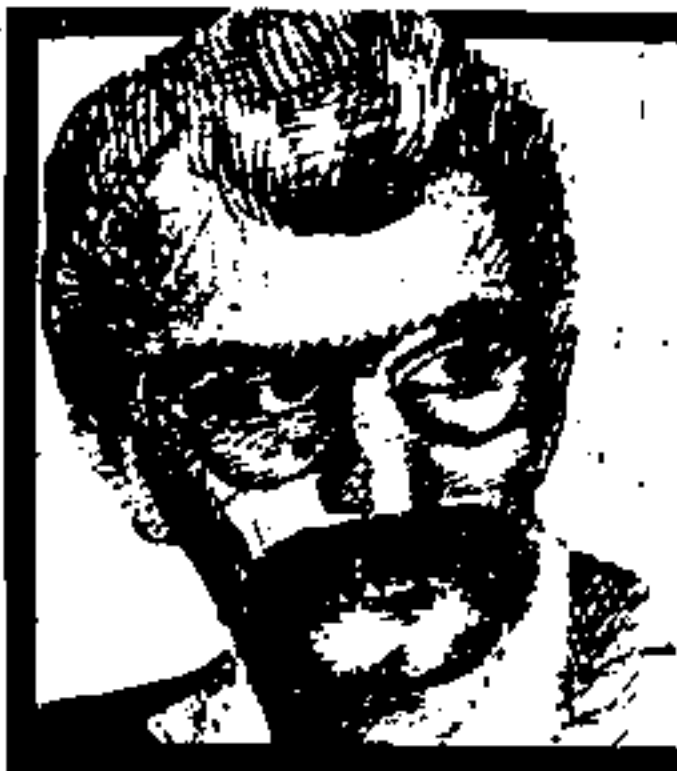
نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

میتوانید با ارسال چک یا مانی اوردر بنام O.C.U.S. با آدرس زیر
تماس بگیرید

بهای اشتراک:
برای هر ۲ شماره دلار
P.O. BOX 9363
Berkeley Ca. 94709

ماشین نویسنده مجرب حرفه ای با ماشین تحریر برقی فارسی سفارشات تایپی را از سراسر آمریکا و کانادا می پذیرد. برای کسب اطلاعات بیشتر با تلفن ۷۰۳-۵۲۸۶۲۵۰ تماس بگیرید.



محمد حسین حبیبی

امتیاز و ویژگی پایگاه شعری - هنری سعید سلطانپور

گفت آن یار که از او گشت سردار بلند
جرمش آن بود که اسرار هویدا میکرد
"حافظ"

اگر بنا باشد برای شعر و ادبیات متعهد دو دهه گذشته وطن ما نماینده ای تعیین شود که تنها با انگیزش تاثیر گذاری اجتماعی هنر به خلایق پرداخته باشد، نماینده اش شایسته تر از زنده یاد، شهید سعید سلطانپور نخواهد بود. زیرا اگرچه ممکن است دیگر پویندگان این راه حتی با برد وسیعتری عمل کرده باشند اما در این نکته تردیدی نیست که هیچکدام به اندازه یا با ویژگی او در طول و تداوم هر دو دهه در خدمت و در تطابق این معیار نبوده است. برای سلطانپور بکارگیری معیار تاثیر گذاری اجتماعی هنر تنها در این خلاصه نمیشد که در سرایش یا زایش یک شعر یا اثر آنرا مد نظر داشته باشد، بلکه پیش از آن و مهمتر از آن او به همه جا نظری انداخت تا ببیند با توجه به هر مرحله خاص اوضاع و احوال اجتماعی باید بکدام نوع یا زمینه هنری روی آورد. در تطابق همین ویژگی و در بکار بستن همین تعریف پویا از هنر متعهد است که وی پر شور و بیقرار، اما در پی گیری یک دید صحیح و عمیق سیاسی یک روز شعری سرود، روز دیگر مقاله می نگاشت، و روز بعد به خلق نمایشنامه می نشست. یک روز مدبر چاپخانه بود، روز دیگر به بازیگری در تئاتر می پرداخت و روز بعد خود کارگردان می شد.

با چنین ویژگیهایی است که سلطانپور ترکیبی بود از آل احمد و بهرنگی، دو سردار نامدار ادبیات متعهد. معاصر ما که در اواخر دهه چهل، تقریباً همزمان با هم و در حساسترین لحظات در میدان مبارزه در غلغله و سعید بجای آنها ظاهر شده بود.

در سال های ۴۸ و ۴۹ در رویا رویی با خلاص آل احمد و بهرنگی، رژیم ضمن تشدید سانسور، یورش همه جانبه ای برای تثبیت هنر پوک و تشریفاتی خود برد. در چنین شرایطی است که سلطانپور با بکار بستن دید سیاسی عمیق بهرنگی، قلم تند و پیر خاشکگرانه آل احمد را به دست میگیرد و با انتشار زیرزمینی جزوه "نوعی از هنر، نوعی از اندیشه" یکنه به هنر وابسته و مسموم و کارگردان درباری یا خود فروخته آن با صراحت و با ذکر اسم و رسم آتش انتقاد می کشاید. این جزوه اگرچه مختصر است و اگرچه سعید بخوبی نتوانسته است یک تحلیل پخته هنری را ارائه دهد و حتی نثر آن دچار ضعف و نقص های محسوسی است اما سخن او به قدری تند و روشن است که دستگاه آریامهری را به وحشت انداخته و ادار می سازد تا ضمن جمع آوری اثر، خود او را نیز به زندان بپندازد.

شاید چیزی که بیش از هر نکته ای موجب خشم و هراس رژیم از این جزوه کوتاه شده بود پیامی باشد که سلطانپور در آن بطور صریح و دلیرانه به هنرمندان، شاعران و نویسندگان پر آوازه ای فرستاده بود که در برابر یورش دستگاه، بجای اعتراض و حمله،

سکوت کرده و عقب نشسته بودند . بدین دلیل قلم چی ها و ساواک که مغرورانه در همه جا حمله پیروزمندانه خود را جشن گرفته بودند ، از هرسو چهارچشمی مواظب بودند که مبادا قلمی یا اثری ظهور کند و با جمع و جور کردن نیروهای شکست یافته و دمیدن شور مبارزه دوباره بیه آنها ، مقدمات یک ضد حمله تازه را فراهم سازد . سلطانپور در جزوه "نوعی از اندیشه و نوعی از هنر" نشان داد که مرد این کار است و می رفت که چنین کند . او راه را هم نشان داده بود ، روشن و ساده بود : باید ترس را کنار گذاشت ، سکوت نکرد و سانسور را درهم شکست . بهتر است این تکه ها را با نقل قسمتی از "نوعی از هنر نوعی از اندیشه" و هم بخاطر توجه به لحن و زبان کتاب از قلم خود او بخوانید :

"دیکتاتوری و سانسور در قلمرو هنر و اندیشه ، چنان وسعت یافته که هررسی همواره ی آن وظیفه هر هنرمند و ادیبی است که وجدان سیاسی خود را در جهت نجات حقیقت بیدار میداند . من میگویم نباید سکوت کنیم . شاید شما نیز این را می گوئید . اما عمل چیز دیگری میگوید : ما سکوت کرده ایم . نفس های خسته و گریخته هرگز کافی نیست . باید خطر کنیم . همه از تاکتیک حرف میزنیم و من چنین دریافته ام که جای کلمه "ترس" را با "تاکتیک" عوض کرده ایم . اگر همه برویم و بنویسیم و هرطور شده ، منتشر کنیم ، دیوار سانسور می شکند . وقتی خودمان ، اندیشه های عاشقانه و ایمانی خویش را سانسور میکنیم ، چنان است که چشم فرزندانمان را در آستانه تولد بیرون کشیم و توجه بهمان ترسی باشد که بر ما اعمال میشود . از این لحظه بیاموزیم . من در قلب ترس ، از دیکتاتوری و سانسور دولت در قلمرو هنر و ادبیات حرف میزنم . اگر راست می گوئیم ، اگر با شهامت خود ایستاده ایم ، اگر میدانیم حق با ماست ، سکوت نکنیم . سانسور در خویش در قلمرو هنر و ادبیات ، اولین خیانتی است که خود در باره خود مرتکب میشویم و با دشمن همدستی میکنیم تا به تاکتیک او تحقق بخشیم ."

البته این تنها سلطانپور نبود که به درستی و به روشنی می گفت باید برای مبارزه با سانسور و دیکتاتوری با کمی شهامت و شجاعت ترس ها را بیرون ریخت و تاکتیک دشمن را که از خود چهره ای ضربه ناپذیر و نیرومند ساخته بود خنثی کرد و دروازه های اعتراض را بر توده های تحت ستم گشود . اتفاقاً دقیقاً در همین سالها م . آرم نیز همین آوازه را سرداده بود و از آنسو شهید کبیر ، امیر پرویز پویان نیز در جزوه "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" به تحلیل همین تاکتیک پرداخته بود . اما در پیج در حالی که دهها جوان مبارز پیام پویان را "با جان" خود پذیرا شدند هیچ کدام از شاعران و نویسندگان پر آوازه ما پیام سلطانپور را "با قلم" پذیرا نشدند و غیبر از شریعتی که "با زبان" خود بکنه ولی موثر باین دعوت عمل کرد ، از سوی بزرگان ادب ما هرگز پاسخ مثبت و موثری به ندای سعید تا او آخر دهه پنجاه داده نشد و نتیجتاً در حالیکه ره پویان شهید پویان با رگبار مسلسل های خود بر کاخ دیکتاتوری پهلوی در این سالها لوزه انداخته بودند ، هنرمندان ما با سکوت خود اجازه دادند در این دهه ، وحشتناک ترین اختناق بر جامعه حاکم گردد .

غیر از جزوه "نوعی از اندیشه و نوعی از هنر" و نوشتن کتاب حسنگ (نمایشنامه) و چند نمایشنامه کوتاه دیگر ، رشته عمده تیسرز خلاقیت های سلطانپور شعر میباشد . اولین کتاب شعر سعید مجموعه "صدای میرا" بود که در سال ۴۷ ناقص چاپ شد و قوری نیز از سوی دستگاه سانسور پهلوی جمع آوری گردید . در صدای میرا ، سلطانپور اگرچه از لحاظ زبان و حتی تا حدودی مفاهیم تحت تاثیر مستقیم و محسوس فروغ فرخزاد است اما توانست خود را بعنوان شاعری مبارز و مشخص ، تثبیت نماید . شعرهای "صدای میرا" عموماً تصویر رفت و آمد های مداومی است که سعید ، به درون خود و آدمها و شرایط دوروبر خود و کلاً جامعه و هستی محاط شده در آن

دارد. در "صدای میرا" سعید بعد از توصیف نقطه آغازین تولد خود، به ترسیم مسیری می پردازد که در ارتباط با همان نقطه آغازین، دیالکتیک حرکت و پرتاب او را فراهم ساخته است.

من

مرداب را

نوشیدم

و از تهوع تاریک من ستاره دمید

"این ستاره" که در نتیجه نوشیدن "مرداب" در او تولد یافته به قول خودش "سهمی است از بدایت دانستن". و از اینجاست که "انگیزه های کوچک، انگیزه های هرزه در خلوت همه، انگیزه های حقیر را در بادها رهایی کند و میگوید:

"باید در عبور آفتابان، هستی خود را بخارین کرد" و از این لحظه و با این استحاله درونی است که "شعر" یا جستن غلظتی شفاف از "قعر" در او آغاز میشود به "اوج می نشیند" و در خود حالت دیگری می یابد که با این کلام زیبا آنرا توصیف کرده است.

در من فورانی درشت ریشه می زند

در من مذاپی شفاف

از پهنه های غروب قد می کشد

و من

در لحظه ای نا آرام

زیر فواره درشت درخشان

از سطح سوخته غروب

می شکم بلور شعرم را

بر سنگ سرخ اولین ستاره شب

و می گسترم لحظه ام را

بر ابدیت مشکوک شعر

من

زیر فواره

بر سطح غروب

تندیس بلورم

آکنده میشوم

به سوی اولین ستاره سرخ

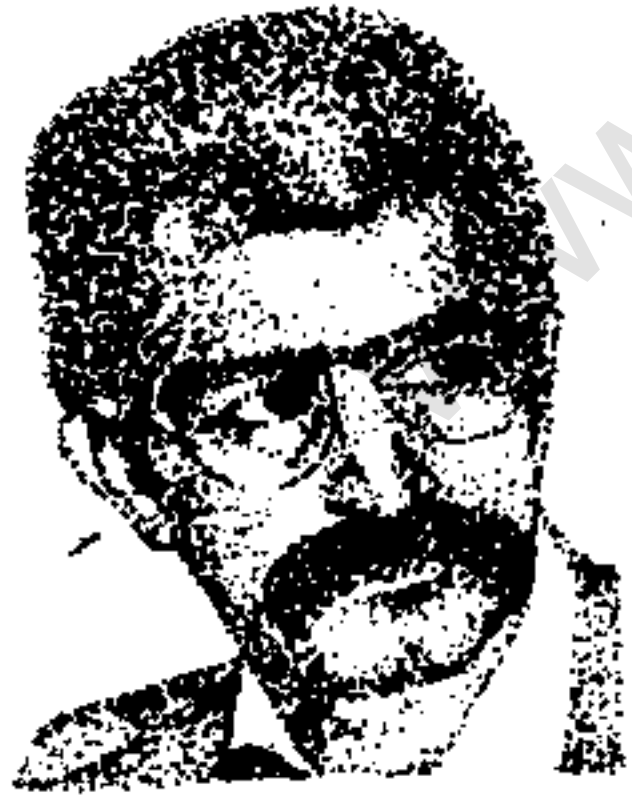
و می شکم همه ام را

و بر می گردم

به زمین

به غروب

به شب



"زمین" یا "غروب" و یاشبی که سلطانپور از اوج شعر در آن پائین می آید، ذهنیت شاعر یا اوهام فیلسوفانه نیست بلکه واقعیت های ملموس جامعه ای است که دیدن آنها وی را دوباره به اوج شعر و از آنجا به "اولین ستاره سرخ" (انقلاب) پرتاب میکند: واقعیت هایی که وی آنها را این چنین توصیف میکند:

با سکون دود داغ جنگل آهن
 با خیابان ها و باد یوارها - تابوت های جاودان ساکن -
 و عبور مردگان مانده در این قاب های کهنه مربوط
 و دهان موزی دکان ها :

اندیشه های رنگی بیچاره گان را باعد مپیوند
 خنده های سکه داران را بهین لبخند

هیچ رنگی بر سواد شهر پیدا نیست
 جز نیرنگ

می خزد تابوت های چرخ سیار
 می تپد قلب پلشت شهر با سحر سیاه پول
 من دود در آسمان زهر هزاران حرف
 در محله های فقر آلود
 کوله بردوشان پی کارند
 بچه هاشان - کرم های کوچک خاکی -
 چشم هاشان را به رقص ساکت پول سیاهی در نهفت کوچه می دوزند
 در محله های دود اندود
 دست های لاغری ، گاو شکر همیشه

آخرین توفال ها را - کز در کهنه بجا مانده است .
 در اینجاست که شاعر به حرکت می آید و برای تغییر آن واقعیت ها آهننگ
 نابودی کسی را می کند که " پاسدار شط نعت و نبض تقدیر " است و " در هزاران قاب ،
 تصویر " شده است (آریامهر) . بدینجهت در حالیکه " خشم می رویاند از ژرفسای
 چشمش خوشه های اشک " به " امید مسلسل های وحشی " فریاد بر میدارد که :

" من تو را ای مرد ، بیگانه
 ایستاده برگذرگاه بزرگ
 بادها ، موج
 از غرور قله ها تا قهقرو دوزخ
 پرت خواهم کرد . "

اما او میداند که راه دشواری را آغاز کرده است راهی که تنها " خون بادبان
 قایق " آنست و از اینجاست که شعر سعید ، شعر خشم و خون و خشونت میگیرد و با
 آرامش های نباتی بدرد میگوید : همچنانکه خود در این شعر گفته است :

" من تشنه شعری هولناکم
 شعر تصادم یک صخره
 با من

و پراکندگی پیکرم
 با ستاره های خون
 و استخوان های شکسته
 باد فشرده لبخند های متروک
 من تشنه صخره و سنگستانم
 و فرسنگ فرسنگ

از رامش های نباتی می گویم . "

یا در این شعر که میگوید :



"خشن
خشن و ناهموار
گسست یک ستاره
پراز کوه و درخت
و انفجار در مسیر سرعت
و جاده ای پراز گدازه های شعله ور
و سنگ ها
و تنه های سوخته
و دود
دود که در باد کشیده میشود
و من که شعرم
جز این تصویر نیست ."

و البته آنسوی سکه را هم می داند که :

" صخره می رقصد برای مرگ زیر پای من پر شور
باد بان های سیاه مرگ بر باد است
سوی من خیزد پلنگ پیر کوهستان "

در "آوازه های بند" سلطانپور با زبان پخته تری ظاهر میشود . سعید در دفتر دوم شعر خود ، زبان نرم ، استعارات و کلماتی مانند پروانه و گنجشک ، قلب سپید و که همگی از فروغ به ارث برده بود و در دفتر شعر " صدای میرا " فراوان از آنها استفاده کرده بود در این دفتر شعر تقریباً ونه بطور کامل کنار گذاشته است و برای مفاهیم خود زبان خاص خود را ساخته است :

" نارنجکی رها کن از دست
خورشید را برویان
خونین و خشکین
روی شب شکست :
آنک

درخت صاعقه و خون و انفجار

دیگر
توفنده برتهاجم رگبار
سینه به خشم آتش بسیار :
اینک ستاره ای که
پایان بردگی ست
و آغاز رستخیز
روئیده روی سینه ات ای صخره ستیز"

در اینجا سعید در انعکاس آنچه در بیرون می گذرد به قدری طبیعی ریت شعر خود را عوض میکند که حتی میتوان سرعت و صدای مسلسل های پشت سر هم رفیقان مبارز را در خیابانها در شعر او شنید :

به این نکته از شعر بلند " با کشورم چه رفته است " توجه کنید :

ای خشم ماندگار
ای خشم
خورشید انفجار
ای خشم

تا جوخه های مخفی اعدام
در جامه های رسمی
آنک

آنک هزار لاشخور ای خشم
مثل هزار توسن یال افشان
خون شهید بسته ات بر این ویران
دیگر بیبار
بیبار ای خشم

ای خشم چون گدازه آتشفشان بیبار
روی شب شکسته استعمار

"آوازه های بند"، شعر سالهای پنجاه یعنی شعر سالهای خون و زندان، شعر
شکست شب و سیاهی و شعر "تکان خوردن خورشید و برگ و رودخانه" است. بدینجهت
در حالیکه در یک قطعه میخوانیم:

"دلش خون، شاخسارش خون
برش خون، برگ و بارش خون
گلش خون، آبشارش خون
در این هنگامه خونین

در این باغ گل خون، چشم خون، آفتاب خون"
در قطعه دیگر، بعد دیگری را می‌گشاید و میگوید:

"خورشید تکان میخورد
برگ ها تکان می خورند
رودخانه ها تکان میخورند
مشت ها بر دیوار می کوبند
صدا در میهن مغلوب می‌گردد"

سلطانپور، در "آوازه های بند" در هر قطعه‌ی از شعرهای خود حلاج وار "اسراری"
را "هویدا" میکند که کمتر شاعری زهره سرایش آنها را داشت:

"قلب هزار چشمه خونین
در جنگل سیاهگل
آشفت

جنگل شکافت

و پانزده ستاره خونین

با نعره های سوزان برخاست از نهفت
و بر مدارهای گریزان چرخید
چرخید روی جنگل و

توفید روی شهر

بر فرق شب شکفت

و یا در قلعه ای دیگر می‌گوید:

بخواب برادر گلگون

بخواب

قبیله برادران تو

آتش قلب تو را روی شب کوبند

سلول تو را به دوش می‌کشند

زخم تو را به خیابان می‌برند

و خون ترا
روی احتساب کار و دانش
می گردانند

سعید چنین کرد و همانطور که گفته بوده "باخنجر، خشمی بردل" کوبید و "بذر گلچین تیر باران" را "در خونچاله دل" کاشت و پرورش داد تا آنگاه که خود در شبانگاه سیم خرداد، ۱۳۶ با داس جلاد دیگری درو گردید. اما بی تردید همانطور که او بذر گلچین تیر باران را در خونچاله دل خویش کاشته بود، بذره‌های خونین او نیز که در آنروز "بر زمین گرم و آماده" فرو ریخت در خونچاله دل‌های دیگری رسته خواهد شد و "فلات" را در آینده ای نه چندان دور بستره هزاران خواهد کرد. به امید آنروز

* در این نوشته، دفتر سوم شعر زنده یاد سیدانپور یعنی "از کشتارگاه" بدلیل در دسترس نبودن مورد استفاده و بررسی قرار نگرفته است.



* "علم و جامعه" اعدام انقلابیون گرانمایه خلق بدست حکومت ارتجاعی ایران را به ملت ایران، بویژه سازمانهای مترقی و قهرمان پرور انقلابی تسلیم میگوید.

نامه‌ای از ایران

... مسلماً با امکانات بیشتری که شما در آنجا دارید خیلی بهتر از ما میتوانید به اخبار دسترسی داشته باشید زیرا با وجود آنکه مادر متن جامعه زندگی می‌کنیم ولی مردم نه به اخبار رادیو و تلویزیون اعتماد دارند و نه به مطالب روزنامه‌های دولتی. و همه ما میدانیم که اینها چه اراجیف و دروغ‌های مسخره‌ای را بخورد مردم میدهند. از طرف دیگر شایعه پراکنی یکی از مشکلات بزرگ روز شده است و نمیتوان به گفته‌ها و شنیده‌ها چندان اعتماد کرد. با وجود همه اینها موضوعاتی در ایران میگذرد که به احتمال قوی شما بعزت دوری از وطن قادر به لمس و احیانا درک آنها نمیشاید مثلاً در رابطه با بنی صدر و منزل خفت بار او از مقام باصطلاح ریاست جمهوری! میشنویم که بوسراین موضوع سروصدای زیادی در خارج برافزوده است، اگرچه در ایران نیز جار و جنجال عجیبی برپا کرده‌اند. البته موضوع در اینجا فقط جنبه تهبیجی و تبلیغاتی دارد و بخشش از برنامه کینه توزیها و فریب کاریهای مداوم و معمولی انحصار دالبان را تشکیل میدهد ولی در خارج جنبه دیگری دارد باین معنی که مسئله جدی تلقی میشود مثل اینکه واقعاً بنی صدر رئیس جمهور واقعی بوده و حالا با عزل او تغییرات تعیین کننده‌ای بوجود آمده است همه ما بخوبی میدانیم که بنی صدر دست نشانده "آقا" بود و حالا هم بقول معروف "آقا گماشته شان را مرخص فرموده‌اند!". اصلاً بنی صدر قدرتی به حساب نمی‌آمد و دیدیم که به چه سادگی و سهولتی بسادش درهم کوبیده شد. اصولاً بنی صدر شخصیتی نبود که کسی او را جدی بگیرد، نه رقبایش و نه انتهائی که بهر علت و دلیلی از او طرفداری میکردند. بخوبی میدانستند که بنی صدر "وجه المصالحه" است، همین و بس. حال اگر خود او بعزت خود خواهی بی حد و حصرش فکر میکرد که مصدق تازه‌ای در وجود او ظاهر شده است، مسئله ایست که ربطی به واقعیت درون جامعه نداشت. از این گذشته، مردم شرکت او در جنایات و حق کشیهای رژیم را فراموش نکرده‌اند و ماجرای دانشگاه و جنایات کردستان و فضاخت جنگ عراق و غیره چیزهایی نیستند که مردم باسانی از پیاد ببرند و نباید هم چنین بشود.

در واقع بنی صدر فقط فدای خود خواهی‌ها و جاه طلبی‌های خود شد و بهر طرف آنکه کوچکترین قدم موثری در راه مبارزات حق طلبانه مردم برداشته باشد، صحنه را ترک کرد و باین جهت هیچ منتی نمیتواند بر سر مردم داشته باشد. حقیقت اینست که او نیز یکی از تحفه‌هایی بود که "آقا" برای مردم به ارمغان آورد مثل قلب زاده، یزدی و غیره... و مسئله بنی صدر در مبارزه با همپالکی‌های دیروزی و رقبای امروزیش این بود که بهر طریق از نارضایتی‌های مردم برای حفظ مقام و موقعیت با آورده خود استفاده کند. بی‌صفت غلت است که از شما استدعا میکنیم که باین امر توجه داشته باشید و از بنی صدر اما مزادهای نتراشید. هرچه بود گذشت و امیدواریم این صفحه تاریخ بسته شده باشد.

آدرس پستی در خارج از کشور:
Postfach 125
CH - 8026
Zürich - Schweiz

از گان سازمان مبارزه برای ایجاد
جنبش مستقل کارگری

جنبش
کارگری

هفته‌نامه



☆☆☆☆☆ اعلامیه شماره ۱ ☆☆☆☆☆



کمیته دفاع از حقوق دموکراتیک در ایران

هموطنان! ارتجاع کور و لجام گسیخته حاکم برای بقا حکومت متزلزل خویش و خفه کردن هرگونه داد خواهی و فریاد اعتراض آمیز، بطرز بیسابقه ای به خونریزیهای خود افزوده است. هدف ارتجاع از تشدید خونریزیها و قلع و قمع بی حساب و کتاب فرزندان دلیر و آگاه ایران این است که با ایجاد رعب و ترس مردم را از ادامه مبارزات حق طلبانه و آزاد یخواهانه خود مایوس سازد. اما همانطور که شاهد هستیم نیروهای رزمنده و انقلابی ما بیباکانه با به خطر انداختن جان خود در برابر هر یورش وحشیانه او دست به حملات سنگین تری میزنند و بدینوسیله بجای یاس و تسلیم شور مبارزاتی بیشتری را در جامعه می دهند.

بی تردید در چنین شرایطی باید هرکس بی درنگ به سهم خود هرچه بیشتر ضمن اعتراض به جنایات و خونریزیهای هولناک رژیم، به هر صورت و با هر وسیله و طریق که میدانند و میتواند به نیروهای رزمنده و انقلابی داخل کشور در این نبرد سرنوشت ساز، یاری رساند. باید عمیقا به این نکته توجه داشت در صورت سکوت و یا پدیدار شدن ضعف در صف نیروهای انقلابی، ارتجاع خونخوار آماده است تا بسرعت و بی توجه به کلیه اصول و قوانین انسانی و حتی اسلامی خود ساخته چنان کشتاری راه بیندازد که در مقایسه قتل عام های دو سال گذشته، قطره ای در برابر دریا خواهد بود.

هم وطنان! لحظه حساسی فرارسیده است. برای نبرد با رژیم ستمگر و هار حاکم روزهای خونین و وحشتناکی در پیش است. روزهایی که بی تردید در تاریخ طولانی میهن ما از پرشکوه ترین و تلخ ترین ها خواهد بود. مقاومت ها و مبارزه ها بالا خواهد گرفت و صد ها، صد ها کشته خواهند شد.

هم وطنان! روز امتحان و عمل، روز مسئولیت فرارسیده است باید صمیمانه و جدی به حرکت افتاد و از انجام هرگونه کمک و ایثار، هرچقدر کوچک، هرچقدر ناچیز، هرچقدر جزئی برای سرکوبی رژیم از یکسو و تقویت نیروهای انقلابی مبارز، از سوی دیگر دریغ نورزید. باید با رویهم گذاشتن نیروهای ذره ذره و پراکنده مان، انبوه غراسازیم تا ضمن رساتر کردن فریاد اعتراض بر علیه ارتجاع، لااقل از پشت جبهه به جان گذشتگان راه استقلال و ترقی ایران یاری موثر رسانیم.



باتوجه به چنین شرائط و چنین مسئولیتی تشکیل " کمیته دفاع از حقوق دموکراتیک در ایران " را اعلام میداریم . هدف از تشکیل این کمیته آنست که با سازمان دادن و هماهنگ کردن افراد ، شخصیت ها و نیروهای آزاد یخواه ایرانی و خارجی هرچه موثرتر بتواند در د و زمینه زیر اقدام نماید :

- ۱ - شکل دادن ، رساتر کردن فریاد اعتراض های هموطنان و دیگر آزاد یخواهان خارجی بر علیه جنایات و تجاوزات رژیم جمهوری اسلامی نسبت به حقوق دموکراتیک در ایران بی توجه بسبب هرگونه وابستگی قومی یا مذهبی و رسانیدن آن به گوش جهانیان و انعکاس آن در داخل جهت تقویت روحیه نیروهای مبارز .
 - ۲ - جمع آوری کمک ویاری رسانیدن به نیروهای رزمنده و انقلابی در ایران بصورت مالی ، دارویی یا به هر صورت و هر نوع گه امکانات اجازه دهد و شرایط اقتضا نماید .
- کمیته دفاع از حقوق دموکراتیک در ایران از هرگونه کمک ، پیشنهادی از سوی هر فرد ، شخصیت یا سازمان ایرانی و یا غیر ایرانی در د و زمینه فوق استقبال میکند به استثناء آن افراد ، شخصیت ها یا سازمان هایی که با رژیم خونخوار پیشین در ایران و یا بازماندگان آن و همچنین رژیم فعلی وابستگی و یا همکاری مستقیم و یا غیر مستقیم دارند .

از دوستان متعهدی که مایل به شرکت در این مبارزه شرافتمندانه میباشند دعوت می کنیم که در محل اقامتشان به ابتکار خود اقدام به شکل هموطنان علاقمند نموده و کمیته محلی دفاع از حقوق دموکراتیک در ایران را تشکیل دهند و بمنظور کسب اطلاعات بیشتر توسط آدرس علم و جامعه با تماس بگیرند .

ضمناً این کمیته بلافاصله بعد از تشکیل خود مبادرت به ارسال صد هانامه به افراد ، شخصیت ها و گروه های مترقی د آمریکا نموده و از آنها خواسته است تا با ارسال نامه یا تلگرام ، شدیداً به اعدامهای وحشتناک رژیم جمهوری اسلامی اعتراض نمایند .

" کمیته دفاع از حقوق دموکراتیک در ایران "

Kar Committee

P.O. Box 6029

Arl, Va, 22206

ششماه ۱۶ دلار

یکسال ۲۸ دلار

Name _____

Street _____

State _____

City _____

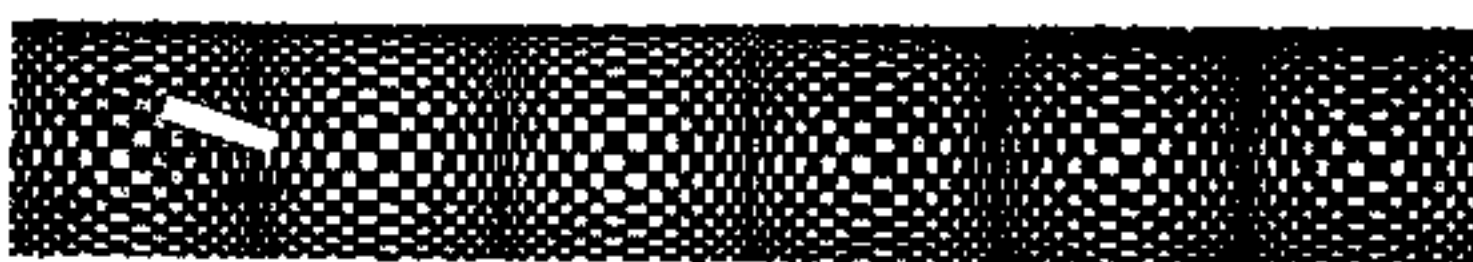
Zip _____

برای اشتراك

ارگان | سازمان جریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

از شماره های ۷۳ به بعد، فرم اشتراك را به کمیته کار ارسال فرمائید .

تأثر مثبت!



ای یاران! من ایش گریه خواهم کرد
 زیرا سازمان خوب انسانهای خوش بپا و نیکوکار
 در ایران گرفتاری مسکین و بگری است.
 تشنج های تاریخی و پیدائی که از این تب
 بر اندام بلند و پر شکوهش بچو افکنده
 روان و خاطر صد یاران دستدانش را
 زیر ضرباتی سخت می ساید.
 علی، یاران! مرا با دگر ادراد و نیایشهای دیرینه
 و با افنون و اعجاز مسیحائی،
 مرا با بشیون و فریادای عاطل پر روز،
 و با اندوه و افسوس و عذاب غم،
 و با تردید و ماتم
 هیچ کاری نیست.

و باید دوستان از جای خود برخاست
 حکمت، توانا تر،
 مصیبت زهر روزگار
 با خویش بیان بست
 و با یاران خود چون نچه ای و هم
 به مغز دشمنان ضل و تشکیلات آن گوید.
 و در فریاد این شب تب فریادش می کند یاران
 و ما، بار دگر این یار ضربت دیده خود را
 بمیدان برد و رزم می بینیم
 که با آن قامت والا و نیروی عظیم خویش می جنگد.
 من ایش گریه خواهم کرد
 تا فردا پس از این بغض نا هنجار جانفرسا،
 و با از شک و تردید در ترزلهما،
 به همراه میل درستان،
 و خیل بیکران و معظم یاران،
 باین پیکار بشتابیم

دکتر ناصر طحاسبی

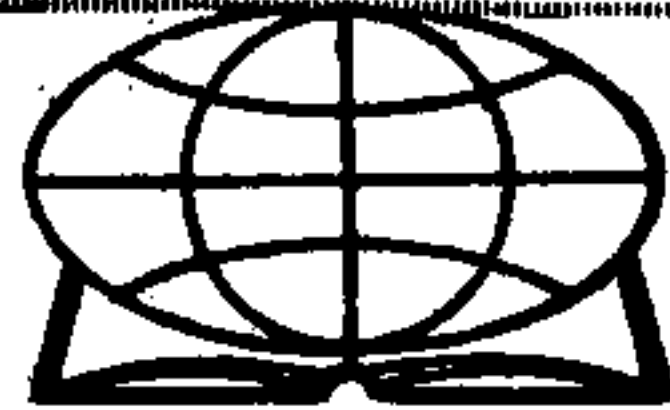


PERSIAN JOURNAL FOR
SCIENCE AND SOCIETY
P.O. BOX 7353
ALEXANDRIA, VA. 22307

10

Bulk Rate
U.S. Postage Paid
Alex., Va.
Permit # 363

زیر نظر: شورای نویسندگان
مدیر: دکتر ناصر طهماسبی



علم و جامعه

تک شماره ۲/۵۰ دلار
اشتراک یکساله برای آمریکا و کانادا ۲۵/۰۰
اشتراک یکساله برای سایر کشورها ۳۲/۰۰
به دانشجویان ۲۰ درصد تخفیف داده میشود

- زن در جامعه طبقاتی
- زندگی روزا لوکزامبورگ
- پژوهشی در زندگی عشایر ایران
- هنر و مارکسیسم
- سرنوشت گرانثی
- برزیل، غول آمریکای جنوبی
- آموزشهای اقتصاد مارکسیستی
- معرفی یک چهره انقلابی از السالوادور
- شعر تازه ای از م. آژرم

- چریکهای افغانی و وابستگی های آنها
- تاریخ احزاب سیاسی ایران
- مپلتازیسم آمریکا
- دره مرگ (صحتی شدن کشورهای عقب مانده)
- اقتصاد آزاد
- حقایق تاریخی و تعریفات تاریخ نویسان
- رومبه بعد از انقلاب
- مروری بر آثار برشت و دو داستان کوتاه از او
- نگاهی به وضع موجود عربستان سعودی

- در شماره های آینده
- کوبای انقلابی
- بحرین پایگاه اقتصادی امپریالیسم در خلیج
- نگاهی به روابط آمریکا و ایران
- ماتریالیسم دیالکتیک
- چگونه سرنوشت را نابود کردند
- انقلابات بورژوازی
- برده داری و رشد سرمایه داری
- پروژه های عمرانی نیروهای چپ

این قسمت را جدا کرده همراه با وجه اشتراک ارسال فرمائید.

ما یلم نشریه

علم و جامعه

را مشترک شویم



NAME : _____

ADDRESS : _____

اشتراک یکساله برای آمریکا و کانادا ۲۵ دلار . اشتراک یکساله برای سایر کشورها ۳۲/۰۰ دلار
به دانشجویان ۲۰ درصد تخفیف داده میشود

PERSIAN JOURNAL FOR SCIENCE AND SOCIETY
P.O. BOX 7353 ALEXANDRIA, VA. 22307